

مجله هفتگی
شنبه ۲۰ اسد ۱۳۵۲

استقبال با شکوه از رژیم جمهوری

در سراسر کشور

مردانیکه باحادثه زندگی میکنند

شماره ۲۰-۲۱

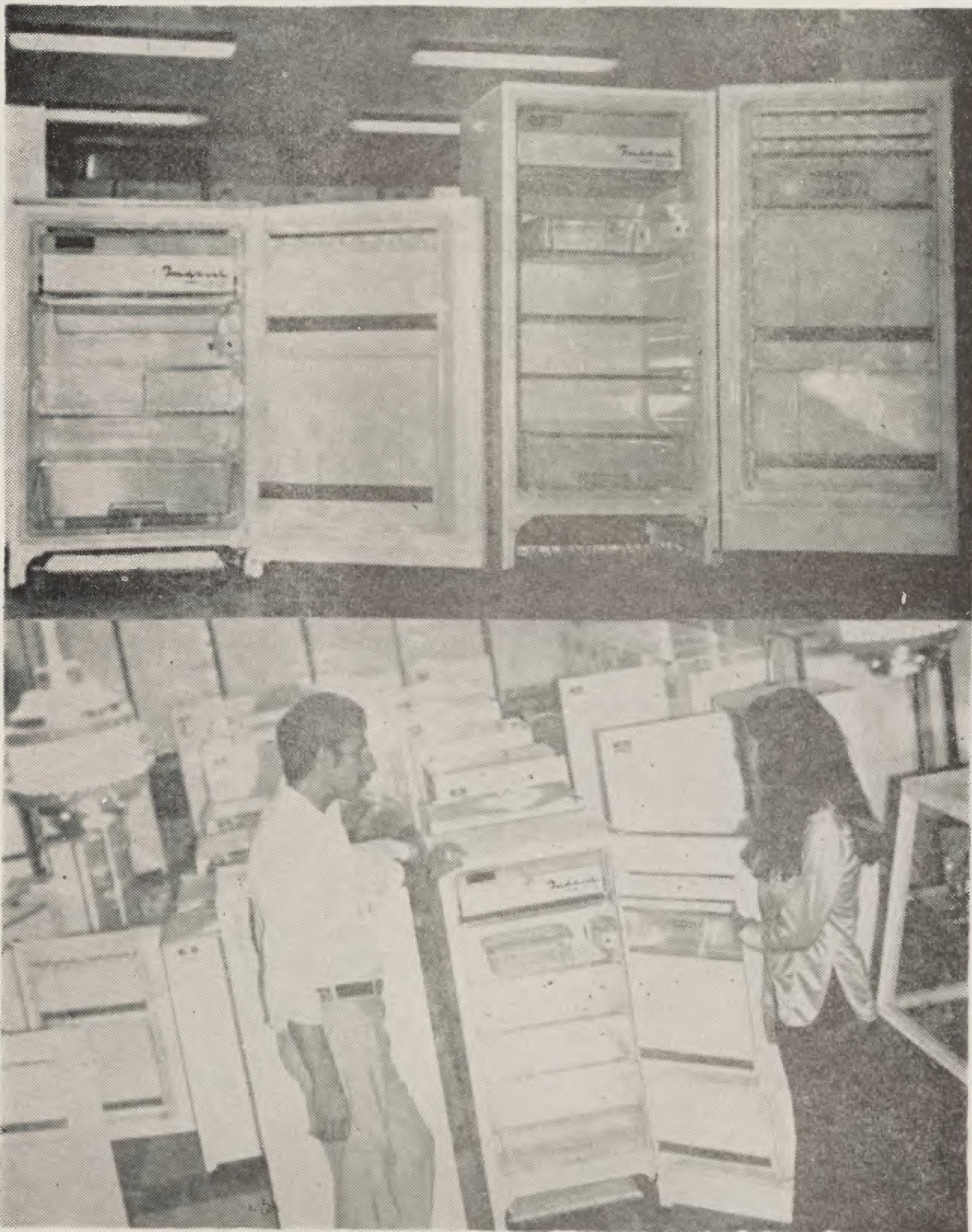


شناور مردی قوی و...

رجوع بصفحهٔ (۱۰)

فروشگاه بزرگ افغان

با بهترین و قشنگ ترین یخچال های جهان در خدمت شما



یخچال اندست ساخت ایتالیا دارای شهرت جهانی یخچال اندست که در بیش از یکصدو بیست کشور جهان مردم با علاقمندی زیاد از ان استقبال کرده اند.
یخچال اندست مدرن قشنگ وخوش ساخت.
یخچال اندست در گرمای تابستان غذای صحی را برایتان نگهداشته شمارا فرحت میبخشد .
یخچال اندست را صاحبان ذوق وسلیقه عالی انتخاب میکنند.
یخچال اندست را ازفروشگاه بزرگ افغان بدست آورده میتوانید.



بناغلی محمد داودرئیس‌دولت وصدراعظم موقعیکه بناغلی الجواری وزیر معار ف‌عراق وهمرا هانش را بحضور پذیر فتند

رئیس‌دولت‌وصدراعظم، وزیر معارف‌عراق‌را بحضور پذیرفتند

بناغلی محمدداؤد رئیس‌دولت وصدراعظم ساعت‌هفت‌شام ۱٤-اسدداکتوراحمد عبدالستار الجواری وزیر معارف عراق را که در رأس یك هیات حسن نیت به کابل آمده است با همرا هانش بحضور پذیرفتند .

درین موقع بناغلی الجواری پیام بناغلی حسن البکر رئیس جمهور دولت عراق را به بناغلی محمد داؤد تقدیم نمود .

درین پیام اظهار آرزو مندی شده که رژیم جمهوری افغانستان تحت‌قیادت بناغلی محمد داؤد رئیس دولت وصدرا عظم به موفقیت های مزیدی نایل آید وبرای مرد م افغا نستان تمنای سعادت بعمل آمده است. همچنان دولت جمهوری عراق اظهار آمادگی کرده است که با دولت جمهوری افغانستان هر نوع مساعدت بعمل آورد .

در پیام اظهار آمید شده است که روابط دوستی وبرادری بین‌دولت جمهوری‌افغانستان ودولت جمهوری عراق تقویت وتوسعه مزید یابد .

داکتر نعمت الله پژواك وزیر معارف به افتخار بناغلی احمد عبد الستار الجوا ری وزیر معارف عراق وهمراهانش ساعت هشت ونیم‌شب ١٥-اسددعوتی درهوتل‌باغ‌بالاترتیب داده بود که در آن پوهاند داکتر عبدالرحیم نوین وزیر اطلاعات وکلتوربناغلی سیدوحید عبدالله معین سیاسی وزارت امور خار جه معین های وزارت‌معارف‌رئیس پوهنتون کابل بعضی از اراکین وزارت های خارجه‌معار ف اطـلاعات و کلتور وسفیر کبـیر عـرا ق مقیم کابل اشتراك ورزیده بودند .

طبق یك خبردیگر هیات حسن نیت عراق ساعت شش شا م‌یکشنبه١٤- اسد بابناغلی وحیدالله معین سیاسی وزارت خارجه درآن وزارت ملاقات تعارفی بعمل آورد .

داکتر احمد عدالستا رالجواری وزیر معارف عراق ساعت چهار بعد از ظهر ١٤ -اسـد باداکتر نعمت الله‌پژواك وزیر معـارف در عمارت آن وزارت ملاقات نمود .

طی این ملاقات در باره امکانات تباد ل استادان ومحصلین تشئید روابط در شقو ق فرهنگی بین دو کشور تعاطی افکار صور ت گرفت .

درین موقع معین‌اول وزارت معارف ذوات معیتی وزیر معارف عراق وسفیر کبیر آ ن کشور در کابل نیز حاضر بودند .

داکتر احمد عبدالستار الجواری وزیـر معارف عراق در راس یك هیات حسن نیت وارد کابل شده درمیدان هوائی بین المللی از طرف داکتر نعمت‌الله پژواك‌وزیر معارف بعضی ازماموربن عالیرتبه وزارت امورخارجه سفرای کبیر عراق ومصر واعضای سفار ت کبرای عراق پذیرائی گردید .

هیات حامل پیامی از جانب بناغلی حسن البکر رئیس جمهور عراق عنوانی بنا غلـی محمدداؤد رئیس دولت وصدرا عظم بود . اعضای‌هیا ت‌عبارت بودند از بنا غلی‌فخری القیسی مدیر عمومی اطلاعات وروا بط عا مه وبناغلی محمد قاسم خلیل عضو ریاسـت تشریفات وزارت خارجه عراق .

داکتر احمد عبدالستار الجواری‌وزیرمـعـارف عـراق کـــه در رس یك‌هیات حسن‌نیت آنکشور به کابل‌آمده بود صبح رو زشنبه ١٦ اسد عازم کشور ش گردید .

داکتر نعمت الله پژواك وزیر معـــارف‌بعضی از مامورین وزارت امور خارجــه و سفرای کبیو عراق ومصر واعضای سفارت‌کبرای عراق در کابل در میدان هوائی بین المللی با هیات وداع کرد.

در عکس :



وزیر معارف عراق درمیدان‌هوائی‌بین‌المللی‌کابل حین‌وداع بـا وزیـر معارف افغانستان

عکاسی مستمندی

کمیته مرکزی جمهوری افغانستان فیصله نمود که:

تمام خردضابطان به رتبه دریم بریدمن ترفیع نمایند

و برای همه صاحبمنصبان اردو یک سال قدم به استثنای رتبه جنرالی داده شود

کابل ۱٤ ـ اسد «ب»

نظر به احساسات نیک وپشتیبانی اردوی افغانستان از نظام جمهوریت تحت قیادت ښاغلی محمد داؤد رئیس دولت جمهوری افغانستان کمیته مرکزی تشکیل جلسه داده وفیصله نمود که تمام خرد ضابطان به رتبه دریم برید من ترفیع نموده و برای همه صاحب منصبان اردو یک سال قدم به استثنای رتبه جنرالی داده شود .

سفیر برتانیا علاقمندی حکومتش را در بهتری تبلیغات در مورد رژیم جمهوری افغانستان ابراز کرد

ښاغلی جان در ینکال سفیر کبیر انگلستان در کابل ضمن ملاقات تعارفی با پوهاند داکتر نوین وزیر اطلاعات وکلتور که به ساعت ۱۱ قبل از ظهر روز چهار شنبه در اتاق کارش بعمل آورد خواهش واظهار امیدواری نمود که روابط فرهنگی وکلتوری بین جمهوریت افغانستان ودولت برتانیه بیش از پیش توسعه یابد .

سفیر برتانیه طی این ملاقات از علاقمندی حکومت خود مبنی بر سهمگیری برتانیه در بعضی از پروژه های کلتوری باستان شناسی ووسایل اطلاعات عامه با افغانستان اظهار نمود .

کسانیکه مستخدمین واجیران رسمی را به کارهای شخصی میگمارند تحت تعقیب عدلی قرار میگیرند .

کسانیکه از مستخدمین واجیران رسمی برای اجرای امور شخصی استفاده میکنند مورد تعقیب عدلی قرار میگیرند .

یک منبع قوماندانی امنیه کابل گفت مستخدمین واجیران دوایر ومؤسسات برای اجرای وظایف مشخص تعیین گردیده وهر کدام مکلف هستند وظایف محوله را به وجه احسن انجام بدهند .

کسانیکه پیاده ها ـ آشپزها ـ خانسامان ها ـ دریوران وغیره اجیران را برای اجرای امور شخصی به منازل وملکیت های خود اعزام میدارند در هنگام تخلف ورزی از مقررات موضوعه مورد باز خواست قانونی قرار میگیرند

وی همچنان علاقمندی حکومت برتانیه را در بهتری تبلیغات در مورد رژیم جمهوری وجمهوریت افغانستان درمطبوعات برتانیه ابراز کرد. همچنان ښاغلی کی ال مهتا سفیر کبیر هند در کابل با پوهاند داکتر نوین وزیر اطلاعات وکلتور ملاقات تعارفی بعمل آورد

سفیر هند ضمن این ملاقات از روابط دوستانه و عنعنوی افغانستان وهند یاد آور شده وآمادگی حکومت خویش را برای کمک وسهمگیری در پروژه های وسایل اطلاعات عامه ،آرت ، هنر وکلتور اظهار نمود .





دراین دو عکس پوهاند دکتور نوین وزیر اطلاعات و کلتور را هنگام ملاقات باسفیر کبیر انگلستان وکی ال مهتا سفیر کبیرهندوستان می بینید

دهرات خلکو جمهوریت دخپرېدو تود هرکلی وکړ .

د هرات دښار خلکو دجمهوریت دورخپاڼی ډېر ښه هر کلی وکړ .

دغه ورځپاڼه چه دجمهوریت دموسس او دهیواد دگران مشر ښاغلی محـــمد داؤ د په هرات کی د باختر آژانس خبریا ل چه په افغا نستان کی د جمهوری نظام لــه لومړیو شیبو نه ددغه لوی سیاسی او اجتماعی بدلون په مناسبت دهغه ولایت دخلکو تاوده احساسات په خپلو ستر گو لیدلی زیا توی چه دهرات خلکو دهیواد ددغه نوی نظـــا م ډیر تود هرکلی کړی او دنوی رژیم دهدفونو دپوره کولو په لاره کی یی هر ډول همکاری له پاره خپله تیاری ښودلی ده .

در چغچران ونیمروز نظام جمهوریت با مراسم باشکوهی تجلیل شد .

شهر یان چغچران روز شنبه نظام جمهوریت را با مراسم شانداری تجلیل نمودند .

در این مراسم شاگردان معارف صاحـب منصبان پولیس وژاندارم ،مامورین وجمعیت کثیری از اهالی بانعره های زنده باد محمد داؤد زعیم محبوب کشور وپاینده باد نظا م نوین افغانستان از رویکار آمدن رژ یـــم جمهوریت در کشور حمایت و پشتیبا نـــی نمودند .

طبق اطلاع خبر نگار باختر از ولایت غور نویسندگان وفضلا طی بیانیه هاو اشعـــا ر استقبالیه رویکار آمدن نظام جمهور یت را مبین آرزو هاو تمنیات قاطبه افراد کشـــور خواندند

همچنان جشنهای شادمانی بمناسبت تاسیس جمهوریت در ولسوالی های اصل چخا نسور گنگ وچار برجك ولایت نمیروز وزر نــج مرکز آن ولایت روز شنبه بر گزار شد در این جشنها جوانان نویسند گان وشعـــرا ء راجع به بزرگد اشت جمهو ریت مقــالات و اشعار شانرا قرائت نموده هر نوع آمادگـــی خود را در تحکیم رژیم جمهوری ابــــر از کردند .

دراین محافل هزاران نفر از اهالی اشتراك داشته وجمهوریت رامظهر اراده مردم خوانده وسهمگیری همگانی را برای پیشبرد ریفور مهای بنیاد ی آن تقاضا کردند .

در این جشنها اتن های ملی اجرا گردید وشعار های زنده باد افغا نستان وپایند ، باد جمهوریت از طرف مردم داده میشد .

پایان دادن به تعار فات معنی درك رسالت تاریخی را برای هموطنان ما دارد

کابل :رئیس دولت جمهوری افغا نستان وهمه اعضای حکومت از احساسات نیـــك وتبر یکات صمیمانه همو طنان عزیز اعم از مامورین دولتی ،محصلان پوهنتون هـــا شاگردان معارف وعموم مردم کشور اظها رامتنان نموده ومتوقعند برای اینکه رکود ی در اجرای امور صورت نگیرد بعد از یـــن از تعارفات شان که البته خیلی قابل قدر است در اوقات رسمی صرف نظر نمایند .

یقیناً پایان دادن باین تعارفات معنی آنرا دارد که همه همو طنان ما در ین لحظات حساس که کشور ما محتاج کار پیگیر ومداوم است رسالت تاریخی خود را فراموش نکرده ووظایف خود را به درستی ونیکوئی انجـــام دهند .

دزابل او پروان په ولا یتو کښی د جمهوریت جشن جوړ شو

دزابل دولایت دښا جوی دولسوا لی خلکو په افغانستان کښی دجمهور یت دجوړ یدو جشن جوړ کړی وو په هغه تولنه کښی چــه پدغی ولسوالی کښی شوی وه دزابل والـــی مامورینو زده کونکو عالمانـــو فاضلا نواو د دغی ولسوالی خلکو برخه اخیستی وه.

خلکو دچنگابی د۲٦۵ نیتی دیرتو دهر کلی دویناء وپه کولو دشعر ونو په ولوستلو د ملی اتنونو په اجرا کولو او ژوند دی وی جمهوریت موسس ښاغلی محمد داؤد مترقی دی وی گران افغانستان تل دی وی جمهوریت

اوآزاد دی وی پښتونستان په شعار ونوسره وکړ دزابل والی دټولنی په پای کښی دغی ولسوالی دخلکو تاوده احساسات وستا یل او لوی خدای نه ئی زمونږ دملی قاید ښاغلی محمد داؤد په لارښو دنه دگران افغا نستا ن دترقی اونیمکر غی هیله وکړه .

دپوهنی شاگردا نو دجمهور یت دټینګښت په لاره کښی دځوانانو یو والی څرگند کړ

او دجمهوری مقصد ونود پرمختګ دپاره یی هرډول ایثار او سر ښندنه څرگند کړه دغه

رازد جبل الاسراج ولسوالی دپوهنی دشاگردانو تربیوی هیئات او خلکو دجمهوریت دنظا م دټینګیدوپه ویاړ جشن جوړ کړه .

له پروان نه دباختر خبریال خبر ورکوی چه په دغه جشن کښی ښوونکو عالمانـــو

لیکوالو او دپوهنی شاگردانو دنوی رژ یم دبر یالیتوب په باره کښی دویناء واوشعر-

ونوپه ترخ کښی دجمهوری نظام دجوړونکی خدمتونه په قدردانی سره یاد کړل او هغه ئی دټول هیواد دخلکو دارای مظهر وگڼـــل دوی دتل لپاره دجمهوری نظام سر لوړ ی د ښاغلی محمد داؤد ترقیادت لاندی وغوښتله دباختر نماینده داهم ووېل چه په دغه جشن

کښی دنوی نظام دنمانځنی په ویاړ ترانـــی ولوستلی شوی او ملی اتنونو یی واچول دیوبل خبر له مخی دپروان ولایت دشیخ علـــی دعلاقد اری خلکو دیوی غونډی په ترځ کښی په هیواد کښی دجمهوری نظا م مینځ ته راتګ دطلائی دوری پیل وگانه .

دشیخ علی خلکو دنوی نظام دټینګدو په باره کی خپل ملاتړ څرگند کړ او ددغه رژیم دهدفونو دترسره کیدو په لاره کښی ئـــی دهیواد دځوانانو منورینو او پو هو کسانود مرستی او همکاری هیله وکړه .

تا کنون ٥٤ کشور جمهوریـــت افغانستان را برسمیت شناخته اند

شماره ـ نام کشور	تاریخ شناسای
۱ـ اتحاد شوروی	۲۸ـسرطان
۲ـ چکو سلوا کیا	۲۸ـسرطان
۳ـ هند	۲۹ـ سرطان
٤ـ جمهوریت اتحادی الما ن	۲۹ـ سرطان
٥ـ ایران	۳۰ ـسرطان
٦ـ جمهوریت مردم مغلستان	۳۰ ـسرطان
۷ـ جمهوریت دمو کراتیك المان	۳۰ ـسرطان
۸ـاتریش	۳۰ ـسرطان
۹ـایالات متحده امریکا	۳۱ـ سرطان
۱۰ـ بریتا نیا	۳۱ـ سرطان
۱۱ـ پاکستان	۳۱ـ سرطان
۱۲ـ بنگله دیش	۳۱ـ سرطان
۱۳ـ ترکیه	۳۱ـ سرطان
١٤ـ بلغاریا	۳۱ـ سرطان
١٥ـ فرانسه	اول اسد
١٦ـ یوگو سلاویا	اول اسد
۱۷ـ پولند	اول اسد
۱۸ـ عراق	اول اسد
۱۹ـ جمهوریت دمو کراتیك کوریا	۳۱ـاسد
۲۰ استرا لیا	چار اسد
۲۱ـ جمهوریت عربی مصر	٤ـ اسد
۲۲ـ هنگری	پنج اسد
۲۳ ـسویدن	پنج اسد
٢٤ـ جاپان	پنج اسد
۲٥ـ ایتالیا	پنج اسد
٢٦ ـجمهوریت عربی یمن	شش اسد
۲۷ـ الجزایر	شش اسد
۲۸ـ جمهوریت مردم چین	شش اسد
۲۹ـ جمهوریت سوسیا لستی رومانیا	شش اسد
۳۰ ـلیبیا	شش اسد
۳۱ ـسوریه	هفت ـ اسد
۳۲ ـ ارجنتاین	هفت ـ اسد
۳۳ ۳ دنمارك	هفت ـاست
٣٤ـ موریتا نیا	هفت ـ اسد
۳٥ـ سو مالیا	هفت ـ اسد
٣٦ـ یوگندا	هفت ـ اسد
۳۷ـ کانادا	هشت اسد
۳۸ـسیلون	هشت اسد
۳۹ـ سویس	هشت اسد
٤٠ـ کویت	نه اسد
٤١ـ اتحادیه امارات عربی	نه اسد
٤٢ـ حکومت مؤقتی انقلابی ویتنام جنوبی	۱۰ ـاسد
٤٣ـ تونس	۱۱ ـ اسد
٤٤ـ سینگال	۱۱ ـ اسد
٤٥ـ چلی	۱۳ـاسد
٤٦ـجمهوریت دیموکراتیك ویتنام	۱۳ـاسد
٤٧ـ نیپال	۱۳ـاسد
٤٨ـ اندونیزیا	۱٥ـاسد
٤٩ـ هالند	۱٥ـاسد
٥٠ـ بلجیم	۱۷ـاسد
٥۱ـ فنلند	۱۸ـاسد
٥۲ـ هسپانیه	۲۱ـاسد
٥۳ـ جمهوریت دیموکراتیك یمن	۲۲ـاسد
٥٤ـ جبهه اتحاد ملی کمبودیا	۲۲ـاسد

افغانهای مقیم عراق جمهوریت را مقدمه سعادت خواندند

بمنا سبت تاسیس رژیم جمهور یت در افغانستان در بغداد محفلی دایر شده بـود که در آن علما خطبا مدرسین وسایر افغان های مقیم حصص مختلف عراق مخصو صاً نجف وکربلا اشتراك ورزیده بودند در این محفل سخن رانی های مبسوطی دراطراف رژیم نوین ومقارنت آن با اساسات دین مبیـــن اسلام وعنعنات ملی وتاریخی مردم افغانستان وتامین منافع ومصالح مردم افغا نســتا ن بعمل آمد .

نمایند ه باختر اطلاع میدهد که در ایـن محفل افغا نهای مقیم عراق تاسیس جمهوریت را در افغا نستان مقدمه سعاد تی خوا ندند که در انتظار آن بودند .

قرار یك خبر دیگر یکعده از علـــما و مجتهدین افغان مقیم کربلاو نجف طی معروضه بحضور ښاغلی محمد داؤد رئیس دولـت و صدراعظم پس از تقدیم تبریکات خود اظهار داشته اند که خبر مسرت بخش اقدا م ایشان برای تاسیس نظام جدید از طـرف تمام طلاب علوم اسلامی وسایر افغا نها ی ساکن عراق باشادمانی زاید الو صفـــی استقبال گردیده است .

در این معر وضه اضافه شده که همـه افغانهای مقیم عراق باخلوص نیت ازخداوند متعال تقویت نظام نوین رادر خدمت د ین مقدس اسلام وملت غیور افغان التجانمودند



شماره ۲۱شنبه ۲۰- اسد ۱۳۵۲- ۱۲رجب‌المرجب ۱۳۹۳-۱۱آگست ۱۹۷۳

رسالت تاریخی‌ما

درقبال نظام نوین

«خیال غیرگم شدیارم از در بی‌حجاب‌آمد»
«برو ای سایه اکنون‌برسرمن آفتاب‌آمد.»
«ابو المعانی بیدل»

از صبحگاهیکه آفتاب جمهو ری در افق کشور مادر خشید و پیکر این مرزو بو م را درپرتو انوار زرین خویش روشن کرد ، رسالت تاریخی مارا نیز در جهت پیروز ی نظام جمهوری ،استقرار وابقای آنو اعما ر افغانستان نوین سنگین تر سا خت ز یرا تحقق آر مانهای عالی انقلاب ما بحیث غایۀنظام نوین امریست که الزاماً نیاز مند فداکاری وایثار همگانی کافۀ مردم‌افغانستان میباشد.

همانطور یکه در تاریخ پنجهزار سا لۀاجتماعی وسیاسی افغانستان افتخار گشودن باب نوینی رادار یم بهمان مقیاس دراعمارمجدد جامعه خویش درپرتو ارزش ها و

آرمانهای عالی جمهوری رسالت سنگین وپرمسئولیتی را بعهده داریم .
ماوظیفه‌داریم تا نظامی راکه پدید آورده‌ایم بپروریم .رشد دهیم‌وبموفقیت برسانیم.
توفیق‌ما در ایفای مسؤلیت ها ئیکه عبارت‌از عنا صر متشکله رسا لت تا ریخی ماهستند مو قوف به‌احساس عمیق پشتکار ایثار وچشم پوشی از منافع شخصی بخاطر منافع اجتماعی ماست.

مبارزه با مفاسد اجتماعی ،بیرو کرا سی ومنفعت جو یی که‌از عوامل عمدۀ عقب مانی هستند باید در طلیعۀ مبارزا ت ما قرا رگیرند وطوریکه درین مدت کوتاه استقر ار رژیم جمهوری دیده شد به‌پیروی‌از منویات مؤسس جمهوری این مبارزه واین جهادعملاء آغاز گردیده است .

این جهاد مقدس ملی که‌با قیام تاریخی۲۶سرطان فرزندان شجاع ودلیر افغا نستان شروع شد تمهید میمو نی برای‌آغاز مساعی‌وآرزو مندیها ئیست که در فرجام مایۀ رستگاری مردم ما، کامیابی نظام ماو ترقی کشورماست وباید تمام افراد این کشوردر این جهت رسالت تاریخی‌خویشی راصمیمانه انجام دهند- چنانکه‌مؤسس‌برو مندجمهوری بناغلی محمد داؤد در اعلامیۀ را دیو ئـی تأسیس جمهو ریت افغانستا ن باصدا یی رساو منطقی استوار این صلای عام را بـااین عبارت بیان کردند که منبع الهام تمام وطنپرستان است :

«.... چون سعی وآرزو مندی مانمیتوا ند نقطۀ انجام داشته باشد. دوام این همکاری ازطرف همۀافراد خا صه طبقۀ جوان کشورازتمنیات قلبی همۀ ماست وبدر یـافتن آن امید قوی دارم .»

د ښتیانی خدمت مکافات

دجمهوری نظام په ټینګیدو سره ،دافغانستان‌دخلکو په تیره بیا د صدیقو خدمتګارانود ژوندانه دسویی دښه کولو اوپه هیواد کښی‌داجتماعی او اقتصادی اصلاحاتو راوستلو دپاره دتیرو دریو هفتو په ترڅ‌کښی یو شمیر مثبت‌اوګټور تصمیمونه ونیول شول چه تطبیق به‌یی په ښتیا سره دټولنی دخیر او ښیګڼی‌دتامین اودخینو نیمګړ تیاؤ لەمنځه وړلوی .

ددریم بریدمنی رتبی ته دوړو ضابطانـوترفیع او دجنرالی له رتبی نه ښکته ،داردو ټولو منصبدا رانو تەدیو کال قدم ورکول،هغه‌فیصله ده چه دافغانستان د جمهوری دولت درئیس اود نوی نظام دمؤسس ښاغلی‌محمدداؤدترقیادت لاندی‌دجمهوریت دنظام‌سرەدافغانستان داردو دملاتړ له مخی دمرکزی کمیتی له خواشویده او دجمهوری نظام په سیوری کښی‌د اساسی او بنیادی اصلاحاتو دراوستلو یوغښتلی‌مثال بلل کیږی .

دافیصله په حقیقت‌کښی دافغانستان دزړه‌ور اوبا شهامته اردو دهغو قهرمانیو اوسر ښندنو اوملاتړ مکافات دی چه دچنګابښ د۲٦نیټی دتاریخی ورځی په‌لمر ځرك کښی ښودلی اوعملا ثابت کړیدی اوتر دی وروسته به هم‌دنوی نظام دمؤسس اود افغانستان دنومیالی ملی قاید په مشری دجمهوریت مشعل روښانه‌وساتی اود هیواد دناموس ځـارنه او پـالنه وکـړی .

دافغانستان ځوان اردو دخاوری دتمامیت اودملی نوامیسو په نمانځنه او ساتنه کښی‌خپل رسالت پیژندلی اود هغـه پـه تعمیل‌کښی‌دسر په ورکولو افتخار کوی .

دجمهوری نظام دټینګولو په لاره‌کښی به‌ددوی فعاله برخه او قربانی ګانی دتاریخ په پاڼو کښی په‌زرینو کرښو ولیـکلی شی اودافغانستان ولس به‌دشهید زرمتی په‌خیر ددغو ځوانانو کار نامی هیری نکړی .

هغه د زړه لەکومی شانداره هرکلی چـه‌دافغانستان ټولو خلکو لەنوی رژیم ځـخه‌وکړه، ددغه روڼ حقیقت پوره ښکارندوی دی چـه‌دبنیادی اصلاحاتو ، دمفاسد و دله منځه‌وړلو، داقتصادی ، فرهنګی او اجتماعی چـارو دښـه‌کولو او نورو مثبتو او ګټورو تدابیرو دپاره ددولت فیصلی او تصمیمونه دخلـکو دتائیـدوړدی او هر هغه‌ګام چه دګـران افـغانستان داعتلا اوسر لـوړی پـه لاره کښی اخیستل‌کیږی ، ملت‌به‌یی نه‌یوازی پـیروی وکـړی بلکه دزړه یه مینه به مرسته وکړی .

نامه به مدیر

مدیر محترم مجله ژوندون !

دریچه های جامعه بسته گذشته ما، ناگهان بروی دنیای پرتپ وتلاش بیرون بازشد . ولی از آنجائیکه اتیك واخلاق اجتما عی‌ماکه ناشی ازنا بسا مانی محیط گـذشته ما بـود استعداد پذیرش این نوآوری رانداشت، از غرب این پیشگام تمدن معاصر ، فقط ظواهر وآنهم کاذبترین آنهارا پذیرفتیم یابه سخن بهتر تقلید کور کورانه کـردیـم . در این پذیرش مظاهر جلف وسبك تمدن ، هیچکس نبودکه بما حرفی بزند وراهی را نشان‌بدهد. مسؤلان غیر مسؤل جامعه ،که خود از مقلدین درجه اول این پذیرش بودند .کجامیتوانستند درس اخلاق بدهند ؟. آنان بیشتـر سعی میکردند تا نیروی جـوان کـه فـعالترین ، پرجوش ترین و سازنده ترین نیروی‌اجتماعی رامیسازد درکوره راه انحراف بلغزد تاآنان بیشتر برطبل خود خواهی و جاه طلبی خود دیوانه وار بکوبند .این امر جریان داشت. پسران‌ما موی‌دراز شدنـد ، درس مـکتب‌را به‌تاق فـراموشی گـذاشتند ودر تقـلید از ستارگان‌سینمای غرب،دست‌همه‌را از پشت بستند.

ولی اکنون‌که ورق‌جدید وروشنی درتاریخ این‌کشور بادرك انسانهای بزرگ باز شده ورهبران‌مسؤل زمام امور را بدست‌گرفته‌اند ماپیشنهاد میکنیم که در جمله کار های‌اولیه بخاطر پیشرفت‌این‌کشور، سعی کنند‌تاجوانان مارا ازلجن انحراف ها دوباره کشیده ونیروی آنان را برای آبادانی کشور در مسیر سالم آن‌اندازد . از درازی موی‌ها بکاهند وبه‌بلند افکارشان بفزایند .چه میشود که بـرا ی برداشتن اولین گام دستور داده شود تاتمام شاگردان مکتب ، لباس هم شکل‌که ازتکه وطنی ساخته شده باشد ببر کنند این امر دوفایده دارد یکی اینکه : مصارف کمرشکن خانواده هارا کاهش داده واز فرار اسعار جلوگیری مینماید و دوم اینکه داشتن لباس هم شکل وفرق آن از دیگران خود بخود بر اعمال شاگردان چار چوب میزند و آنان را ازدست زدن به حرکات نـاهنجار و خـلاف اخلاق اجتما عی باز میدارد . این امر چندین هزار باردر مطبوعات نظام کهن‌گذشته، گفته شد. ولی ازآنجا ئیکه گوش مسؤلان اموردر اینطور موارد کربودکدام اثری ننمود . ولی حالاکه تب وتلاش نوینی در زندگی ما آغاز یافته امید است که این نوشته اثر خودرا نموده وجلو ایـن حرکـات نادرست گـرفته شود .

س: ازشش‌درك



بار دیگر

دختران‌شایسته‌سال‌را

انتخاب‌میکند .

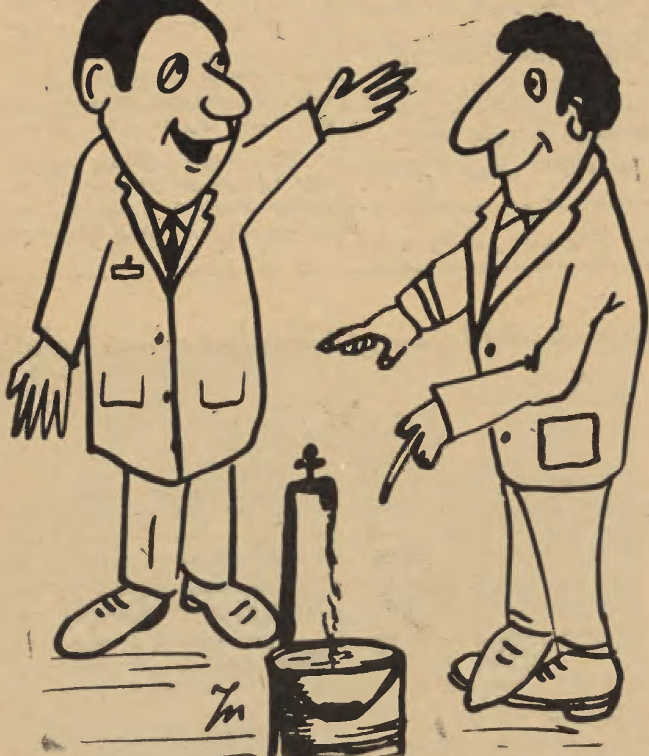
ژوندون در نظر دارد امسال نیز دختران شایسته سال را انتخاب‌کند .

از تمام دو شیز گان افغان که بخواهند در این مسابقه اشتراك کنند خواهش می شود مواد ذیل رادر نظر بگیرند :

۱- ارسال خلص سوانح .
۲- ارسال یك قطعه فوتو .
۳- تـوضیح عـلاقمندی در رشته هـای علوم ، ورزش،هنر وتدبیر منزل .
٤- توضیح معلومات در شقوق مختلف ومورد علاقه .

برای دخـتران شایسته سال جـوا یـز ارزنده داده میشود

کارتون هفته



-لالا عبدالقدوس جان ...همی‌آب‌نله می‌بینی‌کەچه قسم‌مصرف‌میشه؟
یك وقتی موترهای سرکاری همطوربی‌پروا تیل مصرف میکلن ودرمواقع غیر رسمی اینطرف وآنطرف دوانده میشدند .

آخرین دیدار

درپنوم پن؟

محمد بشیر رفیق

نوردم سهانوک درآخرین دیدار با عدهٔ زیادی ازروزنامه نگاران بین المللی در یکی ازشهرهای افریقایی بعداز مصاحبه جالبی دراخیر اظهارداشت که آخرین دیدار ما در پنوم پن خواهد بود !

درآن روزها اگرچه پیکار شدیدی درکمبودیا جریان داشت وباگذشت هرروزاین پیکاربیشتر به نفع طرفداران سهانوک سیر میکرد معذالك مطبوعات غرب براین نظرسهانوک که آخرین دیدار ازپنوم پن صورت خواهد گرفت بانظر شك وتردید می نگریستند .

ولی باپیروزی هاییکه اخیرا نصیب قوای طرفدار سهانوک گردیده دیگراین امر ازنظر اکثرناظران غربی مسلم شده است که دیدار روزنامه نگاران باسهانوك بزودی درپنوم پن صورت خواهد گرفت .

پیکار شدید :

جنگهای شدیدیکه درحومه شهر پنوم پن جریان دارد ونابسامانی هاییکه قوای جنرال نول باآن مواجه است بزودی سرنوشت جنگ راتعیین خواهد کرد .

درحالیکه قرار است ایالات متحده امریکا باساس قرار قبلی ازتاریخ ۱۵اگست بمباران خودرا درکمبودیا قطع‌کنددرین روزها بمباران خودراشدت داده است ولی این بمباران که هدف معینی ندارد چنان غیرمنظم صورت میگیرد که تاکنون دوبار طیارات امریکایی قوای نول راهدف قرار داده‌اند وتلفات سنگین انسانی برآنهاوارد ساخته اند .

وقتی بمباران امریکایی وحتی کمك نظامی امریکایی بنابرخواهش کانگرس قطع شود آنگاه مارشال لون نول مجبور میگردد تاپای مرگ به تنهایی به جنگ ادامه بدهد البته جنگی که‌برای اوفرجام خوش ندارد ونه ایالات متحده امریکا ازآن نفع میبرد بلکه برعکس جنگ کمبودیا لطمه بزرگی به حیثیت نظامی امریکا دریکی دیگر ازکشور های هند وچین واردکرده واین حقیقت مانند جنگ ویتنام ، یکبار دیگر مشهودگردیده است که هیچ کشوری نمی تواند برخلاف اراده مردم بجنگند.



نوردوم سهانوك



لون نول



کمك های بی ثمر :

کمکهای مالی ونظامی که امریکادرچند سال گذشته به رژیم نامحبوب پنوم پن یعنی دارو **دسته مارشال نول نموده تقریبا بصورت کامل** به هدررفته است زیرااین رژیم فاسد ازین کمك هابیشتر به نفع شخصی وافزودن سرمایه های خوداستفاده کرده تاپیشبرد جنگ وبهبود وضع اقتصادی مردم .

وضع کمکهای ایالات متحده در کمبودیا تقریبا مشابه به ویتنام است وبقول روزنامه **نگار معروف امریکایی ماری میك کارتی** امریکانیان بااین کمك هاوبارویکار آوردن رژیم های مختلف درهندوچین درحقیقت دامی برای خود چیدند وسرانجام نیزپای خود شان درین دام گیر ماند وتلاش مذبوحانه برای بیرون جستن ازین دام نیزکاری است مشکل .



ماری میکارتی

وضع رقت بار پنوم پن :

قوای طرفدار سهانوك به قول اکثر نامه نگاران معروف جهان اکنون بیش از۸۰ فیصد خاك کمبودیا رادرتصرف خوددارد که درآن شاهراه های بزرگ بحیث شاهرگ های این کشورشامل میباشد وپایتخت کمبودیا یعنی پنوم پن رااز‌چارطرف محاصره کرده‌اند وحتی درین روزهاعدهٔ ازسربازان‌داخل پنوم‌پن‌شدند ودرحومه های آن جنگ به شدت ادامه‌دارد.

چون امریکائیها بربمباران خود افزوده اند مردم شهر پنوم پن به صدای انفجار عادت کرده‌اند ولی ازچندروز باینطرف صدای‌انفجار های مهیب تری درداخل شهر بگوش میرسد که بکلی باصدای انفجار بمب هامتمایز است واین صدای راکت های قوای طرفدار سهانوك است‌که درداخل شهرمنفجرمی شود بدین‌ترتیب شهرپنوم‌پن ازچارطرف موردحمله شدیدراکت هاقرار گرفته واکثرخارجیان به شمول فامیل اکثردیپلومات هاشهرراترك گفته اند ازاوضاع

بقیه درصفحه ۶۱



گوشه ای ازنبرد درحومه پنوم پن



باید دقت شود

قبل‌برین درتوزیع اپار تمانهای مکرویان ملا حظاتی از قبیل خویشا وندی یا بعضی مسایل دیگر سبب شد که یکعده غیرمستحق باوجود داشتن خانه در مکرویان هم‌اپارتمان بگیرند . امیداست درتوزیع اپارتمان بلاك هایی‌که اخیرا ساخته شده وهنوز توزیع نگردیده مسؤولین امورریاست خانه سازی ازنهایت دقت کاربگیرند، زیرا روحیه نظام جدید وپسندیده جمهوریت باهرگونه حق تلفی مغایرت دارد .

عبدالقدیرازسرای غزنی

• • •

فلم هادوبله شود

اگروزارت محترم اطلاعات وکلتور بعدازین درقسمت تورید فلم ازممالك مختلف داخل اقدام شده درضمن برای تهیه یك استدیو برای دوبلاژ فلم هاپلانی راروی دست‌بگیرد، ازیکطرف یکعده ازهموطنان ما بکار افتاده ازآواز شان استفاده میشود وازجانب دیگر مفهوم اصلی هرفلم خارجی راهموطنان ما به خوبی درك می نمایند .

حمیدالله غزنیوال

• • •

وضع سرویسها

گرچه این موضوع بارها نوشته شده ولی انتقادات درگذشته نوشته های روی یخ را می‌ماند. مهمترین وعمده ترین مشکل شهریان کابل (به استثنای‌کسانیکه موتر شخصی‌دارند) مشکل رفت وآمد شان دربین شهر است .

واین عده‌که اجباراً ازسرویس های شهری استفاده میکنند ازبی نظمی داخل سرویس ، ازازدحام وبسی چیزهای دیگر شکایت دارند. این شکایات بحدی زیاد بود وآنقدر درراديو جراید، روزنامه هاومجلات چیز هایی دربین مورد نوشته شدکه گمان میکنم اگرهمه را جمع ودریك کتاب تدوین کنیم بزرگترین و ضخیم ترین کتاب بوجود خواهد آمد . امید است ریاست محترم ترافیك درین مورد توجه جدی نموده . پروگرامی برای سرویس های هرلین مطابق احتیاج مردم هرمنطقه و مطابق تعداد نفوس هرمنطقه طرح وآنرا بصورت جدی بالای موترداران تطبیق نماید . باداضافه کردن چندسرویس دریك لین ویاکم ساختن وقت توقف آنهادرایستگاه آخری میتوان ازازدحامی که همیشه بوجود می آید بخوبی جلوگیری‌کرد

زیرااگرمردم مطمئن باشند که سرویس های مثلافلان لین هرپنج دقیقه بعدبه هرایستگاه میرسد آنگاه دم دروازه سرویس بخاطر بالا شدن وپائین شدن‌کش وگیر نمیکنند امیداست این مطلب درجمله اصلاحاتی که اداره محترم ترافیك درنظردارد بمیان بیاورد اولتر مورد دقت قرار گیرد .

احد عزیززاده

اسلام و زندگی

ژوندون شخصیت های بزرگ اسلامی را معرفی میکند

قاری عینی

حضرت ابو بکر صدیق (رض)

این شخصیت بزرگ اسلامی عبدالله نام داشته پدر شان به ابی تحافه معروف میباشد درسال ۵۳۷ م تولد گردیده قبل **ازاسلام آوردن به حسن اخلاق وخیرخواهی نزدمردم معروف بودند. ازثروت وغنابهره‌مند** بوده بر ضعفاء ونیازمندان شفقت داشته به انساب وا خبار مردم عرب معلومات زیاد داشتند بناء مورد احترام وتعظیم قرار داشته ودر تمامی امور مردم ازاو شان مشوره میخواستند. حضرت ابوبکر(رض) قبل ازرسالت **حضرت محمد صلی الله علیه وسلم دوست** صمیمی شان بوده همدیگررا احترام وتکریم میکردند هنگامیکه بحضرت محمد (ص) وحی نازل گردید او شان از نخستین مردانی بودند که‌بدون تردد بمجرد اظهار رسالت نبوت حضرت محمد (ص)را تصدیق وبشرف ایمان نائل شدند.

بعداز قبول اسلام حضرت ابو بکر«رض» همیشه دو ستانشس رابه اسلام وایمان به حضرت محمد «ص» وبندگی خدای واحد تشویق وترغیب نموده عبادت بت‌ها را عبث وبی‌اساس میخواند زحمات شبانروزی این مرد بزرگ بود که شخصیت های دیگر اسلامی مانند حضرت عثمان، طلحه‌بن عبید الله، عبدالرحمن بن‌عوف،سعدبن ابی‌وقاص، عمربن خطاب ابو عبیده‌بن‌جراح‌وسائر رجال اسلامی که‌هرکدام علم بر داران اسلام محسوب میشوند بشرف ایمان نائل شدند.

درقسمت نام‌حضرت ابو بکر(رض) میان مؤرخین اختلاف بوده بعضی هانام اصلی شانرا قبل ازاسلام عبدالکعبه نگاشته اند

که‌بعداز مشرف‌شدن بدین‌اسلام حضرت پیغمبر (ص) بعبدالله‌تعدیل نمودندبرخی‌نام‌شانرا‌عتیق میدانند ولی صدیق لقب شان بوده که از طرف رسول خدا مفتخر شده چه نخستین کسی است که‌بدون تردد رسالت حضرت محمد(ص)راتصدیق وبعداز مراجعت آنحضرت ازمعراج آنرا تائید نموده‌وهمواره از اسلام دفاع مینمودند چنانچه بسیاری از قریشی وقتیکه قصهٔ معراج را شنیدند به حضرت ابوبکر(رض) گفتند رفیقت میگوید بیک‌شب ازمکه تابیت المقدس رفته وبار ثانی باز گشته است. حضرت ابوبکر باو شان گفت قسم بخدا که‌من ازآن تصدیق میکنم چه‌او بشمه ای ازشب ویا روز خبر نزول وحی رابما میگوید اورا تصدیق‌میکنم پس‌رفتن اورا دریک شب از مسجد حرام تامسجد اقصی چگونه تصدیق نکنم؟

حضرت ابو بکر در دفاع از مفکورهٔ پیغمبر اسلام سهم فعال داشت چنانچه روزی بعضی ازکفار رادید که‌حضرت محمد (ص) را استهزاء وتمسخر میکنند و میگویند که‌یامحمد توادیان مارا عیب میگوئی وبتهای مارا بدمی دانی ردای آنحضرت «ص» گرفته اطراف گلوی مبارك را فشردند درین اثنا حضرت ابو بکر (رض) حاضر **گردیده کفار رادفع ومیان آنها و حضرت** پیغمبر حائل واقع‌شد در حالیکه اشك از چشما نش جاری بود این آیهٔ کریمه را میخواند که «اتقتلون رجلاان یقول ربی‌الله» یعنی آیا شمامرد یراکه میگوید پروردگار من خدا است میکشید؟

حضرت ابو بکر «رض» در آزاد ساختن بردگان ومساعدت بی نوایان رول مهم داشت چه مواشی را ذبح کرده و در راه آزادی

بقیه درصفحه ٦١

آسمانی قوانین او بشری قوانین

دمذهبی قوانینو قدرت په‌دی‌کی دی چه‌په زړونو حاکمیت لری او خلك په‌هغو باندی دزړله کومی ایمان او عقیده لری‌حال داچه دبشری قوانینو حاکمیت او قدرت په ویره اووحشت کی‌دی چه خلك‌یی‌دهغو له‌اجرائیی قوی څخه لری.

• • •

اسلام هغه محکم اساس دی چه دانسان دپیدا‌ینبت له لومړیو مرحلو څخه تراوسه باقی بلکه ترڅو چه‌انسانی اجتماع وی تر هغه پوری به موجود وی. اسلام دزړه له کومی خپل پیروان دی ته‌چمتو کوی چه قوانین یی په‌ډیره مینه او ذوق سره و ر باندی عملی کړی له‌همدی کبله اسلام تعلیم ،تربیه او باطنی اصلاح دخپل پروگرام اساسی رکن گڼلی ترڅو داسلام داساساتو دااهمیت له ورښو دلو څخه وروسته‌وکولی شی‌چه جامعه پخپله دعاقلانه او انسانی رویی خواته وخوځوی اود جامعی هرغړی په‌تودو احساساتو او دزړه په‌مینه اود ځان په‌بایللو سره دقوانینو او مقرراتو په‌تطبیق کی زیار وباسی دهمدی مطلب دسر ته رسولو له‌پاره یی لومړی خلدایمان‌او تقوی **سپارښت کړی وروسته له هغی نه دخپلو** قوانینو سره سم دعمل توصیه کوی.

اسلام پخپل اجتماعی نظام کی ترډی اندازی دفردیت غریزه محو کوی‌او دانسان په‌باطن کی اجتماعی روحیی ته‌تقو یه‌ورکوی چه‌ترهغه پوری انسان ته واقعی انسان او کامل مسلمان نه‌وایی چه خپل سر نو شت **گټه او زیان دجامعی د نورو افرادو له** سرنوشت ،گټی اوزیان سره برابر و نه بولی او دقانون حکومت ته‌ځان ونه سپاری بلکه هرو خت چه‌ځان اوجامعی په منځ‌کی توپیر وکړی په‌هغه وخت‌کی داډول انسان داسلام په‌نظر کی شخصیت او ارښبت نه لری اوله دی کبله چه ده‌خپل سر نو شت دجامعی له سرنو شت څخه جلا گڼلی اوپه خپله یی خپل ځان تری جدا فرض کړی نودانسان او مسلمان‌دکلمی‌اطلاق نه‌وربا ندی کیږی.

داسلام‌په نظر کی ټول خلك یودبل د عملونو مسئول دی‌په‌حدیث‌شریف کی‌راغلی دی. (تاسی ټول دشپا نه اورمی په‌خیر یی اوهریو دتاسی دخپلی رمی له‌سا تنی څخه پوښتید لای شی.

له‌پیشوا څخه دملت پو ښتنه کیږی د کورله مشر څخه دکورنی ،له‌ښځی څخه‌دکور له خدمت کوونکی اوکارگرو څخه دمال اوکار پوښتنه کیږی.

اسلام هر سړی جلاجلا دخپل میواد په نیکمرغی او بد مرغی کی گډاو شریك بولی **نودهمدی له امله په اسلام کی دعوا مو تیر** ایستل ،ځان ښکارول‌اوحقیقت پټول‌سخت غندل شوی دی او اسلام په‌واقعی ډول د اجتماع قدر او اهمیت خپلو پیروانو ته‌ښیی اودوی ته موقع نه‌ورکوی چه ددوی شخصی احساسات ، خصوصی **اغراض‌او هوسونه** دقانون شکل پیداکړی او پر خلکو حاکمیت وچلوی.

هر کله چه‌داسلامی قوانین‌له‌سالم فطرت‌سره پوره خوری نود انسان دوجود په‌ډیر و عمیقو او ژورو برخو کی نفوذ لری اودانسان له وینو اومغز وسره مخلوط دی همدا سبب دی چه دهغه دقوانینو په تعمیل کی‌زور اوزیاتی ته ځه‌اړه نه‌لیدله کیږی او داسلامی‌روحیی دتقوی په صورت دباطنی ارتباط‌اوعقید وی علاقی له‌امله دهغه دقوانینو په تطبیق کی‌له مال او ځان څخه تیر یږی خو شرط داد ی چه‌اسلام په واقعی توگه خلکوته و ښودل **شی اوپه مغزوکی یی ځان و نیسی داسلامی** تربیی تاثیر او نفوذ تردی حده دی چه په بی‌شعوره زورو رواو بی قیده غرا ئزو لکه جنسی غرائزو هم داسی‌حاکمیت‌لری چه‌ځنښی غوندی یی گرځوی تاسی‌نه‌گوری چه‌داسلامی محارموپه حصه کی جنسی غرا ئزبیخی محو ښکاری.

مگروضعی قوانین چه دبشر دافکار واو مغزو محصول دی‌له پاسینو امتیازا تو څخه برخه‌نه لری. بشری قانون جوړو نکی له‌دی کبله‌چه بشردی نو خامخا ددوی په‌قانونی **موادوکی دانسانی غرائزو نښی او شخصی گټوته تمایل صورت مو می او عمومی** حقوقوته پکی څه‌ناڅه زیان رسیږی هغه څوك کولی شی چه‌داسی قانون وضع کړی چه‌بی‌له هیڅ ډول توپیر څخه‌په مساو یانه توگه ټول خلك ورڅخه مستفید شی چه‌هغه پخپله له‌هغو لذتونو او دردونو څخه څکلی **وی‌چه دهیواد هریوه غړی ته رسیدلی وی‌او** دداسی اشخاصو تصادف تراوسه پوری نه دی‌شوی.

دقوانینو بالخاصه دجزائی قوانینو دماتی اونه عملی کیدلو مهم او لوی علت داد ی چه‌هغه داسی خلك وضع کوی چه دمحیط له‌بد مرغیو او مصیبتو نو سره آشنا نه‌و ی **او دردو نه** چندان نه‌وی ورته رسید لی د قانون جوړولو اساسی شرط او د هغه‌دښه هرکلی او تطبیق له پاره غوره‌عامل اودټولو **خلکو دمنلو له‌پاره معقوله لاره داده چه** لومړی عمومی افکار ،عنعنات، شعائر ،عرف، عادات ،عقائد اود خلکو احتیاجات په نظر کی ونیول شی وروسته له‌هغه دقانون دموادو په طرح کولو پیل وشی مگر دتاسف ځای‌دادی چه‌زیاتره په‌دی باره‌کی یابی اعتنا یی کیږی یاداخلی او خارجی عوامل قانون جوړوونکی **له‌سمی لاری څخه منحرفوی په نتیجه کی** ځینی داسی قانون منځ ته‌راځی چه‌له عمومی سویی سره هیڅ سمون نه خوری‌او د خلکو په‌زړه او روح کی قطعا نفوذ نه‌لری او د **قبلولو اوعملی کولو امیدیی دصفر په‌درجه** کی وی او خلك‌له زرگونو وسا ئلو او لارو څخه کار اخلی ترڅو خپل ځانونه دد ی‌ډول قوانینو چه ددوی له روح، وینواومغزو سره هیڅ تناسب نه‌لری خلاص کړی اوپه داسی کار باندی لاس پوری کړی چه قانو نی **ممانعت ولری نو دتحمیلی قوا نینو نتیجه ضررناکه وی‌څکه دا ډول قوانین له یوی** خوا ددوی له منا فعو سره ضدیت لری‌اوله **بلی خوا دهغی جامعی دخلکو قانونی او** حقوقی وجدان دهغه قانون‌منلوته چمتو نه‌وی.

تردد چه‌ها میکند؟

زن‌وشوهری درانتظار مرگ بودند که صاحب‌فرزند شدند.

چطور یک طفل نوزاد ووالد یشن که در جنگل‌میخوا ستندبمیرند توسط‌یک‌جنگلبان نجات داده شدند ؟

عصر روز هنگامی که آفتاب از پشت ابر ها نمایان شد گر هارد ومونیکا درجنگل فورستن موتوان واقع در ایگنسیو رگ ك قصدا انتحار کردندودو پاکت محتوی‌دودرجن قرص خواب آور مارك «تیاد ورم» را قورت کردند اما وقتی اندو نیمه جان بودند که مونیکا مویزس ١٤ ساله طفلی بدنیا آو رد پدر کودك گیرهارد هو شرل ٢١ ساله بود وشغل نجاری داشت .مونیکا از اقدام به خود کشی پیشمان‌شده‌نمیخوا ست هیچکدام شان بمیرد وهر اسان در حالیکه خونا ز وجودش میریخت در جنگل ته وبالامی دوید تا اینکه با جنگل بان رو برو شد وهمهٔ شان نجات یافتند .

در روزنامچه پولیس محلی ریگنسبورگ این حادثه که نزدیك بود بیك تراژ یدی عمیق بیانجا مد چنین قید شده است .

روز دو شنبه یك مامور جنگل در یك قسمت وسیع جنگل زوس باخ ونزد یك دانیوب در وسط یك راه جنگل دختر جوانی را دید که بشدت خون ضایع میکرد این دختر اهل ناحیه چام بود مامور جنگل فورا زن زخمی را توسط موتر تیز رفتار خود به شفا خانه رساند که پس از معاینهٔ مختصر ویرابه شفا خانه‌ریگسنبورگ منتقل‌ساختند مامورین پولیس به کمك فرا خوانده شدند آنها در میان جنگل ومحلی که دختر جوا ن پیدا شده بود در جستجو یوسیع آغاز کردند زیرا دختر جوان گفته بودکه رفیقش هم در همان نواحی وجود دارد ماموران پولیس کمی دور تراز محل پیدایش دختر یك موتر تیز رفتار را دیدند که درکنار آن پسر جوانی اهل چام پیداشد به‌اثر صدای گریه طفل پولیس متوجه وجود نوزاد و ی «دختر» شد، که در میان بته ها افتاده بود هر دو توسط موتر امبو لانس شفا خا نه به یك کلینك ریگسنبور گ منتقل شدند قرار اظهار والدین طفل آنها تصمیم گرفته بودند با خوردن مقدار زیاد داروی خواب آور خود کشی کنند ولی بدنیا آمدن طفل سر نوشت آنها را تغییر داد .

مونیکا وگر هارد فوراً در شفا خا نه ریگنسبور گ تحت تداوی قرا گرفته ،معده های شانرا شستند وکودك نوزاد شان نیز در کلینك اطفال ریگنسبور گ سپرده شد قد طفل ٤٩ سانتی متر وزنش ٢کیلو و ١٢٧ گرام بود چون علایم خنك خوردگی در طفل بملاحظه رسید فوراً دخترك را درقفس شیسه یجا دادند وداکتر یدر مورد طفل چنین اظهار کرد :

«مقاومتی که طفل‌برای زنده ماندن ازخود نشان داده بقدر یست که از توان یك آدم بالغ بالاتر بوده است در حالیکه هر سه مریض شفا خانه به سرعت رو به بهبود می رفتند او نا مویزس ٣٧ ساله مادر مونیکای جوان ومادر با کلمات کوتاه وتسلی بخشی اینطور اظهار داشت .طفل پیدا کرد ن گناهی نیست از نامویز س‌غیر از مونیکا ٩ اودلا دگر دارد .

در مهما نخانه لوبمایر در رودینگ گروه جوانان مربوط به انجمن خانواده های المانی به فاصله ها تشکیل جلسه میدادند گرهارد هوشر نجار بصفت رئیس وسر دسته آنان کار میکرد ومونیکا مویزی که شاگرد مکتب بود نیز عضویت این گروه را داشت ،پدر مونیکا بحیث آمر ارتباط انجمن خانواده های المانی ایفای وظیفه مینمود وهم ادارهٔو یك عمارت را که برای خانواده های صا حب اولاد زیاد به کرایه گرفته بود ند بعهده داشت .در مهما نخانه لو بیایر .

گرهارد ومو نیکا همدیگر را شنا ختندو آنقدر بهم نزدیك شدند که جدا ساختن‌آنها نا ممکن شده بود .هر روز یك شنبه بایك نظم قشنگ به سینمای برانتل میر فتند و فلمهای المانی‌وکاوبای‌را میدیدند .دراین‌زمان مونیکا ١٣ ساله بود .

در مدت کوتاهی نجار جوان در خانوادهٔ مویزس که صاحب اولاد فراوان بود بیك مهمان محترم شنا خته شد. حتی اجازه‌یافت گاهگاهی شبها را نزد خانواده مویزس‌بماند وبالای کوچی در سالون بخوابد .در ساعات رخصتی گرها رد ومونیکا به جنگل ها رفته با موتر الفا رومئو که قیمتش ١٢ هزا ر مارك بود به تفریح می پرداختند وضمن همین گردشهای جنگل بود که آنچه نمی بائیست واقع شود ،سر انجا مروی آورد

چندی بعد مونیکا حقیقت را افشا کرد وگفت که بزودی صاحب طفل خواهد شد قرار اظهار مونیکا پدرش چون دید که‌کاراز کار گذشته بیشتر به دخترش توجه نشا ن داد وبعد از آن مونیکا لباس حاملگی به تن کرد .در خانوادهٔ مونیکا این پیشامد بناچار بدون سر وصدا استقبال شد .

اما بر خلاف گرهارد در محل کاربا اعتراض فراوان همکاران رو برو شد وهر روز می شنید که به او خطاب میکردند :این چه کار بود که کردی وسبب شدی دختر ١٣ ساله از توصاحب اولاد شود ونگهداشت این‌طفل برای تو بسیار گران تمام خواهد شد .گر هارد موتر تیز رفتار الفا رو مئو رابه قسط خریده بود ومیبا ئیست از ٨٠٠ مارك معاش ماهوار هر ماه ٣٠٠ مارك قسط موتر را بپردازد وبا ٥٠٠ مارك دگر زندگی خود راسر وصورت بدهد .

پدر جوان به مرور زمان دچار یکنو ع کابوس شد وبتدریج خود شرا بیچاره تر میافت سرا نجام وضع‌روحی اش‌خراب شده داخل بستر شفا خانه گرد ید وگفت: من نمید ا نستم چه‌کنم

او کار نجاری را ترك گفت وبدون کدام هدف شهر او بر فلس را بسواری موتر بار ها گردش کردند گاهی بامونیکاوزما نی به تنهایی به این گردش میپرد اخت. پول پس اندازش تمام‌شد حتی روزی فرار سید که دگر قادر به پرداخت پول قیمت بنزین هم نبود وآنگاه تصمیم خود شرا اعلان کرد حال با همه چیز مقا طعه میکنیم.



... وآنها شبها در میان موتر میخوا بیدند

روز ١٨ اپریل مونیکا راباخود برداشت وهفته هابدون هدف در ،بیرون شهر ودر جنگل با موتر گشتند وشبها را درموتر خوابیدند والدین مونیکا بخا طر دختر شان اعلان مفقودی‌داد گرهارداز ین‌بی سرنوشتی هم بستوه آمد واز یك دوا فروشی ۰معاً ٦ پاکت تابلیت بیتا دورم‌خرید .بدون‌نسخه هم خرید آن‌مجاز بود. پس از خرید، تابلیت

از مونیکا سه بار خوا هش‌کرد موتر را ترك کند زیرا تصمیم گرفته بود به وضع نابسامان خود خاتمه دهد .شاید رویا ی جوانی وهیجان کودکی به سر مونیکا زدکه

اوهم‌قرار گذاشت باگرها رد‌به‌یکجااستقبا ل مرگ بشتا بند وهم امکان دارد از رو ی عشق واقعی حاضر شد در کنار گرها ردتن به مردن دهد .

حوالی چاشت روز بود که آندو درعقب آسیاب همراه شان را تغییر داده وارد جادهٔ شدند که‌داخل جنگل میرفت.در وسط جنگل که رسیدند مونیکا چند سطری روی یك ورق یاد داشت کرد ،والدین عزیز ،هروی مارا ببخشید .برای ما دیگر راه چار هٔوجود نداشت ومیخوا هیم در کنار هم به خا ك سپرده شویم خدا حافظ تان »

سپس هردوی شان تابلیت های خوا ب آور را جویدند وهمان بود که‌طفل بدنیا آمد ومامور جنگل پیدا شده متعا قباً پولیس در موضوع مداخله کرد .

وحالا پدر مادر جوان تصمیم دارند رسماً با هم ازدواج کنند ونام طفل شانرا مارتینا گذاشته‌اند.



والدین نجات یافته کودك در شفا خانه :
«نام طفل مارا مارینا بگذارید »

شناور

مردی قوی وشگف…

● بعضا بغلط سرااکروبات‌سیگویند درحالیکه من...

● فال های داکتر ((و انکاد را)) امید وار کننده بودولی...

● من بافواداعلان‌مسابقه دادم امااوحاضر نشده بامن‌مسابقه بدهد

گوشك تیلفون‌رابرداشتم تاباشناور تماس حاصل کرده پاسخ سوالاتی را که معمولا خوانندگان مجله درمورد اواز مامیخواهند ، ضمن گفتگویی تهیه وتقدیم خوانندگان مجله بنمایم . اتفاقا شناور خودش به اتفاق یکی ازدوستان خودبطرف مجله براه افتاده بود .

من منتظرش نشستم واین انتظار زیادطول نکشید زیراچند دقیقه بعد دروازهٔ دفتربازشد ومردی درشت اندام باچهره گرد وبازوان‌قوی درحالیکه چوبدستی بدست داشت همراه با دوستش وارد شد ومن درنگاه اول او را شناختم .... گفتم :

آقای شناور خوش آمدی منتظرت بودم ... راستی این چوبدست چیست ... نی که..

خندید وگفت :

- پشت این حرفها نگرد... چیز مهمی نیست .

بعد هرسه دراتاق‌مدیر چاپ مجله‌نشسته‌به صحبت آغازنمودیم . گفتم :

- آقای شنا ور هیچ درك نداری ... البته منظورم اینست‌که ازتوهیچ سر وصدائی‌نیست خوانندگان مجله ازمامی پرسندکه چراشناور هنرنمایی نمی‌کند وماجوابی نداریم .

شناورکه شانه های عریض وچشمان نافذ دارد به چوکی تکیه میکند اندوهی چهره اش رافرامیگیرد وبعدآهسته میگوید :

- ها ... مردم حق دارند. بپرسند...اصلا هنربرای مردم است وهنرمند همیشه باید در خدمت مردم باشد و ظاهر نشدن من روزی ستیج ویادربرابر مردم جهت سوگرمی آنها عللی دارد که اگر بخواهید برایتان شرح میدهیم . گفتم :

- مثلا کدام علل ؟

نگاهش رابزمین دوخته بکس دستی خودرا دربغل می فشارد ومیگوید :

- مرا بقدر کافی دلسرد ساخته اند،میدانی من باریاست ثقافت وهنرقرار داد داشتم به اساس این قرارداد هنرنمایی من تحت مقررات آن اداره قرار گرفته ومن دربرابر هر نمایش نیم ساعته دوهزار افغانی دریافت میکردم من به این قرارداد احترام گذاشته در چهل نمایش حصه گرفتم ولی مشاهده کردم که مؤسسه مذکور تعهدات خودرا مطابق قرارداد ایفانکرده بمن صرف سی وهشت هزار افغانی داد .

شناور دربکسش به جستجو پرداخته‌ورقه‌ای رابیرون کردوگفت : اینرابخوان .

جواز نامه اش بودکه ازطرف‌ریاست ثقافت وهنر برایش داده شده بود اوادامه داد:

- ببین .... بمن جوازنامه هنری درجه چهارم داده‌اند من بروی اسناد متعدد ازجمله سندی‌که ازموسسه افغان فلم بدست دارم دررشتهٔ خودم درردیف اول قراردارم ولی بمن جوازنامه درجه چهارم داده‌اند ونمیدانم به اساس کدام معیار مرادرجه چهارم خوانده اند مؤسسه مذکوردرشعبده بازی چه‌کسانی رادرجه ول دوم وسوم میداندکه مرادرجه چهارم شناخته‌اند ؟

اینکه درروی ستیج چه قیوداتی را متحمل میشدم چیزیست‌که خوانندگان محترم میتوانند ازمصاحبه زرغونه آرام بامجله ژوندون درك كنند ومن درآن مورد زیاد حرف نمی زنم .

بعد شناور اسناد و ورقه هائیرا ازبکسش کشیده پیشروی من قرارداد . دراسناد مذکور بکتعداد ازشعبده بازان داخلی وخارجی ازینکه یاازشناور چیزی آموخته وشاگرد اوبوده اند اعتراف‌کرده ویامهارت اوراتائید نموده امضاء کرده بودند .

شناور گفت :

- یك وقت من خواستم نمایشگاهی در جلال آباد دایرکنم بناغلی کهزاد نقشهٔ ساختمان نمایشگاه راترتیب کرد من نمایشگاه رامطابق همان نقشه ساختم ویك مقدار پول مصرف نمودم وبعد باچند هنرمند دیگر و آواز خوان هاقرار دادبستم تابامن همکاری کنند . ازنمایشات ماباگرمی استقبال بعمل

ژوندون



این عملیه مربوط به آن شعبه ازشعبده‌بازی است که «فکیریزم» نامیده میشود

«ایلوزیون» و «فکیریزم» دو بخش از شعبدهٔ بازی است که اولی را میتوان چالاکی دست ترجمه کرد و دومی عملیات مربوط به مقاومت های جسمانی را در برمیگیرد

ت انگیز



دلهای بینندگان از هیجان می‌تپد ولی‌شناور که از کار خود مطمئن است لبخند میزند

آمد امابرخلاف انتظارریاست ثقافت وهنرعلیه مادست به اقدامات زده نمایشگاه مارا مسدود ساخت ومراازلحاظ مادی شدیداً خساره مند و نظرمعنوی دلسرد و اندوهگین ساخت برای اثبات گفته هایم درین قسمت هم اسنادی دارم .

شناور اندکی مکث کردبعد مثل اینکه چیزی تازه‌یی‌را بخاطر آورده باشد گفت :

ـ من یك بار همراه باهنرمندان ریاست ثقافت وهنر به اتحاد شوروی رفتم. ولی بعدها موقعی‌که ازکشور های خارجی دعوتنامه هامیرسید نمی گذاشتند تابه خارج سفر کنم دعوتنامه هاراپنهان می نمودند .

این عوامل باعث دلسردی من ازکارشعبده بازی وهنرنمایی گردید .

ازشناور می پرسم :

ـ آیا باداکتر «وانکادرا» شعبده‌بازترکی مقابل شده‌ای ؟

لبخندی زده پاسخ میدهد :

ـ بلی ... من اورادیدم درریکلام های خوداز بعضی عملیاتی نام برده ویانوشته‌بود که میدانستم نمیتواند ازعهدهٔ اجرای آن بدر شود زیراعملیات مذکور راجزمرتاضان هندی دیگران اجراکرده نمیتوانند . من این مطلب رابوی تذکردادم وانکادراتکان خورده بعدمرا درآغوش گرفت وگفت : بلی من بعضی ازین عملیات راتاحال نیاموخته ام امامعلوم میشود خودت درین رشته مهارت داری که میدانی چه کسی فلان کاررا انجام داده میتواند وکدام اشخاص نمی توانند .

شناورجدی شده گفت :

ـ من وانکادرارا ازفال دیدن بصورت خصوصی منع کردم وتنها اجازه دادم روی ستیج فال ببینند .

پرسیدم :

ـ چرااینکار راکردی ؟

بازهم همانطورجدی پاسخ داد :

ـ درآنصورت اوپول وتحفه های زیادی از مردم ماگرفته باخودمی برد درحالیکه فال او امیدوارکننده بودولی‌زیادبه حقیقت نمیپیوست اگربرای فال‌دیدن اودست آزادمیداشت یکعده زیادهموطنان مامغبون واقع میشدند .

گفتم :

بقیه در صفحه ٥٦







درین سه صحنه شناور را روی‌ستیج حین اجرای عملیات مختلف شعبده بازی مشاهده میکنید

ازگل احمد «زهاب» نوری

مرد اینک با حادثه



چگونه چراغهای یک موترسا یکل باعث نجات جان انسانی شد

بعضی اوقات هم تکسی رانها مسافرین راجزا میدهند!

برف سپیدی شهر را پو شیده، با زار های کابل درین نیمه شب سرد زمستا ن خلوت بهنظر میر سد. گاهگاهی چـرا غ مو تری بر روی جادههای یخزدهٔ کابل روشنی انداخته وسایهٔ تكتك مردمی کهتا اینوقت شب بیرون مانده اند، نمایان میشود .

موترتکسییی درگوشه «سهدکان چنداول» توقف کردهاست ،رنگ نخودی مو تر د ر سیاهی شب تیره تربه نظر میر سد ، چراغ کوچك سقف آنچهرهٔ مردی را کهبه پشت اشتر نگ بخوابرفته روشن ساخته است. سکوت بر بالای شهر پرده ـکشید ه وگاهگاهی صدای قدمهای پهره دار ، ایـن سکوت رابرهم **میز ند.**

دو مرد آهسته بهمو تر تکسی نز دیك شدهو **از پشت** آیینهٔ یخ زدهٔ آن به چهر ه خواب رفتهٔ دریور نظری میا ندا زند. بعد یکی ازآنها باانگشت به شیشهٔ مو ترمیکوبد **تکسیران چشمان خواب آلودش را میگشاید** آهسته خودش رابالا میکشد و شیشهٔ موتر راکمی پاایین میکند، یکی از دو مرد بیرون میگوید:

ـتاوزیر آباد چند بتیم ؟

تکسیران کمی سکو ت میکند ، بهفکـر میرود کهآیا موتر شں خواهدتوانست کوچه های خامه وگل آلود وزیر آباد راطی کند، صدای آنمرد باز بگوشش میر سد کـه میگوید:

ـاوبیادر.... ماره خنك کشت ... زو د شـو !

دست تکسیران بسوی دروازه عقب موتر دراز میشود وآن را میکشاید،هردو مسافر **بالای سیت عقبی مینشینند .**

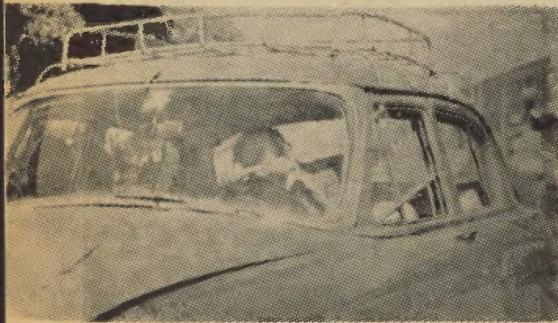
دربین راه هردو مسا فر از مهما نـی دوست شان گپ میز نند کهشب آنها راتا ناوقت نگهداشته بود، دریوروهردو چشمش رابه جاده دو خته وموتر **والگا** باسر عتـ متوسطی محمد جانخان واټ جادهٔ و لا یت مقابل میرمنو تولنه ،چهار را هی حا جـی یعقوب رایکی پی دیگر طی میکند بعدبـه کوچه های پرپیچ وخم وزیر آباد پیچیدهو باتکانهای کشنده ایبه پیش میرود .ازدور چراغهای چهار قلعه نمایانمیشود دردوطرف سرك خامهٔ وزیر آباد ،زمین های پو شیده ازبرف قرار دارند، سکوت و خلو تـدرین منطقه حکمفرما ست تکسیران باچشـما ن خواب آلود بهپستی وبلندی های راه خیره شده واز آنچه در پشت سرشں جر یا ن دارد بی خبر است . ناگاه فشار تفنگچه یی رابه پشت گردنش احساسمیکند وصدائی درگوشش طنین می اندازد :

ـتوقف کن ....

اوبه پیشروی اشں کمی دیگر هم ادامهمیدهد ولی اینبار صدا جدی تر بهاوـدستور توقف رامیدهد. فشار اسلحه وحشت عجیبی رادر دل تکسیران میاندازد ، پایلرزا نشں بروی «برك» موتر فشار میآورد ،وبعد و تر به



ناگاه فشار تفنگچه یی را به پشت گردنش احساس میکند وصدایی درگوشش طنین میاندازد ! توقف کن ...



زندگی میکنند

تکانی ایستاده میشود . یکی از آن دو نفر دروازهٔ عقب موتررا میکشاید وبه پیش آمده پهلوی تکسیران مینشیند ، آنگاه میگوید:

ـدستهایت رابالا بگیر ....

تکسیران بیچاره میبیند که تا چند لحظهٔ دیگرهمهٔ هست ونیستتش رااز دست خواهد داد بدستور آنها عمل نمیکند ،بین هر دو مردنگاه هایی ردو بدل میشود و دریك **فرصت کوتاه ضربهٔ شدیدی بر سر تکسی** ران فرود می آید. مقابل دیدگانش را سیاهی می پوشاند وبعداز حال میرود ..

این بود خاطره یی از لابلای خاطرات یك **تکسی ران نام او (امین) است ، چهره اش** راداغ های چیچك به شکل عجیبی در آورده واندام لاغرش در پشت اشتر نگ موتر تکسی اورا آدم کوچکی می نمایاند .

از امین می خواهم تابقیهٔ ماجرای آن شب را قصه کند، کمی سکوت می کند، بعدبا همان لهجهٔ خاصش ماجرا را اینطور ادامه میدهد :

ـنمیدانم چه وقت شب بودکه بهوش آمدم ،سرم بسیار درد میکرد وخون که از شکستگی آن بیرون میزد،لباسم راتر کرده بود. **آنها دو هزارو یکصد افغانی پولم** رابابالاپوش تریویرایی که پوشیده بودم برده بودند .همچنان یك کمپل مستعمل که بالای سیت موتر درزیر پایم پهن کرده بودم ویك دانه ساعت «ویشتن صلهٔ دارکه بهدستم بسته بود، نیز به سرقت رسیده بود.....

ـ ازاو میپرسم دیگر آنهارا ندیدی ؟

جواب میدهد:ـ نه.. من آن شب چهره آن هارا خوب نگاه نکردم ... لذا اگر باز هم آن هارا میدیدم شاید نمی شناختم...

تکسی رانان مردمان عجیبی اند. آن ها با حادثه زندگی میکنند روزوشب آنها باماجرا توأم است. اصلاً زندگی خودش حادثه ساز است ،هر دقیقه درپشت خود حادثهیی راپنهان داردکه به ارمغان می آورد. .ولی تکسی رانان بااین حوادث بیشتر رو برومی **شوند ، آنها با اشخاص مریض ، با آسیب** دیدگان با شادیان وغمگینان،با درد مندان **وبیدردان سرو کار دارند وهر روز ده ها خاطره برصفحهٔ ذهن آنها نقش میبندد ...**

شهر کابل در زیر تیر هزاران تکسی نووکهنه **میلرزد ....**

گاهی شکوهٔ مردم ازبی انصافی واضافه ستانی تکسی رانان بلندمی شودو زمانی ازبی احتیاطی وتیزرانی آنها... اما خوداین تکسی ران هاهم گفتنی هایدارند .قصههای دارند ...

کهجالب وشنیدنی است ....

دربین یك موتر تکسی نشسته ام واز «مکرویان» بسوی شهر می آیم، دریوراین



تکسی مرد قوی هیکل ونسبتاً چاقیاست، در گوشهٔ چشم چپش جای زخم عمیقیدیده میشود.... او خاطرات زیادی از زندگی اشرا قصه میکند ... مناز آنجمله یکی رادرین راپوز برای تان مینویسم خادم حسین با موترش سه مسافر را بسوی لوگر میبرد ،آفتاب آهستهآهسته در پشت کوهها چهره اش را پنهانساخته وشامچادر سیاهش را بر دامنهٔ های کوه پهن میکند.

کمکم تردد عراده جات در جاده کابل لوگر کم میشود ودقایقی بعد دیگرموتری درین راه دیده نمیشود، خادم حسین هرگز **فکر نمیکند کهحادثه یی درسر راهش کمین** کرده وزندگی اورا تهدید میکند ، بی خیال پایش بر «اکسلیتر» موتر فشار میدهدو موتر با سرعتی عجیب به پیش میرود ..

حالا درنیمهٔ راه رسیده اند ، سه مسافر موتروان را وادار میسازند که توقف کند **دست هایش را بزور بسته کرده و بعد** میخواهند تااو را از موترپیادهکرده بهگوشهٔ نا معلومی بکشانند ... درین فرصت چراغ یك موتر سایکل از دوردیده میشود سارقین بوحشت افتاده تکسیران را رها کرده خود در تاریکی شب **فرار میکنند .**

خادم حسین میگوید: اگرآنشب همان موتر سایکل بهکمکم نمیرسیدشاید کشته میشدم وموتر مراهم سارقین با خود میبردند....

در چهار راهی پشتونستان پهلوی یك موتر تکسی ایستاده ام وگوش بدرد دل یك تکسی ران دادهام، اویك موتر ماسکوویچ سفید رنگی دارد. خودشرا حمید الله **معرفی میکند . مدتی کوشیدم تااورا راضی** ساختم کهیکی از ماجرا های زندگی اش رابرایم قصه کند .. زیرا در محیط ما خبر نگار راکمتر کسی میشناسد ، مردم ما از نویسندگان وخبر نگاران وحشت دارند، ازهمکاری وگفتگو باآن ها خودداری میکنند وکار خبر نگاران ما بهمراتب مشکلتراست از رپورتران دیگر ممالك ،چه درینجا یك خبر نگار باید مدتی وقتش را ضایعسازدو **باهزار کلمهٔ شیرین وتلخ کسیرا یامرجعی** راوادار بسازد ،تا بااو بهگفتگو بپردازد . بههرحال کمی حاشیه رفتم... حمید الله تکسیران تازه قصه اشرا شروع کردهبود کهمردی پهلویم ایستاده شد به کتابچهٔ یادداشتم کهاز گفته های دریوریاداشت بر میداشتم نگاهی کردو گفت :

ـبهگپ های این موتر وآنهاگوش نکنین آنها تمام کسانی راکه به تکسی خود سوار میکنند جزا میدهند ....

ازین مردکه ظاهر آراسته یی نیز دارد میپرسم: خوب شمااز تکسیر آنها چهزحمتی دیده اید؟

بقیه درصفحه ٦٠



بخش دوم

فاجعه اشتباه آمیز یك قاضی

خانم شروید باوصف آنکه از شو هرش جدا شده اما در امور معا ملا ت او سهیم بود .

عده ای شهادت دادند که خانم شرویدر می خواست به مسا فرت برود وایملا به شهادت شهود افزود خانم شرویدر می خواست به مسا فرت برود تا از چنگ یکعده خوش بین ها فرار کرده باشد در **این صورت سوا لی مطرح میشودکه پس امکان دارد خانم شرویدر زیر نام مستعار در محلی زندگی میکند.**

اما در مورد مادرو دختر ایولز موضع طور دگر است .

در اثر کالبد شکافی اجساد علل مرگ تثبیت نشده.وکلای مدافع ایملا درین مورد یك علامت سوالیه گذاشته اند: قتل،خودکشی یاحادثه **این دسته ها به خون هیچ کس آغشته نشده است** اینهم قابل تصور نمی باشد که ایملا شاهد مرگ مادرودختربوده واحتمالا بخاطر استفاده از دارایی آنها اجساد را پنهان سا خته باشد. ارولدایملا به چنین چیزی هم اعتراف نکر ده است اما **یك کلمه اختتا میه یی** که ایملا در اخیر دفا عیه اش اظهار **داشت دارای مفهوم دو جانبه می باشد بدین معنی** که او گفته است این دستها به‌خون هیچکسی آغشته نشده است»

محکمه جنای لوبك حر فهای او را باور نکرد . ولی این اظها را ت باعث تولید شك برای محکمه‌گردید ودر نتیجه محکمه آخرین د فا عیهٔ مدعی را غیرمعقول نخوا ندایراداتی که طی سه سا عت و پانزده دقیقه جریان محاکمه و تنظیم فیصله علیه ایملا بعمل آمد او را ملزم سا خت که غیر از او کسی دگر **با خانمها** رابطهٔ نزدیك تری نداشته وآنها را بهتر از ایملا نمی شنا خته است‌و اما اینکه بصورت دقیق چه وقت‌ در کجا ؟ و چطور آندو زن به قتل رسیده باشد کشف نشده است.

قضات درقضیه ایملا تمام آنچه رامدعی العموم در باره محکو میت ایملا ارایه داد ملاك قضاوت قرارداد **عینا هما نطوریکه ،وا لتر مایر قاضی محکمه بیله فیلد در کتاب خودزیر** عنوان «خبر های نا درست ما»بر روش قضات انتقاد کرده ا ست :

رسید گی به یك دوسیه جزا یی بدون تعیین جزا مثل ضربه ا یست که‌انسان بر سطح آب فرود آور د. صدوررای برعد م مسئو لیت شخص کارمثبتی به‌شمار نمیرود.ودرینصورت دایر کردن محکمه برای رسیدگی به همچو مو ضوعات بی لزوم تلقی **مشود یك چنین سیستم عد لی که حتما باید به متهم جزا داده شود، باعث بروز اشتباها ت‌عدلی وقضایی** میگردد مخصو صا آن محاکم‌و دیوان های قضایی که‌بروی‌قیاس وشهادت شهود حکم میکنند .

چه کسی متهم را در برابر اهل خبره حمایت میکند .

در سال ۱۹۵۸ یك محکمه مونستر خانم بیست‌و نه‌سا له‌خانه دار به‌نا م ماریا رود باخ رابه اتهام قتل شو هرش محکوم به حبس ابد کرد . بر حسب تصادف بچه ها ضمن بازی گوشه پیرا هن رود باخ را از زیر خا کها بیرون‌آوردند آشنای ان خانم رود باخ شها د ت دادند که خانم بار ها نزد آنها گفته بود که می خواهد شو هرش ر ابکشد . د ا و فیسر شپشت نظر یه داد که کاسه سر رود باخ در اجاق آشپز خانه ماریا رود باخ سو خته‌است..اماتجدیدنظربردوسیه رود باخ از طرف محکمه ردگردید تا اینکه یکنفر که به عنوان تفریح در گوشه جنگل نزدیك خا نه‌رود باخ قد م‌می زد کاسه سر سو خته یکمرده را پیدا کرد . معهذامقا مات عدلی هیچ اقدا می نکردند تااینکه وکیل مداف ع‌خانم رود باخ محکمه‌را مجبور سا خت بر موضوع موکله اش امر تجدید نظر را بدهد سر انجام رای محکمه را مبنی بر بی گنا هی مو کله اش حاصل داشت.

درسال ۱۹٦٤ شخصی بنام ایوا ماریا ماریوتی چهل‌و شش سا له به اتهام قتل وسر قت بیوه یی یك داکتر دندان محکوم به حبس ابد شد قتل هجده سال قبلی بو قوع پیو سته بود شا هد واقعه یکتبعه چکو سلواکی نکات مجهول پیدا بنا م ایریس استدیا از آشنایان مار یو تی بود ، او درسال ۱۹۵۰به عین جرم در چکو سلوا کی به سی سال زندا ن با مشقت محکوم‌گردید اما پس از گذشت سیزده سال بخشیده شد .شهادت این مردباعث



ایوا ماریا ماریو تی درسال ۱۹٦٤بجرم قتل یکزن بیوه به حبس ابد محکوم گردید. دما به اثر برو زنقص در صورت دعوا قضات مجبور به تجدید نظر شدند و جریان محکمه‌سر انجام به بیگنا هی متهم حکم‌کرد



هانسن هتسل نماینده تجارتـــی پس از محکوم شدن به حبس ابد بعلت قتل خانم ما گد الینا سا لون محکمه را ترك میکند . او چهارده‌سال رادر زندان ماند تا اینکه بـه اثر تجدید نظر ازحبس‌رها گردید

محکو میت ماریو تی به زندان ابد گردید ، اما محکوم خوش شانس بود . زیرا به اثر بروز نقص در صورت دعوا حکم بر بطلان فیصـلـه قبلی صادر شد .و طی رسید گـی مجدد بر موضوع دفعتا معلوم شدکه دلایل ارائه شده از آغاز تا انـجا م صحت نداشته وقتل به خاطـــر سر قت به هیچو جه نتوا نست ثابت شود ، چه جوا هرات وسکه های طلا که که پیشس از قتل‌مالك آن می بایست به‌سر قت رفته‌باشد دست نخورده پیدا شد وایوا ما ریا مار یو تی‌را بی گناه شنا خته آزاد کردند .

در سال ۱۹۵۵ یك محکمه اوفن‌ـ باخ هاینس هتسل نما ینده‌تجارتی را به اتهام قتل یك زن به نـــام ماگد الینا گریرت به حبس ابد با اعمال شا قه محکوم کرد . زن‌جوان اتفا قا در آغوش هتسل جان‌سپرده بود. چون زن در حال معا شقه و روابط جنسی درآغوش‌او مرده بود

بناء هتسل ازکشف حقیقت تو سط پولیس و جزایی که از اثر روابط نا مشروع با آن زن‌احتمالا با لایشس

تعمیل می گردیدترسیده‌جسدراتابه محل یك خط آهن کـه‌از هــــما ن نزدیکی می گذشت حمل کرد.اتفاقا

در همان محل سا عتی پیشتر یك دختر جوان هم به‌قتل رسیده بود اما در اثر کالبد شکا فی جســد ما گد الینا هیچگونه علا مت‌ونشانه ازخشو نت وعنف ثا بت نشد .

قضاوت بروی‌تخمین و یك‌سایـه استوار بود

حین رسیدگی به دوسیه ، یکتن از اهل خبره بنا م پروفیسر داکتر

البرت پانزولت مدعی شد که خانم ماگد الینا خفه شده است او ا ین نظر را به اساس یك سایه و لکه

سیا هی که بروی‌عکس رادیوگرافی که از حصه گردن بر داشته بـود ابراز نمود . او معتقد بود که آنزن توسط یکرشمه خفه‌شده است‌محکمه عقیده پرو فیسر البرت پا نزولت را معتبر شمرد ، و اما درست‌پس ازاینکه چندین عکس‌دگر ا ز حصه گردن برداشته شد وکیل مدا فـع هتسل بنا م گروس توانست با

اصرار وابرا م امر تجدید نظر بـر دوسیه هتسل را حاصل بدا رد در نتیجه عدم صحت ادعای پرو فیسر پانزولت ثابت گردید و هتسل در سال ۱۹٦۹ از حبس رها شــــد، تحقیق بیشتر توسط علمای دگر در باره علت مرگ خانم ماگد الینــا گوا هی داد که و ی به اثر سکتهٔ‌ـ قلب در گذشته است نه به اثـر خفه شدن با رشمه .

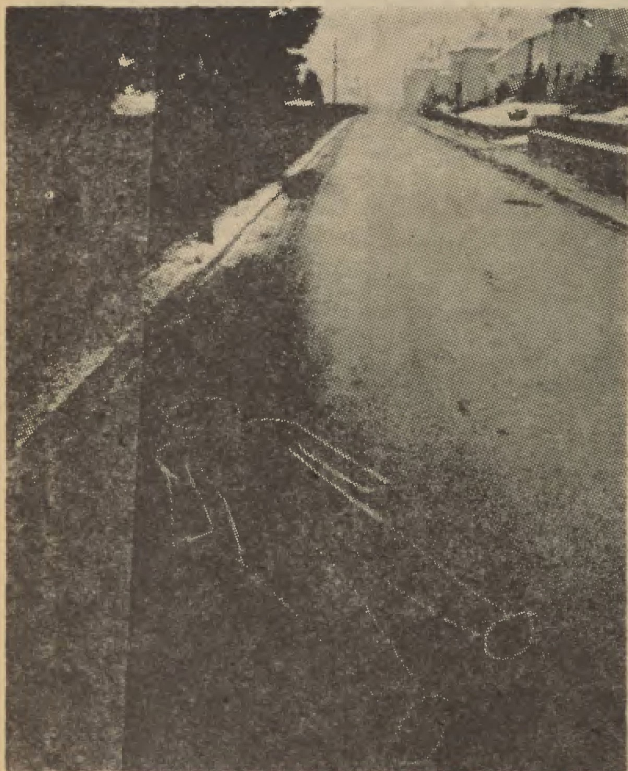
درسال ۱۹۵۰ یکنفر فرو شنده لبنیات بنا م‌ارتور ما ینبرگ‌ازطرف محکمه‌بجر م‌کشتن همکارش‌جورج‌ـ زو مرهوف به حبس ابد و اعمال شا قه محکوم گردید .

تحقیقات پیرا مون این قتل می رسا ند که ارتور ماینبرگ درشب حین عبور از حاشیهٔ یك قبرستا ن دوست همکارش زو مر هوف رابه قتل رسانده است . به‌اثرتشبثا ت پولیس قطرات خون تازه به رو ی لباس ماینبرگ ثبت‌شد و این خود اتهام قتل را بالای ار تور ماینبرگ وارد سا خت .

وکیل مدافع او هم که گـرو س بود ، توانست محکمه را وادار به تجدید نظر بر دو سیه آر تور ماـ ینبرگ گرداند .یکتـن از شهـو د توا نست با دادن شهادت به نفـع ماینبرگ تردیدی نزد محکمه بـــه وجود آورد . اودر شهدات خودگفت که او ماینبرگ را در شب قتـل جورج زو مر هوف از محل واقعـه بسیار دور دیده است همچنان یك نفراز اهل خبره مدعی شدکه خو ن تازه ودر خشان به وضاحت بازمان

وقوع قتل مطا بقت نمی کند و به این ترتیب لکه تازه ودرخشان خون را به‌روی لباس ما ینبرگ ناشی از ما هی گیری دا نست درمحاکمات وقضاو تهایی که در آلمان به روی قیاس صورت میگیرد ، از قاضیها انسا نهای ما فوق دیگران میسازد صرف در صور تی می توان بـــر فیصله آنها خرده گر فت که در

شکل صورت‌دعوی و مراحل‌قضاوت شود واین کاریعنی تحقیق درفیصله های قضات مربوط به قاضی تحقیق است . او به مجر میت و بیگنا هی متهم کاری ندارد ، صرف صور ت دعوا و حکم صادره را ز لحاظ ماهیت ونکا ت مجهول آن مطالعه میکند تا مطمئن شود که‌قاضی در فیصله‌اش راه خطا نرفته است .



آرتور، ینبرگ به‌جر م کشتن‌همکارش در تاریکی شب نزدیـك یك‌قبر ستان (محل قتل با خطو طسفید مشخص شده) محکوم به‌حبس ابدبا اعمال شاقه شد اما پس ا زگذشت نزده سالا بیگنا هی اشس ثابت شد .

هنر فلکلوریك ومردمی‌بخش بی کم وکاست فرهنگ پولندرامیسازد

پنج هنر از هفت هنر

درازای خط فرهنگی تا زمانه های دور دست می رسد .زمانیکه اروپا دو باره بناء زندگی فرهنگی را برو یرانه های قر ون وسطی گذارد. فرهنگ پولند همان گرایشی وتمایل را بوسیلهٔ هنر پیکر تراشی ویت ستوز نمایش داد. هنگا میکه رنسانس مهر هنر ملی را بر تمام هنر های قرون وسطی میزد این پدیده را مادر لابلای اشعار ژان کاچا نووسکی یکی از محرز ترین چهر ه

ادبیات رنسانس پولند دیده میتوانیم. با وزیدن نسیم روح پرور رنسانس که بر همه پدیده های زندگی رنگ وآهنگ نوزد، هنر وفرهنگ پولند مرز های کشور رانه فقط در وجود نخبگان معرو فشی چون ژ ان

کاچا نووسکی وکوپر نیك درهم نوردیدبلکه نوشته های سیاسی اندر یز فورور مودرزو سکی باافکار آو انگارد «پیش‌آهنگ» اروپای

غربی در یك صف قرار گرفت .همچنان‌آدم مسیکی ویکز ویوسیلا وپروس که کمتر در خارج شناخته شدند می توانند بحیث

«غول ها ادبیات اروپا» بحساب روند .اولی توانست تا درد سر های ملی را استادانه در شعرش رنگ همگانی داده و دیگر باخلق «فر عون »بهترین اثر داستانی قرن نزدهم را با تاریخ فلسفه درهم آمیخت .

با گفتگو در مورد فرهنگ پولند، بایداز ساز وموسیقی شوپن یاد نموده و دونـاول



هنر سینما توگرافی در همین رو زهابیست وپنجمین سالگرد شس راجشن‌گر فت

نیوس معروف هنر یك شنکوسیك ولادیزلاو ایومونت که هردو بانوشتن داستان های زندگی ،توانستند جایزه نوبل را بدست آورند .بیادآورد .درهنر تیاتر بنام ستنسلا- وایگناسی که از اینوسکو ، نیم قرن پیشتر

درکار تیاتر پیش دستی نموده ولی در این اواخر بشهرت رسیده، درخشش چشم گیر دارد .

سال ۱۹٤٤ عصر جدید وهم آهنگی رادر رشد هم جانبه فرهنگ کشور باز نمود .این شکوفانی بیشتر والبته به دیگر گونی های

اجتماعی سیاسی بودکه درهمه شؤن زندگی آموزش بمیان آمد این پیشرفت را میتوان در وجود نشر ملیون ها جلد کتاب، هزاران

کتابخانه ،صد ها سینما ،ودها کلو ب فرهنگی ومراکز هنری دید.این‌همه نمایانند

این واقعیت روشن است که تمام شئون فرهنگی کشور دستخوش تحول ودگر گونی

عمیق وژرف شده و بر گنجینه غنی زلدگی هنری پولند افزوده است .

نکته جالب توجه ،رشد هم آهنگ در تمام ساحه های هنری چون تیاتر، فلم

ادبیات ،موسیقی هنرپلا ستیك،پیکر تراشی وغیره میباشد .

— آنساس سهر هنرملی را بر تمام شئوون زندگی هنری قرون وسطی زد.

— هنر آوانگارد و پیشرو هم‌چنان درمعبد هنر های زیبا، ستایش سی گردد.

هنر های پلا ستیك :

نقاشی پولند نمایا نگر موجود یت تمایل های مختلف هنری است از لحاظ مقدا ری در آن میتوان رنگ ایده های قبل از امپرشیونست ها را دید که در رهبری آن دو هنر مند معروف ، ژان سیبس اپور ژنیل ایشس‌را دید که باتلاش‌فراوان بر غنای دو نظریه کهن افزودند .

هنر ارزشمندگروه ریاست‌هاکه نماینده با رزآن ژان کردوك زیك می باشداز تابوت را میتوان دروجود هنر تخیلی یا رویایی دید، ودیگرهمان‌روشی‌است‌که ادامه‌دهنده‌هنر پیش آهنگ پیش از جنگ می باشد ،که در وجود هنر هندسی واختمانی تبلور یافته ودر پیشا پش همه نقاش معروف ارزی شتا زوسکی قرار دارد .

هنر پیکر تراشی پولند ،برای مد ت مدید ودر نده زیر تاثیر سنت کلاسیك‌قرار داشته وبه همین تازگی هابه صورت بنیادی دچار دگرگونی شده است .پیکر تراشا ن جوان با اشتیاق زیاد درجستجوی راه حل های تمثیلی بوده واین تمایل رادر وجود کار های اولیکارد توژنسکی دیده میتوانیم این جنبش های بلند وارزشمند ی‌را در بین دست آورد های هنری مجسمه سازی بعد از جنگ دارد .

هنر پیکر تراشی نوین تلاش دارد تااز یك طرف ترکیبی ازفورم ها وشکل رابمیان آورد واز جانبی به چهره های تراشیده‌شده رنگ روشن انسانیت رادر وجود شکل های مجرد بدهد .این شیوه را هش را به صورت روشن دروجود کارهای‌خلاقه ودلاسیلاوماسیور که می‌توان اورا هنرمند آگاه پولند دانست باز نمود .نمایشگاه اخیر اهاریش مرز های جدا کنند ه‌بین هنر های پلاستیك وتیا تر نور، شعله ها و صدارا درهم نور درید.پیکره هارش مانند آثار یاد گاری در سبز داشتن انعکاس از این ترکیب های پر عظمت است .

تظاهر احساسات تند ،همراه با بر خورد تازه ،شخصیت وسرشت هنر گرافیك‌معاصر پولند را می سازد .در اینجا زبان خیلی صریح ، ساده و مستقیم برای ابراز‌احساس های عالی بکارمیرود. هر روز بیش‌ازپیش‌هنر مندان روی از اشکال مجرد برای نمایاندن احساس خود برگردانده وبه جای آن رنگ وتکنیك را بهم می آمیز ند .

دربین هنر های دیگر پلاستیك هنر بافتن وپوستر توجه مزیدی را بخود کشانده‌است شخصیت تمیزد هزده آبدران وسا قیا ن پولند ،به صورت شگفت آوری هوا خواهان زیاد در حلقه های هنری اروپا وبازار های آن بدست آورده است .

از نگاه منتقدین «پولند کشوری است‌که در آن هنر کار دستی رشد شگفت انگیزی نموده است ودست آورد های هنری پولند نشان می‌دهد که هرگاه هنرازدم ونفس‌تخیل شاعرانه تهی یافت دیگر نمی‌تواند نام پر آوازه هنری را برآن بیان داشت.»

آخرین گام در تجارب پولند .با ستــه گونه هنر بافتنی برداشته شده است .هنر مند بنام ماگدالنا اباکانو و میکز او لسین کسی بود که این نوغ هنر راز جای های سنتی اش یعنی دیوار ها به وسط اتاق کشاند .دراین راه او تلاش نمود تا مرزهای که طی قرون متمادی انسان رااز کار هنری جدامی کرد ،ا زبرابر ش بردارد .

أمروز پولند را می‌توان به محل مهمی از آثار بافتنی تشبیه نمود که با تلاش فراوان سعی دارند برویرانه های آثار کهن نمای نوید بدهند .

هم‌چنان از بکار بردن تکنیك های متعدد وگوناگون در ساحه پوستر می توان نا م برد. این ساحه در بر گیرنده آثار جاپی ، تزیین هاود کوزها وترکیب از رنگ های سیاه وسفید وغیره می‌باشد .

آزادی «مکتب هنری‌پوستر» پولند ،اکنون شهرت جهانی بهم‌زده است. این پوسترها در برگیرنده درونمایه های سیا سی اقتصادی ،فرهنگی می باشد .

همچنان أکنون ساحه دیگرهنری درپولند وجود دارد که یك هنرمند می تواند اندیشه خلاقه اش را در آن بکار برد ،همانا هنر شیشه گری است .طرح برای ساخته های تجاری نیز میتواند میدانی برای ازمون‌هنر مندان باشد ما این هنرآفرینی هارا درنمایش گاه های متعدد آثار شیشه یی می‌توانیم ببینم که نمایشگر سطح بلند وعالــی هنری است .

در پهلوی مرقبت دلسوزانهٔ که دو لت بخاطر هنر می نماید .سعی می شود تــا بخش هنر مردمی یا فلکور با تمام سنن عالی آن حفظ شود. این گنجینه ها غنای عالی هنری مردم پولند رانشان مید هد.

ساز وموسیقی :

اگر بتوان هنر موسیقی را نیز انعکاس رقیق ولطیف اندیشه نامید وبحق آن را می توان نامید. هنر موسیقی در پولند پس از جنگ به صورت جهشی تحول نموده است این پیروزی پر عظمت توسط رشد حر کی آزادی «مکتب ها »مختلف مو سیقی بمیا ن آمده است. والبته نقش مهم دیگر ایجا د موسسه های متعدد موسیقی است که درآن همین جنبش برخاست .

پهلو به پهلو ریالیسم سنتی، تمایل های اپر شیو نیستی واکسپر شیو نیسی دو خط دیگر خلاقیت های هنری مو جود را میسازد .یکی از این روش های هنری روح بخشیدن غنای عظیم بر موسیقی ،موج می‌زند. اگر قبل از جنگ چند ارکسترا ی سمفونیك و دو اپراویك تیاتر باله وجود داشت امروز در حدود نزده آرکسترش سمفو نیك وده تماشا خانه اپرادز پولند بمیان آمده است .

درجهان ساز و موسیقی ، پولند یکی از محل های مشهوری است که در آن جشن واره های متعدد موسیقی که در بین آن «خزان وارسا» شهرت دارد برپا میشود. درهمین زمان موسیقی پولند همراه با

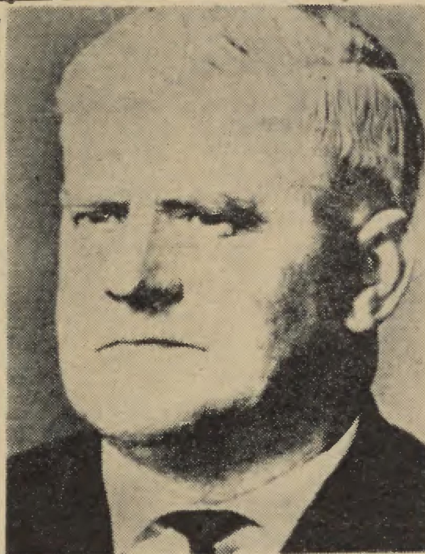
بقیه درصفحه۵۷



حادثه غم انگیز ترافیکی که مطبوعات آلمان از آن صحبت میکنند

کودکان فریاد میزدند:

آهسته بر...



متخصص ترافیک مونشن داکتر **گرهار دمونش درمورد یک حادثهٔ** ترافیکی عقیده اشرا بیا ن کرد : کسانی که سن شان از شصت تجاوز میکند نباید پشت جلوموتر های سرویس بنشینند زیرا پس‌از شصت سالگی خطر اشتباه رانند ه **در اثنای حر کت موتر زیاد متصور** میباشد .

یك‌راننده موتر سرویسی بنا م **کرهارد شتراسر ازناحیهٔ کیسلیك** واقع در الگو ی که شصت‌و شش سال از عمر شس میگذ شت مو تر **سرویس را می‌راند ،این‌موتروان** موظف بود که بچه های مکتب راهر روز از خانه های شان به مکتب وا ز مکتب به مناز ل شان برساند . در ماه می سال ۱۹۷۱شترا سر برا ی آخرین بار معاینا ت صحی شد . داکتر موظف شفا خانه دو لتی پس از معاینهٔ شترا سر اینطور تصدیق داد . قدر ت دیدن وشنوا یی اوعادی است »داکتر در عین حال تثبیت کرده بود که ضربان نبض شتراسر منظم نیست . گرها رد شترا سر از سی سال به اینطر ف به شغل دریوری موتر سرویس میپر دا خت **واجازه‌داشت که‌بازهم‌به رانند گی** ادامه دهد.

طبعا باقید اینکه از سا حا ت‌معین وشناخته شده وازیك شعا ع سی کیلو متری خارج نشود .

در دو شنبه هفته اخیر شتراسر بچه ها راسوار موتر سرو یس‌کرده از خیا بانی عبور نمود که راننده پیر این جاده را در خواب میشنا خت . هرروز از روی خط آهن **بدون دروازه فدرال که‌از لویت گیرش به‌سمت** کیسلیگ میر فت میگذ شت .این محل صرف بایك چرا غ ترا فیکی کنترول میشد . هیچ گاه او درین محل مجبور به توقف نشده بو داما **درهمین‌روز دوشنبه‌درساعت نزده و** ده دقیقه یك واگن سنگین پر ازتیل سوخت‌به سر عت نود کیلو متر در ساعت بطرف محل عبور از رو ی‌خط آهن نزدیك شد .

راننده واگن از نست بایر دید که موتر سرویس نزدیك میشو د.

اما وقتی متو جه چراغ سرخ در سر چهار راه شد که پیهم روشن گـل میشد راننده کامیون تیل مطمئـن گردید که موتر سرویس بمو قع **برك زده متوقف خواهد شد.لیکن** شترا سرراننده موتر سرویس ا ز برك کار نگر فت‌اطفالی که در موتر نشسته بودند از جای خودبرخاسته فریاد زدند : **از روی خط آهن نگذر از روی خط آهن نگذر ...**

چند لحظه بعد موتر سرو یس



بدنهٔ متلاشی شده موتر سرویس که‌به‌اثر تصادم بایك‌تانك تیل ،سی



از راست به چپ:
۱رالفـواتیس نه ساله
۲ ـ لویزا وخواهرش
۳ ـ بوفلره یازده ساله .
٤ـ ایریش شانزده ساله

برانـ !!

با واگون سنگین حامل تیل‌تصاد م کرده به فاصله سی متر در هو ا پرتاب شد یك چراغ اشار ه ترافیکی تیز به اثر این حادثه از بین رفت وموتر سرویس در وسط بته ها غلتید .

اطفال از کلکین های شکسته و سقف موتر که پاره شده بود به بیرون پرتاب شدند .

کتابها و بکسهای مکتب به شعاع پنجاه متر پراگنده افتیده ، زنگ خطر بلند شد واز تمام مو سسا ت کمکی وشفا خانه های محل امداد خواسته شد .

پنج‌طفل جابجا در محل حادثه در گذشت . لو پزای پنج ساله‌وخواهر ده ساله اش ماریا ، فلر یازده ساله وبرادر شانزده ساله اش اوپریش ورالف وایتس نه ساله . چهارده طفل دگر زخمهای خطرناکی برداشت .آنها بایك مادر جوا نكه او هم در داخل موتر بود شدیدا زخمی گردیده به‌شفا خانه منتقل شدند .

والدین قربانیا ن این حادثه به شرکت قطار آهن فدرال اعترا ض کردند که خارج از پلان‌چرا اجاز ه داده است یك واگون حامل تیل سو خت به روی خطآهن عبور کند. اینکه تاکجا رانندهٔ موتر سرو یس مسوو ل است وچشمهای او چر اغ سرخ اشار ه راندیده یا اینکه دچار کدام حملهٔ‌قلبی‌شده‌وجلو ازاختیارش **رفته‌باشد‌معلوم‌نشده‌زیرادراثر حادثه** شترا سر هم جان سپرده است و همچنان کلینرسی ساله موتر که پهلوی دست شترا سر نشسته **بوذنیزدرگذشته‌است‌ضعف‌دید ایعلل** **دیگر از قبیل نارسایی های جسمی** به علت کهو لت‌سن عوامل برو ز حوادث وباعث چنین پیشس آمدهایی می گردد .پرو فیسر نوار شس عضو انجمن فنی مراقبت حوادث ترا فیکی هامبورگ راپور میدهد که هفده فیصد تمام پنجاه ساله ها به ضعف **دیدمبتلاهستند اگریکی‌از رانندگان موترهای‌سرویس‌درسن‌پنجاه‌وپنج در**



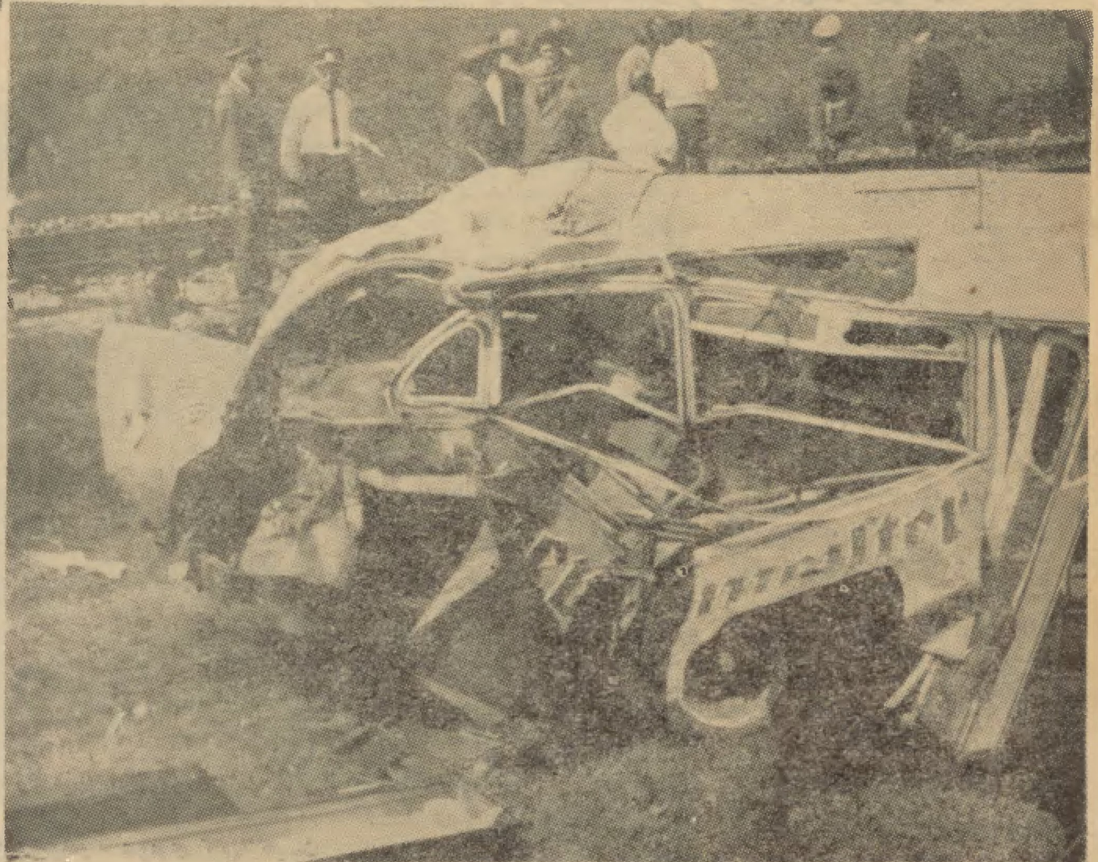
خانواده های قربانیان حادثهٔ‌ترافیکی سوگوارند.

کدام حادثه ترافیکی دخیل باشند بیشتر از پنجاه فیصد اینگو نه اشخاص مسوو ل حادثه شنا خته میشوند وافرادی به‌سن سی‌و پنج سی فیصد مسئول حادثهٔ شناخته‌میشو ند مخصو صا رانند ه گان موتر های سرویس که خواسته باشند در ترافیك مزد حم امروز ی رانندگی کنند بر اساس نظر یهٔ دکتورگر ها رد مونشس باید جوا ن بوده ازلحا ظ فیزیو لو ژی‌مناسب باشند قرار نظریه داکتر مونشس از شصت سالگی به بالا نباید به افراد اجازه رانندگی داده شود .

بنابر این ماده پانزده قانو ن‌جزای ترافیکی رابرای جلو گیر ی ازبروز حوادث کافی نمیدا نند مطا بق این مقررات باید رانند گان تکسی وموتر های سرویس در هر سه سال یك مرتبه معاینات دقیق طبی‌شوند .

در بایر جائیکه داکتر مو نشس کلینیك روانشناسی و طبی ایا لت بایر را اداره میکند این مقرر ا ت

بقیه‌درصفحهٔ ۵۹



متردورتر پرتاب شدو پنج طفل‌جابجا هلاك شد

لوږه، بیسوادي او ناپاکه

● په‌اوسني مخ‌په انکشافه نړۍ‌کښې څه دپاسه یوملیارد انسان دلوږې سره‌مخا مخ په‌ځینو بیرته پاتی‌هیوادو کښې‌دهر پنځوس‌زره‌تنودپاره‌یوډاکتر شته .

● مخ‌په انکشاف هیوادونه دخپلو صنایعو بنسټ‌باید داسې‌کښیږدي‌چه‌دژوندپه‌محیط باندې ناوړه‌اغیزه ونکړي.

● بیوزلي هیوادونه دمحیط دککړتیا سره دمبارزې دپاره بایدله‌مختلفو تکنالوژیوڅخه استفاده وکړي.

دپرمختیا په حال کښې نړۍ په زیاتره برخه‌کښې دپرمختګ اوتحول وضع دنه منلو وړ ده، ځکه چه په سل ها ؤ ملیون تنه خلك دداسې محرو میتونو سره مخا مخ دي چه دبشري حیثیت دهیڅ یو منطقي موازینو سره دتطبیق وړ نه دی .

دپرمختیا په حال ټوله نړۍ کښې **دغه عوامل داندیښنې وړدي :**

– **لوږه او تغذی کموالی‌دبشري** قوی دتحلیل اودافرادو دودې ا و ددوی دجسمي او مغزي انکشا ف مانع کیږي .

– بیسوادي دپوهې دزده کړې مانع او دوخت دضایع کیدو سبب گرزي .

– بیکاري نه یوازې ددې سبب کیږي چه افراد ونشي کولای دژوند ډیر لږ و سایل لاس ته راوړي بلکه ددوی غرور ته زیان رسوي اودترقي غوښتنې حس یې وژني .

– **ډیرې داسې ناروغۍ چه دعلاج** وړ دي ، نوي پیدا شوي ماشوما ن نیمګړي کوي او یو شمیر یې وژني. ددغو ناروغیو په نتیجه کښې ځینې **کسان ژر دزړښت سره‌مخامخ‌کیږي** لنډه دا چه په سل ها ؤ ملیون تنه خلك دخپلو ټولو ذاتي استعدادو نو سره سره دلوږې تر تهدید لاندې راغلي او دمختلفو محدودیتو نو او راز راز محرو میتونو سره مخا مخ کیږي او دناغوړیدلي ګل په شان وزرونه تویوي او له منځه ځي.

فقر او تنګسه ددغو ټولو فجایعو عامل دی ځکه چه دوژونکي چړې په شان هرڅه چه پخپله لار کښې‌وویني پریکوي اوله منځه یې وړي. داداغراق نه ډك تصویر نه دی بلکه دهغې احصایې له مخې چه شویدې په **اوسنی‌مخ په‌انکشافه نړۍ‌کښې‌څه** دپاسه یو ملیارد انسان شته چه وږي دي اود غذایي موادو دکموالي سره مخامخ دي یا تش ژوندي پاتي دي .

په همدغو هیوادو کښې دیو سل ملیون تنو په اندازه **دلویانو** دبیسوادانو په شمیر کښې‌زیاتوالی راغلی دی او دغه زیاتوالی دتیرو شلو کلو په اوږ دو کښې شویدی .

له هرو پنځو تنو څخه دیوتن دبیکاري نسبت دکاریګرو قوه ده . **دماشومانو مړینه دهوسا نړۍ په** نسبت څلور چنده ا ودعمر متوسطه اندازه په سلو کښې څلویښت‌لږه ده . په ځینو مخ په انکشافو هیوادو کښې دهر ۵۰۰۰۰ تنو دپاره یو ډاکتر شته چه باید ددغه شمیرو ګړو دردونه کم کړي او **دناروغۍ له** پرمختیا څخه مخنیوی وکاندي. په داسې حال کښې چه په امریکاکښې دهر ۷۰۰ تنو دپاره یو داکترشته.

دغه حقایق دخوښۍ او هوسایې موجب نشي کیدای ، مګر هرڅه چه دی حقیقت دی ، داسې حقیقت چه دبشري نژاد دڅلورو څخه ددریو برخو دژوند ښکارندوی دی .

ددغې وضع دلیل څه دی ؟

عمراني پرو ګرامونه بشپړ او اغیزه ناك نه دي ، ځکه نشي کولای چه په موثر ډول فقر او تنګسه کمه کړي . ددغې پیچلې وضع علل مونږ ته څرګند دي ، دوه غټ دلیلو نه شته : یو دا چه دمخ په انکشا فو هیوادو اقدا مات دو مره چټك نه‌دي چه وکولای شي دخلکو ترمنځ‌اوسني اجتماعي او اقتصادي زیات نه‌توازن له منځه یوسي ، بل دلیل دپرمخ تللو هیوادو د ډیرو هوسا خلکو او **دمخ په‌انکشافو هیوادودخلکو دډیر** فقر ترمنځ دزیات نه انډول دکمولو په برخه کښې دپرمخ تللو هیوادو داقداماتو نه قاطعیت دی . اوسني



ترهغه وخته پورې چه‌دتکنا لوژۍ او نوو علومو ګټې په پراخه اندازه دنړۍ هیوادونه ورنکړي شي‌زیاتره مخ په‌انکشاف هیوادونه به‌دپخوا په شان دزراعتي محصولاتو دکمښت سره لاس او ګریوان وي .



دپراختیا اوودانولو وضع پـه‌زیاترو مخ‌په انکشافو هیوادو کښې دمنلو وړ نه‌ده.

دپرمخ تللو هیوادو له خوا بایددغو هیوادوته دلوړې ګام‌په حیث غذایي مواد صادر شي تر څو دبې‌وزلوخلکو لوږه کمه شي .

که تاکل شوی وی چه دبیرته پاتی هیواد وپرمختیا په بریالی توگه دوام وکړی باید نادار اوشتمن هیوادونه په گډه په کلکه اقداماتو لاس پوری کړی

هوا بشری ژوند تهدیدوی

احصائیی ښیی چه دعایداتو یش هم دمخ په انکشافو هیوادو د خلکو ا د هم دبډایو او ناتوانو هیوادو دخلکو ترمنځ انډول نلری .

کوم اقدامات چه د نوموړو هیوادو دودی او پـرمختـیا دپاره کیـږی ، **ترهغه وخته پوری په اغیزه ناك نه وی** او گټوری نتیجی ته به ونرسیږی چه دعایداتو دویش غیر عادلانه وضع که ددغو هیوادو په داخلی سطح کښی وی او که په بین المللی سطح کښی، دوام ولری او موجوده وی. که دغه وضع سمون ونه مومی او وانه وړی، اوسنی بیعدالتی به همدغه راز دوام وکړی او په نتیجه کښی پرمختیا به وځنډیږی او دبډایو او نادارو هیوادو ددواړو ډلو دپاره به سخت اوگران وی .

که تاکل شوی وی چه دبیرتـــه پاتی هیوادو وده او پرمختیا په ښه اوبریالی توگه دوام وکړی ، **بایــد** نادار او شتمن هیوادونه په گډه سره په کلکو اقداماتو لاس پوری کړی او همدغه امر دمسالی مشکل اوکړکیچ ښه تراثرگندوی ، ځکه کله چـــه یو بیوزلی هیواد وغواړی خپـــل اقتصاد داسی تنظیم کړی چه عایدات دخلکو ترمنځ په عادلانه توگه وویشل شی ، باید وکولای شی په اوله درجه کښی اقتصادی وده ولری که نـــه داقتصادی پراختیا نه پرته به هماغسی **بیوزلی پاتی شی اودکمو عایدا تو ویش دټولو خلکو ترمنځ دبیوزلیتوب** له ویشلو نه پرته به بل څه نه وی..

مگر داقتصادی پرمختگ دپـــاره باید محیط ته بدلون ورکړی شی او په نتیجه کښی نوی مشکل منځ ته راځی او هغه دژوندانه دمحیط خرابی او ویجاړی ده او په طبیعت بانـــدی له اندازی نه زیات تیری، دهغه انتقام راپاروی . که بیوزلی هیوادونه دمنلو وړ محیط په ساحـــه کښـــی دودی دمسالی سره مخامخ دی، شتمـــن هیوادونه په کلکه سره په دغه مساله کښی کښیوتی دی. همدا اوس ډیر **داسی دلایل شته دی چه ښیی پرمخ** تللی هیوادونه داقتصادی چټکـــی ترقی نه یوسل کاله وروسته دیولړ مشکلاتو سره مخامخ شوی اوددوی دژوندکیفیت تربیرحمانه تیری لاندی راغلی او هغه وخت را رسیدلی چه ددغی مسالی په باره کښی ژوره کتنه وشی او دغه معمی حل شی. معمی په دی ډول ده : دمخ په انکشافه نړی د۷۵ر۲ ملیارده محرومو او بیوزلـو خلکو دپاره دبشر دحیثیت سره سم دیوه ښه ژوند برابرول دبیوزلو او شتمنو هیوادو دترقی او پرله پسی اقتصادی ودی نه پرته امکان نـــه لری .

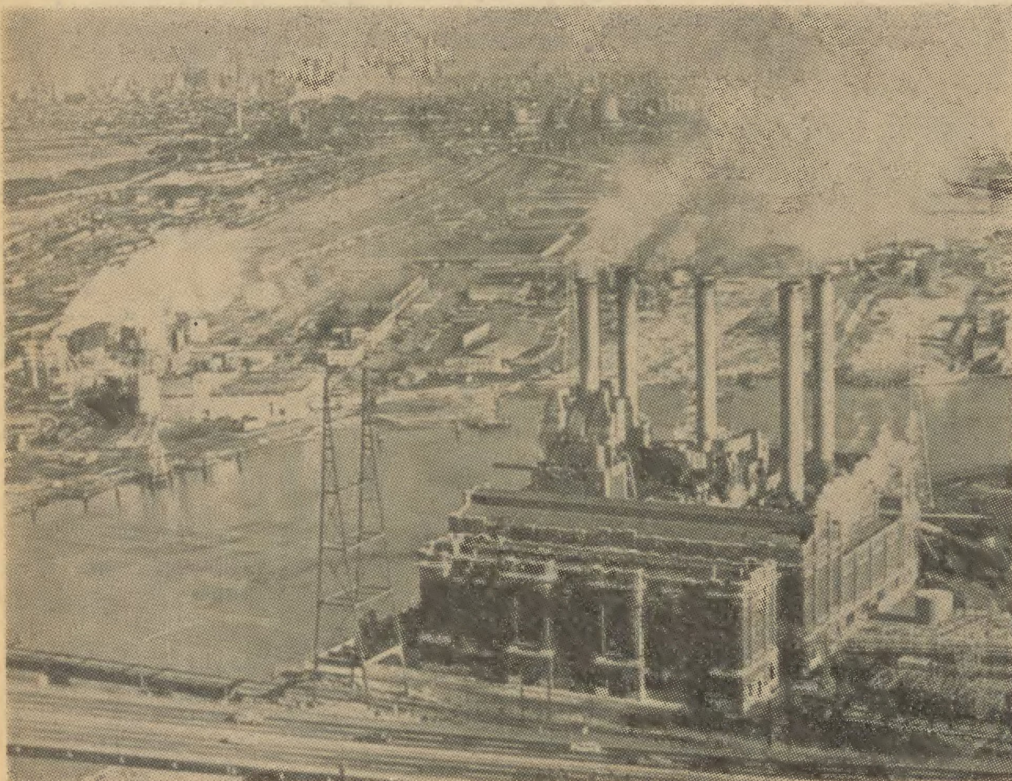
پرمختگ دمحیط دپاره خطر دی

که پرمختگ په پخوانی اندازه او په تیره بیا دصنعتی هیوادو دترقی په چټکتیا سره وشی، هیڅ شـــك نشته چه دبشر دسلامتی او دژوند دمحیط دپاره به له خطر څخه ډك وی ددغی معمی په باره کښی کـــوم ساختگی شی نشته هرڅـه چه دی **حـقیقت دی بـا یـد ددغـی معمی** ددواړو عواملو دپاره ژوره کتـــنـه وشی .

مسأله دانه ده چه آیا بایده ودی او پر مختگ سره موافق واوسو او که نه. **په دی کښی شك اوتـرد ید نشته چه وده باید موجوده وی .**

دغه راز خبره دانه ده چه د دغه پر مختگ اغیزه دژوند په محیط کښی باید تر څیړنی لاندی و نیوله شـــی ځکه باید همدغسی وی. او بیاخبره په دی کښی هم نه ده چه آیا دغه دواړه مو ضوع یو دبل سره اړیکی لری ــ ځکه چه اړه لری .

ددغی معمی حل کول پـــه دغو پوښتنو پو ری تړلی نه دی بلکه په داسی لاره کښی دی چه باید پیدا او وړاندی شی. په لو مړی درجه کښی ددغی معمی دحل دپاره باید په ژوره څیړنه لاس پو ری شی. دغه څیړنه ضروری ده ځکه هم دمو ضـــوع د پو هیدو اندازه زیاتوی او هم دپوهی اوواقع بینی داسی نظر موند لا ی شو چه موږ دمسألی دپیچلتو بسره آشنا کو ی .



نوی تکنا لوژی دمحیط دککړ تـیاد هغو غټو مسئلو دحل سره مرسته کوی چه مخ په انکشاف هیوادو نـه ورسره مخامخ دی .

روزنه‌ای بسوی تاریکیها

بخش چهارم

یادداشت از: لیلا- تنظیم از: دیده بان

از عمه میپرسم :

- کدام دوست پدرم ؟
شانه هایش رابالامی اندازد ومیگوید :

- شاید توقیافه اش رابیادنیاوری، امااوترا کاملا می شناسد .
- چه قسم آدم است ؟
- آدم کاملا خوب .

بعد پیشانیش راترش میکند ومیگوید :
- عوض اینکه اینقدر سوال بکنی، بـــرو لباسهایت رابپوش .
باتعجب میگویم :

- لباس ؟! لباس برای چه ؟
-برای‌اینکه، هیچ‌مردی بااین سروصنعتی که داری ازتوخوشش نخواهد آمد .
- مگراین دوست پدرم ، باید ازمن‌خوشش بیاید ؟

چشمایش راکمی گشاد میکند ومیگوید :
- البته ! اگرتوبااین قیافه ماتم زده واین لباس که بوی دودآشپزخانه میدهد روبرویش بنشینی گمان نمیکنم زیاد خوشش بیاید .

بعدبه من مجال نمیدهد، اعتراض کنم ویا حرفی بزنم، بادست بشانه‌ام میزند ومیگوید :
-عجله کن، ممکن است چند دقیقه دیگر پیدایش بشود .

من بااکراه ازجایم بلند میشوم و بطـرف اتاق خودم میروم، میروم که لباس تازهٔ بپوشم وسرورویم رامرتب کنم . وارد اتاق میشــوم ولی هنوز صدای عمه‌درگوشم است‌باآن‌جمله که‌گفته بود :

«یکی ازدوستان پدرت» این دوست کیست که حالاسرمهرآمده ومیخواهد بمن کمك کند؟
چرا وقتی پدرم زنده بود چراوقتی زمین گیرو درمانده بود این‌کومك رانکرد ؟ اصلا ایـــن دوست چطورشد که بعدازمرگ پدرم بفکر من یعنی بفکردختر دوست خود افتاد ؟

میخواهم برگردم وجواب این سوالها رااز عمه بپرسم . امازود منصرف میشوم ، چـون میدانم تاوقتی عمه خودش نخواهد، حرفی به کسی نخواهد زدوتاوقتی خودش نخواهد، لب ازلب بازنخواهد کرد. ناچار جلو آیینه میروم وبقیافه رنگ پریدهٔ خودم خیره میشوم وبـه لبانم‌که پوسته انداخته است . با بیحـالی شانه رامیگیرم ولای موهایم فرومیکنم ، ازاین کار خوشم نمیآید امابخاطر عمه باید اینکاررا بکنم .

هنوز صاف کردن موهایم تمام نشده است که عمه وارد میشود . من قیافه چین خـورده اش رادرآیینه میبینم . عمه، جلووجلوترمیآید وبعد بااعتراض میگوید :
- لیلا !
- چی شده عمه !
- اول باید پیراهنت رابپوشی . بعد مـو هایت را شانه بزنی ،این ،کارت‌را آسانتر میکند .

میبینم عمه راست میگوید: شانه را همانجا میگذارم ومیروم بطرف الماری وپیراهن تیره رنگی راانتخاب میکنم .

عمه صدایش بلند میشود :

- آن نه ! بهتراست رنـــگ دیگری را انتخاب بکنی، یك رنگ روشن ، دختر! توباید شاد وبرحال باشی .لباس‌تیره برای کسانی خوب است که غمی دردل دارند .
صدایم ازخشم میلرزد :
- مگرمن غمی ندارم ؟

عمه متوجه حالم میشود وباملایمت میگوید:
- لیلا! خوب فکرکو، تاکی باید غم‌بخوری،

توجوانی ، خیلی جوان . کمی هم درفکرخودت باش . توتاآخر عمرنمیتوانـــی ماتم بگیـری و غمزده باقی‌بمانی . توباید زندگی‌کنی، میفهمی زندگی .
میخواهم سرعمه فریاد بکشم‌که صدای زنگ در، درحویلی می پیچد .

عمه باعجله بطرف درمیرود ومیگوید :
- مثلیکه آمد . زودباش دختر .
بعد ازاتاق میرود بیرون ومرا تنهامیگذارد، تنهاودرمانده .

من بی هیچ عجله‌ای همان لباس تیرەرنگ رامیپوشم‌وموهایم رامرتب میکنم وازاتاق بیرون میروم، میروم که دوست پدرم راببیـــنم ، دوستی راکه حاضرشده است بمن کومك‌کند.
ناتمام

خوانندگان عزیز ژوندون قضاوت میکنند

محترم مدیر گرامی مجلهٔ ژوندون !
تحولا تیکه طی روز های اخیر در شکـل فورم ومحتوای این یگانه مجلهٔ خوا ندا نی آمده قابل ستایش بوده ومن این موفقیت را به شما وبه‌آنها ئیکه‌در این تحول‌ذیدخل اند تبریك می گویم .
واقعـا که طبیعت انسان نو خواه است و هر آنچه که یکنواخت میشود برای وی- کهنه میگردد وچون بازی در سر گرده قرار می گیرد وازین روا گر یك مجله هر قـدر هم‌که خوب‌باشدبایست همیشه گل‌نـوی دا چهرهٔوی بشگفد .
ودر طی چند هفتهٔ اخیر گل های نوی‌در هرهٔ این گرامی مجله شگفت که یکی از آن گل سیاه بود وان هم چیزی جز«روزنهٔ بـه سوی تاز یکیها »نمی توا ند باشد .
ومن نیز چون برخی دیگراز هم میهنان خود علاقمند این گل سیاه هستم وآن را با ولع تام می خوانم چون من از برگ هـــای تیره این گل ستاره های از رنج رامی چینم رنجی که میتواند برای انسان حتی بیشس از همه استادان دنیا درس های جا وید و ارزشمند ی‌بیا موزد .
میدانم که حاشیه رفتم ولی بعضی چیـز هاهست که آدم باید آن را در هر شرایط بگوید واین نیز یکی از آن چیز ها بود
به هر صورت من داستان اشك ریز این دختر زا «لیلی را می گویم» از عقب پـرده های شفاف اشك خواندم هم آن چنانیکـه سطوزی را که بخاطر حمله بروی ویا بـه خاطر دفاع از آن ناجوا نمرد زبون نوشته شده بود نیز باقلبی پر خون تراز قلـــب این موجود بی دفاع مرور کردم ....
در حالیکه نقشس این‌تازیا نه‌هارادر روح نازك وحساس وی نیك می دیدم که او را پیوسته به فنا می کشد ... همانطـور ... پیشنهاد انسانی آن‌آقائی دیگرراهم خواندم که نمایشگر گرفت مثبت وی از این حادثه بود .
ومن فعلا به خاطر آن قلم نبـــر داشتم که راجع به آن انتقاد گرو این جواب گـو ابـراز نظر کنم ... بلکه منظور من‌ترسیم یك واقعیت دیگری بود که می تواند به ذات خود موید ادعای این لیلی بی مجنون‌باشد.
واین واقعیت یکی از هزار ها خـار ی است که در حاشیهٔ جامعهٔ مارو ئیده و از أنارشی گری وزور گوئی های شرایط درهم وبر هم دیروزی ما آب خورده است .مـــن این واقعیت را خودندیده‌ام ولی از همسایه دیوار به دیوار خود از کسی شنیده ام‌که ناظر جریان اسکلت بندی این واقعه بود هو به هوش سر وقدرت دیـــدخود نیز ایما ن کامل دارد .

این واقعیت در جادهٔ میوند در یـکی از پر ازدحام ترین نقاط شهر ما نطفه بسته و نیزدر همانجا تکامل یافته است ... گویـــا طرفین این واقعیت هر دو از سا کنین‌دورو برهمان منطقه بوده اند .
قصه از این قرار است که «روزی جوانی موتر خود را در مقابل دختری پارك میکند وسپس از موتر پایان شده وبه دختر سلام می دهد وبلافا صله اظهار عشق میکند ... دختر بی اعتنا به راه خود ادامه مید هد ... ولی این جوانك باز ازعقب وی رفته وازوی میخواهد که صرف لحظه ای با هم گردشـ کنند ویا به رستورانی رفته‌با هم غذاصرف نمایند ... ولی دختراین مرتبه جواب‌سخت تر میدهد وراه خود را میگیرد ... جوانك که اکنون لبر یز از خشم شده است پس میگردد وبه موتر خود سوار میشود ولـــی چند صد قدم آن طرف تر دو باره با موتر خود راه‌را بروی‌دختر می‌بندد‌و بلافا صله‌از موتر پایان میشودوبالهجه که‌ازآن خشم‌امید محسوس است به‌دختر خطاب‌نموده میگوید:

حالا من به تو درس میدهم تو... منحر ف شدی وسپس درمقابـ ل انظار حیرت زد ۀ مردم بر روی دختر چند سیلی جانانه حواله می کند ... دختر چیغ می کند... و باچیغ وی حلقه تماشا گران فشرده تر می‌شود و یکی دو پولیس هم سر می رسد ... ولـــی این جوانك یکباره تیپ‌دیگری به خودگرفته وزو به مردم میکند ومی گوید :چرا چه گپ است؟ این نامزد من است او منحرف شده است ... او می خواهد نام مرا بر زمیـــن بزند ... وحتی پولیس هائی را که مـــی خواستند مداخله بکنند فحش میدهد ... و سپس دختر را که پیوسته میگوید :این مرد دروغ می گوید من أصلا او را نمی شناسم او نامزدم نیست ومرا نجات دهید .»گفته وگریه میکند ولی مرد در مقابل چشم های باز پولیس وانبوه مردم به‌زور به موترخود سوار میکند ومی بردش ....

بقیه در صفحه ٦٦



افغانانو دملي گټو اشتراك دمليت مهم عنصر پيژندلى او عملي كړى دى

كه سپوره وي او كه توره بايد په گډه سره وكتل او په گډه سره وخوړل شي .

د وجدی په قلم

دملی گټو خوندی کول چه د جمهوریت ستر هدف **بلل کیږی دیو ملت ددوام او استحکام لەسترو عواملو څخه هم دی، همدغه امله دمنافعو اشتراك دملي واحدی ارادی په** څیر دملیت دتشکل له ستروعواملو څخه بلل شویدی .

دپښتو دامتل چه وایی (وروری به کوو حساب تر منځ) څرگندوی چه ښه وروولی هغه وی چه دوروڼو تر منځ گټی سره شریکوی او یو **ورور دبل ورور داستثمارولو خیال ونه لری ډیر سکنی وروڼه دگټودټکر** په وخت کښی داسی سره جلاشوی **دی چه دبیاپخلا کیدو امکان یی له** ینگه باندنی دنیاته دتښتی لاره غوره کړی .

په خپله ټولنه باندی داسی سپکه لورول چه دسپکو مقاصد و د پاره سپکی پوقانی واردی شی، یوازی د هغو کسانو کار دی چه ځانوته دلږی **شخصی گټی او خارجی پنگه وا لو** دپاره دډیری گټی اړولو او خپل ونس ته دهیڅ گټی نه رسولو مرام او مقصد لری. ددی پیری دا ډول **اعمال زمونږ دملی اخـــلاقـو ا و** خصوصیاتو سره مخالفت لـری او زمونږ دیانت یی **منفور گڼی .**

منځه تللی دی دملی وروولی هم دا حال دی، هغه کسان چه خپلی گټی **له ټولنی څخه دباندی وباسی او په ملی گټویی غوره گڼی معنااومادتا دملی** وروولی له رابطی څـخه په څټ گامونه اخلی، داډول په خپلوشخصی گټو مین کسان چه څومره دمــلی وروولی نه فاصله غـوره کـو ی **هغو مرەئی گتی له خارجی استثمار** گرانو سره شریکی کیږی .

دملی وروولـی احسا س چاته اجازه نه ورکوی چه دخارجی غیـر مستقیم استعمار او استثمارپه گټه خارجی قاچاقی مالونه په اصطلاح زمونږ په بازارونوکښی اوبه کړی اوپه **دی توگه دشخصی گټوله مخـی د** خارجی استثمار گرانو په گټه زمونږ

شپیته کاله دمخه پخوا له هغـه چه داستعمار او استثمار دختمو لو **دپاره دبنیادی ریفومونـو حقیقت د** فکرونو له لوړ آسمان څخه دواقعیت ځمکی او دعمل ډگر ته **راکوز شی،** دپښتونستان ستر مشر خان عبدالغفار خان دخپلی قامولی د فلسفی دعملی کولو دپاره به داخبره کوله**(کەسپوره** وی اوکه توره وی، په شریکه به یی

خورو) دپاچاخان داخبره چه ژوندی او مترقی مفکوره پکښی نغښتی ده، داسی یو کتابی وجیزه نه ده چه **ځینی کسان یی دخپلی وینا دجذابیت** دزیاتولو دپاره رانقلوی، بلکه ددوی داخبره دپښتو دداسی یو متل رنگ لری چه دقوم او ملت دمنافـعو د اشتراك په باب دافغانانو خاصه عقیده **پکښی رانغښتل شوی وی .**

دملی وروولی ستـه ملی پیرزوینه ده او دمنافعو اشتراك دملیت له مهمو عناصرو څخه دی. دافغانانو تا ریخ څرگندوی چه ددوی ملی ورور ولی هغه وخت ډیر استحکام مو ند لـی **دی چه افغانانو یـودبله خپلی گټی** شریکی کړی او دملی گټو څخه یی په گډه دفاع کړی ده

په پښتو کښی یو متل شته چـه وایی: «مونږ دغلو له ډاره سره کلی یو» یعنی په یو اجتماعی واحد (کلی) **کښی دغلو له ویری نه سره راغونډ** شوی یو. ددغه متل ډیر څرگندمفهوم دادی چه له ډله ایزه گټو او ډله ایز

مو جودیت څخه ددفاع دپاره سره متحد شوی یو، په هره اندازه چه د یوی ټولنی دافرادو تر منځ د ملـی **منافعو دساتنی احساس پیاو ړی وی په** هماغه اندازه دوی سره نژدی کلـی او کور گرځی یعنی یوله بلـه سره نژدی کیږی او دخپل ملیـت مانی ټینگوی .

داسی یوه خبره چه وایی متر قی ناسیو نالیـزم له نور و نه دمـخه دامپریالیزم په مقابل کښی سنگـر گرځی، هغه وخت پوره و اقعیت پیدا **کوی چه دټولنی په افرادو کښی د** خارجی استعمار او استثمار په مقابل کښی دملی گټو دسا تنی احساس پیاوړی وی. دا احساس هغه وخت **پیاوړی کیږی چه دملت دافرادو تـر منـځ د منـا فـعـو اشتـراك د** اهمیت وړ گرځول شوی وی، لـه **همدغه امله دناسیو نالیزم له نظره** استثمار داستعمار مقد مه او نتیجه ده .

افغانانو د بیلو بیـلو د ورود اجتماعی او اقتصادی شرایطو لـه مخی دمنافعو داشتراك اصـــل ته اهمیت ورکړی دی او دهمدغه اصل په برکت ئی خپل تاریخی موجودیت **اوهویت ساتلی دی ،په افغانانو کښی** هغه حریص کسان چه د قوم او ملت گټی دخپلو شخصی منافعو نه لوړی **بولی په مختلفو نومونو او تعبیرونو** غندل شویدی .

زمونږ په ولسی قوانینو کښی یو ډول شړونتیا موجوده ده، ددغه ملی تعامل له مخی هغه کسان چه ملی منافع تر پښو لاندی کوی له قاموله څخه ایستل کیږی او خلك ورسره خیل «مړی او ژوندی» بس کو ی یوازی دقومی انزوا په دغسی جزانه محکومیږی بلکه دغه راز کسانو ته حتی دکورسوزولو جزاهم متو جه ده.

لنډه داچه په قوم او ملیت کښی دشمول عمده شرط دملت له نو رو **افرادو سره دگټو داشتراك داحساس** لرل او ددغه احساس عملـی کو ل دی او دغه اصل افغانانو له پـخوا

پیژندلی او عملی کړی دی. له همدغه امله یی دملی گټو دښمنان دملـت دښمنان گڼلی او هغو ته یی په خپلو ملی تعاملاتو کښی ډول ډول جریمی ناغی او جزا گانی ټاکلی دی.

بخوانید و باور کنید

زمین لرزید و ...

در قسمت های جنوب تایلند -در جوار دهکده نانوت -معبدی قرار دارد که شبانگاهان هزاران نفر تایلندی‌از دورو نزدیک -برهنه در آن بسر می برند ودر انتظار گشایش هستند .

اخیرآیك دهقان برنج کار ۵۱ ساله بنام خلائی باسه فرزند خویش شبی را درین معبد بروی یك ذخیره پنهانی آب بسربردند اتفاقا زمین لرزید -چنانکه گویی زلزله **شدیدی بو قوع پیوسته باشد وقتیکه شدت** این حادثه رعب انگیز ودر عین زمان طبیعی پایان یافت وپنج دقیقه بعد از اینکه‌لرزش زمین آرام شد- دهقان مرعوب متوجه‌گردید که قسمتی از ساحه ای که بروی آن نشسته است فرو رفتگی پیدا کرده ودر همین‌ساحه که پهنایش سه متر وعمقش نیز سه متر بود -آب شفاف ایستاده وفرش نقره ای را پدید آورده است .

خلائی بسرعت باسه فرزند خود بدهکده شتافتند وقضیه را با طلاع مردم رساندند.

بعد از شنیدن این خبر پیرو جوان زن ومرد دهکدهٔ نانوت وبعدا اهالی سایر شهر های تایلند بسوی چشمهٔ مقدس

بقیه در صفحه ۶۰



غسل درآب پاك



مردم از دهکده های دور ونزدیك بدانجا شتافتند

سهم دودسیگار در آلودگی محیطزیست

معمولا موتر را عامل شماره یك در آلودگی محیط زیست می نامند اما گزارشی که اینك کار خانه اتومبیل سازی پور شه‌به بدنبال یك سلسله مطالعات منتشر نموده است گویای داستان دیگری‌است:

در گزارش مذکور گفته میشود که ،گاز های اغزاس موتر فقط سهمی در آلودگی‌هوا دارند وبه هرحال هیچگاه محدود یتهایی درشرایط زندگی بوجود نمی آورند .جای بحث نیست که‌در نقاطی مانند لوس‌انجلس ۸۵ در صد آلودگی هوا ناشی از اتومبیل میباشد ،ولی همین نسبت برای همه ایالات متحده امریکا از ۴۵ در صد تجاوز نمی کند در آلمان فدرال وضع مساعد تر است .

مثلا در شهر کلن که ترافیك موتر آن فوق العاده است ،فقط ۲۰ در صد از آلودگی هوا ناشی‌از گاز های اغزاس است سهم گاز ها از صنایع وحرارت منازل در آلودگی هوا ،بمراتب بیشتر میباشد .به موجب نظر متخصیصین کار خانه پورشه ، آلود گی‌هوا ناشی ازنیکو تین سیگار ت‌بیش از گاز اتو مبیلها ست .اگر واحد یك را مبنای‌محاسبه قراردهیم ،آلودگی هوا از کاربن مونو کسید اتو مبیلها دریك چهارراه پرآمد وشدنقطه ۲ واحداست درحالیکه دریك که درآن سیگار کشیده شود .

ودر اتومبیل باد وسر نشین که سیگار ت بکشند در حدود ۹۰ واحد میباشد .

یك پوك سیگارت ۴۰۰۰ واحد آلود گی کوتاه مدت بوجود می آورد .بنابر این متر اکمترین آلودگی هوا در لوس انجلس نمیتواند آنقدر اختلالات روا نمو توری را موجب گردد که کشیدن ۴۰ سیگارت درروز با وجود نکاتی که بنفع اتومبیل در گزارش پوشه بچشم میخورد ،کار خانه نا مبرده‌سر گرم مطالعه برای حل عملی مسله گاز موتر میباشد .بنظر میرسد که فعلا موتور دیزل کمتر از دیگر انواع موتر ها موجب آلودگی محیط زیست میگردد .موتور سیستم جدید وانکل نیز در این زمینه دردی رادوا نمیکند .ساختن ونگاهداری موتور های‌گازی والکتر وموتور ی‌برای اتو مبیل هنوز آنقدر گران تمام میشود که ،نمیتوان آنرا راه حلی در آینده نزدیك تلقی‌نمود .

ایمنی بیشتر برای مسا فران هوائی

یك سیستم هدایت الکترو نیکی نوین های هوائی وفضائی آلمان ابداع نموده اند که مهند سان انستیتوت تحقیقاتی وآزمایش امنیت پرواز را بمراتب بیشتر خواهد کرد.

برمبنای سیستم معروف به «ارزیابی پنجه ای علائم »بگونه ایکه امروزه در کامپیو تر همه رشته های اقتصاد وعلوم رایج میباشد سیستم جدید هدایت استوار گردیده است

دستگاه خود کار مزبور ضمن نظارت‌کامل بر هدایت طیاره ،هر گونه نقص احتمالی را نشان میدهد وعالی ترین ایمنی پرواز **راتامین مینماید . پس از رویت هشدار ،** پیلوت میتواند بایك حر کت دست ،وا حد الکترونیکی یدکی تعویض نماید .

دستگاه جدید بمدت یك سال در کشتی تحقیقاتی «پلانت» تحت آزمایش دائم بوده است .

بانك کچالو

باور کنید که بالاخره در ارو پا بانك کچالو رانیز تا سیس کردند .

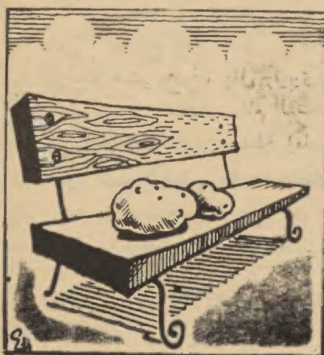
البته اسم این بانك «کن‌بانك» است ولی درعمل وظیفه دارد امور ترویج زرع وتکثیر کچالو را در تمام کشور ها ی مو ردعلاقه ایفاکند.

باید تذکر دادکه اکنون ساحه فعا لیت این بانك کشور های امر یکا ی لاتین **است زیرا این کشور ها را خطر از بین** رفتن زراعت کچا لو وحتی خسا ره تخم‌های آن تهدید میکند.

شما حتما میدانید که‌کچالو از پیدا وار اولیه‌کشور های امریکای لاتین است یعنی وطن اصلی این سبزی خوشس طعم ومفید کشور های امر یکا ئی جنو بی میباشد.

اکنون وضع دراین کشورها **طوریست‌که** شاید روزی فرارسد که‌نه تنها میزان‌زرع کچالو رادر تمام کشور های مورد علاقه نیز از بین برود.

دربانك کچالو کشور های آلمان فدرال وهالند سهمی شده اندو مصمم‌هستند تادر راه بهبود وضع کچالو خدمت کند.



کانال‌آبی اروپا بزرگترین کانال جهان

عملیات سا ختمانی یکی از بررگترین طرحها ی‌کانال سازی جهان ،یعنی طرح کانال آبی اروپا بطول ۳۵۰۰ کیلو متر بین دریای شمال ودریای سیاه ،بپایان نزدیك میشود .ساختمان آخرین قسمت این طرح بطول ۱۳۰ کیلو متر بین رود خانه های‌ماین ودانوب آغاز گردیده است وبا بودجه ۱٫۵ میلیارد مارك سال۱۹۷۷ آماده بهره برداری خواهد گردید. در قسمت مذکوربا اختلافات ارتفاعی تا ۱۰۰ متر ،باید بیش از ۵۰ پل. هشت بندرو یك دریا چه ساخته شود .

عرض کانال اروپا بین۲۰ تا۵۵ مترا ست وکشتیهای تا ظرفیت ۱۵۰۰ تن قادر بعبور از آن خواهد بود.در طول کانال سه آبگیره بزرگ هر یك بارتفاع ۲۵ متر ساخته شده که بلند ترین آبگیره های اروپا بشمار می آیند .

ژوندون

برگزیده آلفرد هیچکاک



اثر: هنری سلیزر
Henry Slesar

ترجمهٔ س . وهاج

بخش دوم

موتر سپورتی واتر بوری آهسته بروی جادهٔ خلوت پیش میرفت .

درختان انبوه و پر برگیکه از دوطرف بروی جاده خمیده بود ، سایهٔ گوارا ومطبوعی بربادی موتر میکشید ومنظر گریزنده درختان رابر شیشهٔ موتر منعکس میکرد . موتورقوی بقدری آهسته مینالید که برچهچهٔ پرندگان نمیتوانست مسلط باشد...واین آوازهاباشرشر دلپذیر باد آمیخته ، نوازشگر بی نظیری بود بگوشهای واتر بوری ... همان مرد چاق وچله ومرموزی که میرفت بامالك یك عمارت کهنه دربارهٔ فروش آن عمارت صحبت کند .

تاگاهیکه به عمارت دور افتادهٔ سادی گریمز رسید ، بهیچ موتری وهیچ انسانی برنخورد.

مشتری عجول موتر سپورتی را بزیرچند درخت کهن که مانند ردیف ناموزون محافظان ناشی وخواب برده ، در مقابل عمارت پهلوی هم ایستاده بودند ، متوقف ساخت .

علف های وحشی همه جا سر کشیده ، ستونها ی تعمیر باعشقه پیچان پو شید ه شده بود

واتر بوری زنجیر زنگ زدهٔ دروازه‌را دوبار حرکت داد ...

زنیکه در را برروی مشتری گشود ،جثهٔ کوچکی داشت . موهای سپیدش طول عمراورا افشاء میکرد وچین و چروك چهره اش شیار های نامنظمی از نواحی چشم بسوی زنخ ، کشیده بود . باوصف هوای داغ وگلو گیر این زن‌خانه بالاتنهٔ ضخیم پشمی ببرداشت. وی نگاهی بسر وصورت مرد اجنبی افگند وگفت :

«شما حتماً آقای واتر بوری هستید.مستر هاکر قبلا بوسیلهٔ تیلفون آمدن شمارا بمن اطلاع داد .»

مردکهٔ چاق تبسمی کرد و گفت :

«بلی خودم هستم ... شما چه‌حال دارید خانم گریمز ؟»

« خیلی از دیدن تان خوشحالم . یقیناً میخواهید داخل عمارت راببینید .»

واتربوری آهسته خندید و گفت :

«بیرون خیلی گرم است .»

«خوب، درینصورت‌خواهش میکنم‌بفرمایید. من‌قبلا جك لیموناد را دریخچال گذاشتم.... ولی امید وار هستم آقای واتر بوری، شما تصور نکنید که مرا در مسایل تجارتی‌بتوانید بقناعتی که‌خود آرزو دارید ، برسانید من ازآنگونه افراد نیستم !»

مرد چاق و چله در حالیکه بدنبال زن معمر بداخل تعمیر قدم میگذاشت اظهار کرد :

«بلی، این موضوع قابل درك است.»

داخل عمارت سرد واندکی تاریك مینمود. شیشهٔ پنجره‌ها ضخیم و ورویهمرفته بسته بود . هردو وارد سالون مربع شکلی شدند که‌موبل کلفت آن نمایندهٔ ذوقهای استادان پیشین بود و درین سالون هم باکج سلیقگی عجیبی چیده شده بود . یگانه رنگ خوشآ یندی‌که بداخل سالون جلب نظرمیکرد، در لابلای گلهای قالینی نهفته‌بود که درست میان سطح برهنهٔ اتاق هموار شده بود .

خانم پیر خودرا به‌آغوش یك چوکی گهواره مانند افگند ، انگشتانش را بهم وصل کرد وگفت :

«خوب ، اگر چیزی گفتنی دارید ،پیشنهاد میکنم که‌لطفاً شروع‌کنید .»

مرد چاق مکثی‌کرد ، بدیواره های سالون نظر افگند وبعد اظهار کرد :

«خانم گریمز ، من قبلا بارهنمای معاملات شما مذاکره کردم ....»

خانم گریمز بحرفش درآمده ،گفت :

«اینرا میدانم . ولی تصریح این نکته‌را لازمی میدانم که آرون هاکر یك موجود واقعاً احمقی است وچه دلیلی برای حماقتش ازین روشنتر که شمارا باینجا فر ستاده تافیصله قبلی‌مرا درمورد قیمت خانه تغییر بدهید.برای اینگونه معاملات ، خاصتاً که‌نقض فیصله های قبلی باشد ، من خیلی پیر شده ام آقای واتر بوری .»

«من ..من... گمان نمیکنم باچنین روحیه‌ای نزد شما آمده باشم ، خانم گریمز...راستش اینکه خواستم از نزدیك باشما صحبت کنم ... همین .»

خانم سالخورده بعقب تکیه زد وآواز (چرق چرق) چوکی بلند شد .

«پس درینصورت حرف تانرا بزنید ....»

مشتری چاق بار دیگر عرقهای صورت خودرا پاك کرد ونیمهٔ دستمال شکری رنگ خودرا بجیب کشید :

« اجازه بدهید خودرا بهتر معرفی‌کنم،خانم گریمز. من‌یك مغازه دار هستم .

سالهای طولانی زحمت کشیدم ، عرق‌ریختم وثروتی نه آنقدر بزرگ بدست آوردم ....

خوب ، ثروت چه بدرد انسان میخورد جزآنکه حداقل وسایل راحت انسانرادردورهٔ کهولت فراهم سازد !؟... حالا،خانم محترم من میخواهم با این اندوختهٔ ـنه آنقدرسرشار چندسال از حیات خودرا که‌به نیمهٔ اخیرش رسیده ، آسوده سپری کنم وبی درد سر بآخر رسانم ... خاصتاً بمحلی‌که ازهر نگاه آرامش بخش باشد واخلالگران آسایش درآن رخنه نکند . شهرشما (ایوی‌کارنر) نقطهٔرؤیا انگیزی است که مرا واقعاً پسند می‌آید .چند سال پیش‌که بعزم البانیا بسفر بودم ،گزارم اینجا افتاد و همانگاه باخودم عهد بستم‌که دوره کهولت خودرا همینجا بگذرا نم .. »

خانم گریمز چون دید وقفهٔ صحبت طویلتر شد، گفت :

« وبعد ؟»

مشتری عجول گفت :

« ... وامروز وقتی بشهر دلپذیر شما گردش میکردم ، منزل خموش ودور افتاده و مزاحم‌گریز شما نظرم رابخودکشید ...هیجان زده شدم ورهایشگاه شمارا بهترین‌آسایشگاه برای خودم یافتم .»

بقیه در صفحه ۵۹



حادثه در نیمه شب

لی درجریان این پیش آمد درخود یکنوع جسارت خارق‌العادهٔ احساس کرد . بااوبنزاع برخاست ودراخیر توانست که اورا ازکشیدن اندامش سوی خودبازدارد . اماپسر جوان سرش راشورداد هنگامی که سوی لی نظر دوخت . گفت :

– تومانند زیبا روی خفته‌ای هستی که در افسانه های پریها ازآن ذکررفته .

وبه آرامی ادامه داد :

– یکروز مردتو ازراه خواهد رسید . این مردهرکسی که باشد واز هر جایی که باشد تراخواهد بوسید وبیدارت خواهد ساخت .

تمام این واقعات چون فلم سینما ازجلو چشمان لی درحالیکه طیاره غرش کنان دل آسمان رامیشگافت گذشت . وبعدتر درحالیکه درداخل قطارآهن سوی ویورلی میرفت افکارش سمت جریان اش راتغییر دادوبه مسیر دیگری متوجه شدوآن این بودکه اگرپدرش زن دیگری بگیرد چه واقع خواهد شد . اوازمروراین فکر بخودلرزید ودربحر افکارش که از گذشته هافرقداشت غرق گردید . بعضی اوقات دراین باره ازخودتشویش ونگرانی نشان داده بود . به یك شکل تقریبا اسرار آمیز ومبهم مانند رفتگی زنخ لی فروبردوبعد به اواجازه داد عمهٔ بزرگش دردنیای بی تفاوتی، بی آرزوبودن



وتنهایی ونداشتن هیچ نوع نقطهٔ اتکاء ودنیای درونی سرگردان وآواره میگردید .

ولسون که موتروان آنتی بود در ایستگاه قطارآهن انتظارلی رامیکشید :

– من سوگند میخورم‌که شماسفر خوشی داشتید دوشیزه لی .

اواین کلمات رادرحالیکه دستش رابه لبهٔ کلاهش نزدیك میکرد وبکس های سفری لی راحمل مینمود اداکرد .

لی درجواب گفت :

– تشکر ویلسون . همین طوراست . در اینجاچه خبرهاست ؟

– همه‌کس‌وهمه چیزدرشرایط خوشنودکنندهٔ بسرمیبرند . تشکر دوشیزه لی .

ویلسون این کلمات رااداکردوجملات آشنای هنگامی‌که لی درداخل موترقدم‌گذاشت بگوشش رسید .

لی درآن دهلیز ناشنا ختهٔ زندگی اش‌قدم گذاشته بود . دهلیزی‌که بنام زندگی ودنیای آنتی ویادنیای دوشیزه گلوزیااپلیتون یاد میگردید .

درحالیکه درداخل موتررولس رویس در چوکی اش آرام گرفته بودیکنوع شرم و تشویش مسخرهٔ راکه همیشه دامنگیرش بود درخوداحساس میکرد . همیشه میکوشید جهت مقابلش راطوری نگاه کند که ازگزندچشم دید دیگران دراماں بماند . همیشه از مشاهدهٔ اینکه شخصی درخارج موتربه اونظر انداخته ودقیقانه اوراتماشا میکند برآشفته وعصبانی میگردید . همینطوری‌که آنهابه پیش میرفتند افکارش رابه مرور ومطالعه گذشته هامعطوف ساخت . این افکارزیادتربه منبع پولی که توسط آن ویورلی ساخته شده بودمتمرکز میگردید .

درزمان های گذشته کتابی دربارهٔ این قصرنوشته بود. البته این کتاب بصورت بسیار خلاصه وفشرده بعد ازمرگ هاریس اپلیتون به چاپ رسیده بودومانند کتابهای‌که دربارهٔ واقعات بزرگ وچشمگیر بچاپ میرسد این‌کتاب تاجای‌که‌فکر اجازه‌میداد ومیدان‌تاخت وتازورشته های فکری وسیع میبود افتراء آمیز ودروغ پرداز بود . لی هرگزدربارهٔ این کتاب چیزی نمیدانست وهرگز بخاطر نداشت که این‌کتاب بالاخره ازدیگران بدست آنتی رسیده واومیتواند که دراین باره به لی معلومات ارائه نماید . امابرخلاف برای آنتی پدرش تااندازهٔ خیلی کم تبعیض طلب بود. اومردی بود که زیاد تر خون قهرمانی و نجابت دررگ هایش جریان داشت . او مردی بودکه باید احترام‌میشد ویا خاطرهٔ بودکه‌بایدهمیشه در ذهن نگهداری و حفاظه میگردید . وباید همیشه از عواقب سؤ بدور نگهداشته میشد.

امالی یك‌نسخه ازکتاب هاریس اپلیتون و خزانه اش ویا ازبین رفتن شیطان را در کتابخانه پدرش پیدا کرد . از اینکه آن کتاب تاچه اندازه متناسب وصحیح بودسخنی دربین نیست اما آن کتابی بودکه زیادتر از آن بوی تب ولرزش ، هذیان ویاوه سرائی‌که ستراتیژی گذشته‌راشمارمیکرد ودسیسه‌هارا آشکارا می نمود بمشام می‌رسید . این‌دسیسه هاهمه دو طرفه واز شراکت در امور نامشروع وخلافه قوانین اجتماعی‌خبرهایی داشت.هنگامی که‌لی دراین باره فکر میکرد نگاه هایش‌سوی مقابل کشانیده شد و قسمی معلوم میشدکه آرزو دارد در همانجا باشد . در این لحظه چشمانش روی نگاه های ویلسون که‌در آیینه عقب بین موتر منعکس شده‌بود میخکوب‌گردید لی‌برای یك‌لحظه سوزشی‌که انسان رامیهراسند درخود احساس کرد . چشمان ویلسون طوری بودکه انسان ازآن بوحشت می‌افتاد اما خود ویلسون میخواست که چشمانش را دیگرنبینند ویا توسط دیگران این نکته افشاء نشود .در آن‌لحظه آن‌یك جفت چشم مانند فولاد سخت ومانند یخ سرد بود .

امانی ، این یك فریب بود . آخرین‌انعکاس آفتاب‌که روی شیشه های عینك موتر رانی ویلسون در آئینه مقابل پخش گردیده بود.در عقب آن عینك چشمان ویلسون مستقیماً سوی مقابل وبه سرك دوخته شده بود .

نگاه هایش پر انرجی مینمود وخودش‌مردی بود بتمام معنی مرد . قسمی‌که در این باره آنتی گفته بود :

– ویلسون یك‌ستونی ازقدرت است .

همینکه لی‌مشاهده کرد ویلسون سوی قریهٔ‌که‌در نشیب سنگلاخی که‌درکنار دریا موقعیت داشت به‌پیش میراند خودرا جمع‌وجور کرد . بعد آنها دوباره وارد شاهراهی‌که‌سوی قصر امتداد داشت ،شده وبراه خود ادامه دادند .

از مشاهدهٔ قصرکه در بلندی سنگلاخی‌کنار دریا واقع گردیده بود لی برخود لرزید . او نمی توانست بخود بقبولاند که‌اقلا برای‌چند لحظه بخندد . اگر دیگران میدانستند که‌درآن داخل تاچه اندازه زمینه برای مسخره‌گی و حماقت مساعد است مطمئناً موجودیت آن‌قصر را آنقدر جدی نمیگرفتند .

داخل قصر به‌سبك کاملا فراموش شدهٔزمان کهنهٔ امریکا تزئین گردیده بود . آرام چوکی‌ها وچوکی های عادی به‌شکل کمربند های بدقواره در آورده شده بود . موبل های‌ضخیم وشیشه های که رنگ های خنده دار داشت وچوکی های دیگر که‌بنام موریس یاد میگردید درآنجا گذاشته شده بود . پنجره های قصر از شیشه های ضخیم ومات ساخته شده بود دراطاق بلیارد جای نشستن را ازپاهای میان پرفیل ساخته بودند ودرآن بالا تصویری از بستر بروان وسگش که تایگ نامیده‌میشد بچشم میرسید .

اما نسبت به تمام تزئینات و خزائینی که درقصر وجود داشت یگانه چیز مورد پسند و دلخواه لی عبارت از قطار آهن کوچکی بودکه از پدرکلان کاکا هاریس اپلیتون بجامانده‌بود. آن‌قطار آهن تقریباً یك نمونه بود وبرای وزن کردن توته های مواد چرخنده‌که در قطار های آهن وجود داشت ازآن استفاده میشد وبنام سواتی ورس ویگو یاد میگردید . میل هاوین موقعیت دلخواه ودوست داشتنی تمام‌سرزمین صنعتی هاریس اپلیتون بود . او خط های‌آهن رایك باردیگر در زمان تشویش واضطراب‌سال ۱۸۹۳ یعنی هنگامی که طبقهٔ پائین ومادون گرفتار شده وبه مزدوری گرویدند ویابه قتل رسیدند بکار انداخته بود . اپلیتون باداشتن سواتی ورس ویگو ومیل هاوین زمینه رابرای پیشرفت خود آماده ساخت .

بقیه در صفحه ۵۸

از چهره های تابناک دانش و فلسفه در آینهٔ ژوندون

ابوریحان البیرونی

از: شرعی جوزجانی

وابوعلی حسن بن‌علی‌الجبلی. بسیاری‌ازحوادث تالیفات وی تلف شده و آنچه ازگرداب حوادث زمان‌سالم‌مانده،اکنون درکتابخانه‌های جهان پراگنده است . دائرةالمعارف عثمانی درهند مساعی بزرگی در راه احیای میراث علمی او بخرج داده تاآنچه راباقیمانده از نابودی نجات بخشد .

تالیفات بیرونی گوناگون است .دربرخی ازآنها که‌نظریات معاصرین ویا متقدمین را محل مناقشه قرار میدهد ، حتی جزئی ترین مسائل هم از نظرش پوشیده نمی ماند و بشرح وتفصیل همه جانبه میپردازد ،وبرخی ازآنها مختصر بوده ، متضمن بیان مختصر اصول ونظریات ، بدون استدلال و مناقشه میباشد. برخی از آثار او رساله ها ویامقالات کوتاهی است که‌فقط یکی از نواحی علمی‌را دربر میگیرد .

بیرونی تمام آثار خودرا (جزعدهٔ معدودی) بزبان عربی نوشته است و ازینکه زبان مادریش «زبان خوارزمی» زبان علمی وادبی نبوده واو ناگزیر بوده بمقتضای زمان‌آثار خودرا بزبان مادری ننویسد ، شدیداً اظهار تاسف وتالم مینماید ، چنانچه میگوید: « هرقومی همان زبانی رادوست میدارد که خودش فراگرفته‌وبوسیلهٔ‌آن میتواندباکسانیکه ازحیث نیاز مندیها بوی شباهت دارند،رابطه برقرار نماید . من درین باره نسبت بخود می‌اندیشم : هرگاه من‌یکی از آثار خودرادر زمینهٔ یکی از علوم بزبانی‌که خودم حرف میزنم مینوشتم درآنصورت‌همانطوریکه از... دیدن زرافه‌درگلهٔ اسپان تازی دچار حیرت وتعجب میشدند ، برین عمل‌من نیزمیخندیدند لذامن بنوشتن بزبان عربی و فارسی شروع نمودم ، لیکن هیچ یک‌ازین دوزبان هم،زبان مادری من نیست » (۵۲)

برخی از آثار علمی او بقدری ارزشمندند که دانشمندان غرب ناگزیر شده اند آنهارا بزبانهای فرانسوی، انگلیسی ، آلمانی‌وروسی ترجمه نمایند وحتی همین‌اکنون هم (دههٔ‌هشتم قرن بیستم) محققان و دانش پژوهان‌شرق و غرب بمراجعه به آثاروی احساس ضرورت مینما یند .

اکثراً آثار او بادر نظر داشت محتوای آنها درزمینهٔ علوم طبیعی ونیز درزمینهٔ حیات اجتماعی - اقتصادی و سیاسی مللی‌که تاآنزمان زیسته اند، هریک‌بحیث دائرةالمعارف درخدمت دانشجویان قرار داشته است .

درمیان انبوه تالیفات بیرونی چند کتاب خیلی مهم که‌مایهٔ افتخار ابدی اوگردیده و نامش‌را جاودان ساخته اند، برجستگی خاصی دارند. مانخست‌این‌کتبرا مختصراً بخوانندگان محترم معرفی نموده وبعداً برای آنکه علاقمندان لااقل بکمیت میراث بزرگ علمی این دانامرد بزرگ پی ببرند، طی فهرستی‌نام‌یک‌قسمت زیاد مولفات اورا در رشته های مختلف‌علوم بااستفاده از منابع دست داشته یاد داشت میدهیم :

۱- کتاب القانون المسعودی فی‌الهیئة والنجوم :

این‌کتاب از مهمترین تالیفات بیرونی‌درعلم فلک وحساب مثلثات بشمار میرود .کتاب مذکور درحقیقت یک دائرةالمعارف نجومی است ویک جزء کوچک آن (مقاله سوم) به‌حساب مثلثات ازنقطه نظر اینکه اساس براهین ومحاسبات نظریات نجومی میباشد، اختصاص داده شده است . این جزء صرف نظر ازکوچکی آن متضمن نظریات کاملاابتکاری میباشد که مورد نیاز جهانیان قرار داشت. قانون مسعودی مشتمل‌بر ۱۱ مقاله بودوهر مقاله به چندین باب منقسم میگردد ومجموعاً به ۱۴۲ باب بالغ میگردد .

قدیمترین نسخه این‌کتاب در کتابخانهٔ بادلین اکسفورد مو جود است‌که در سال ۴۷۵ هـ کتابت گردیده است . این کتاب نفیس راجمعیت دائرةالمعارف عثمانی هندبعد ازمقابلهٔ نسخ متعدد و تصحیح بطبع رسانده است . (۵۳)

ابوریحان بیرونی‌مباحث ریاضی‌وفارمولهای راکه درمقالهٔ سوم آورده ، بعداً موردتطبیق واستفاده قرار میدهد وطی مباحث ژرف این بخش کتاب ، نبوغ ریاضی او میدرخشد.درک عمیق دقیقترین مسایل این علم ،حل‌و اثبات پیچیده ترین مسائل باطریقه های کاملا ابتکاری ومنطق قوی و شگفت انگیز او، مایهٔ تحیر میگردد (۵۴)

۲- کتاب تحقیق ما للهند من مقولة مقبولة فی‌العقل او مرذولة :

این کتاب یکی‌از ره آورد های سفرطولانی او درهند میباشد که‌در محرم ۴۲۳ هـ(۱۰۳۱م) در ۵۸ سالگی ازتالیف آن فراغت یافت .

مستشر ق آلمانی ادوارد ساخاوکه برای اولین بار درسال ۱۸۸۷ -این‌کتاب رابه‌نشر رسانده طی مقدمه ای که‌برآن نوشته یادآور میشودکه این‌کتاب ارجمند متضمن معلومات مهمی است‌که مسلمانان تاعصر بیرونی و اروپائیان تاقرون جدید از آنها اطلاعی‌نداشتند وکتاب مذکور بنام «تاریخ هند» شهرت‌یافت حقیقتاً هم خواننده از مطالعه آن معلومات سودمندی بدست می‌آوردکه اکثرما تاکنون هم ازآنها واقف نیستیم .

ظاهراً بیرونی این‌کتاب خودرا بدفعات مختلف نوشته است . تاریخ قدیمترین نسخه‌خطی این‌کتاب به سال ۵۵۴ هـ (۱۱۵۹م) میرسد که برای اولین بار توسط ادواردساخاو در ۳۱۸ صفحه بطبع رسیده است .

بیرونی این اثر خودرا دراثر تماس‌مستقیم بادانشمندان وحلقه های علمی هند واستفادهٔ مستقیم از منابع‌کهن سانسکریت تالیف‌کرد وطی‌آن خصوصیت های طبیعی سرزمین‌هند ومدنیت وفرهنگ مادی ومعنوی مردمان‌آنجارا وسیعاً مورد بحث قرار میدهد .

بیرونی همانطوریکه در مقدمهٔ کتاب ذکر مینماید براساس اینکه شنیدن مانند دیدن نیست ، تمام آنچه راکه بچشم سرمشاهده میکند وبگوش‌خود از اهل این‌سرزمین‌میشنود وصحت آنهارا متیقن می‌گردد بقید تحریر می‌آورد واین کتاب خودرا مینویسد و تمام مطالب آنرا باعقل یک دانشمند ریاضی دان وفیلسوف موشگافی که بطرق بحث علمی‌وارد است ،شرح وتفصیل میدهد.

بیرونی کتاب الهند خودرا به هشتاد باب ویافصل منقسم‌ساخته وطی‌این فصول‌پیرامون مهمترین موضوعاتی‌که درآن زمان دقت یک دانشمند کنجکاو را بخود میکشانده است ، بحث مینماید و مهمترین این موضوعات عبارتند از :

- معتقدات و مذاهب هنود ...
- احکام عبادات درنزد آنها ..
- نظام طبقات درجامعهٔ هندی واحکام‌آن.
- انواع خط وطرق کتابت .
- نحو، شعر وطورعموم تمام میراث های ادبی و علمی .
- جغرافیای این سرزمین .
- علم‌فلک ، انواع سالها وماهها وروزها واحکام تنجیم درنزد هنود وعقاید آنان دربارهٔ برخی از ظواهر طبیعی چون مدوجزر وخسوف وکسوف .

۳- الاثار الباقیة عن‌القرون الخالیة :

این‌کتاب اثر تاریخی- اتنو گرافیک مهمی است‌که روی زندگی زمامداران ورجال معروف ملل‌مختلف روشنی می افگند ومراحل مختلف مدنیت آنانرامنعکس میسازد. بعقیدهٔ اکادمیسین س.پ . تولستوف کتاب مذکور این امکان رابوجود می‌آورد که‌روی یک دورهٔ کامل‌قبل از اسلام در خوارزم روشنی انداخته‌شود .

بیرونی درین کتاب گاه شماری یونانیان، رومیان ، ایرانیان ، سغدیان ، خوارزمیان، حرانیان ، قبطیان ، مسیحیان ، یهودیان و اقسام اعیاد وایام معروف اعراب راکه‌تازمان ظهور اسلا م رواج داشت به تفصیل بیان میدارد . این اثر حاوی یک سلسله معلومات گرانبهایی دربارهٔ حیات معنوی و تاریخ بسا اقوام میباشد .

۴- تحدید ید نهایات الاماکن ،تصحیح مسافات المساکن :

بیرونی هنگامیکه توسط محمود غزنوی از خوارزم به غزنه آورده شد ، فعالیت های علمی خود را همچنان ادامهٔ داد و درسال ۱۴۹ هـ یک‌ثلث این‌کتاب معروف خودرا بسر رسانید .



همانطوریکه سابقاً یادآور شدیم یک‌نسخه این کتاب در کتابخانه سلطان فاتح‌استنبول موجود است ودارای۳۴۰ صفحه میباشد. برخی ازمستشرقین معتقدندکه‌این نسخه‌خطی‌بقلم‌خود بیرونی نگاشته شده و منشاء این فکر نیز عباراتی است‌که در ذیل‌نسخه قیدگردیده،اما احتمال دارد این عبارت از ناسخ کتاب‌باشد نه‌مؤلف آن .

کتاب مذکور حاوی یک سلسله قواعدو آموزشهایی در بارهٔ مسایل مربوط به‌فلک شناسی تطبیق میباشد .

مثلا در فصل اول طرق مختلفی برای استخراج عرض‌البلد های اماکن بدون‌استفاده از زاویهٔ میل اعظم ذکر میگردد وفصل دوم موضوع ایجاد میل اعظم رابدون استفاده از عرض‌البلدها دربر میگیرد .

بیرونی درین‌اثر خود بعد ازآنکه طرق گوناگون واسالیب متعددی را درزمینه تعیین طول‌البلد های اماکن بیان میدارد وخطا و اشتباهاتی راکه در منابع مختلف درین ساحه روی داده میشمارد ، ازینکه نمیتواند از شهری بشهر دیگری سفر نماید تاطول‌البلد های هر محل را جداگانه بسنجد وجدولهای سابقه را تصحیح نماید ، اظهار تاسف میکند .

او مساعی بزرگی در راه تصحیح طول‌البلد های اماکن بکار برده اما باوجود آن در اثر اختلاف روایات نتایج کارش بدرستی‌انعکاس نمی‌یابد . این امر خشم وتاثرش رابرآنانیکه طوطی‌وار مطالب را انتقال میدهند وغث‌وسمین را ازهم فرق نمیگذارند ، برمی انگیزد .این خشم او بیشتر از همه متو جه دانشمندان خراسان و مخصوصاً معاصرین خودوی است که‌بعضاً ازراه تحقیق دور میروند وبه تقلید از دیگران تن درمیدهند ومال را برعلم‌برتری قایل میشوند .(۵۵)

---

(۵۲) عیسی جباروف ، راز خرابه های کهن ،ص۱۶۱ ، تاشکند، ۱۹۶۸ .

(۵۳) دکتور جمال ... دکتور امام .... «البیرونی» ص۱۱۶

(۵۴) اکادمیسین سراج الدینوف، جریدهٔ «آیدین» تاشکند ، شمارهٔ ۳ (۱۶) ۱۹۷۳ .

(۵۵) دکتور جمال ... دکتورامام‌ابراهیم... «البیرونی» ص۹۹

بقیه درصفحه ۵۷

دزړه خبرې

والك او ژواك

دژوندون خوند په حرکت کښې دی، دمثبت حرکت له بر کته انسانی کرامت خوندی پاتی کیږی او انسان

دعالی مدار جو او دژوند ارتقا یـــی **پړاوته رسیدلی شی .**

ژواك (ژوندون) دواك سره همردیف او مستقیماً تناسب لری، بی اختیاره

هلی ځلی دبل چا اوپردی لپاره خولی تویول دمرگ یوبل تعبیر دی، خوچه واك او اختیا ر دخپـــل وی نوپه

هرڅومره زحمت ارزی .

دخوندتیکی هم داجتما عی خد مت په تکل دفردی آزادی او فـــر دی مسئولیت په رڼاکښی د ځان او ټولنی

چوپړ (خدمت) سرته رسو ل دی چه دزړه په **اراده اجرا کیږی .**

افغان ولس دخپلواك ژوندساتلو دپاره زیاتی قربانی و رکړی داسارت

ژوند یی په مرگ حساب کـــړی او دلویو قدرتو نو په مقابل کښی داسی بـــری تر لاســـه کـــړی چه نړ ی والو ورته گوته په غاښ شوی دی.

داوسنی زمانی دتقاضا اودننی ژوند دغوښتنی په مطابق بیا هم په یوه ستره از مو ینه کښـــی لـــوی بریالیتوب یی لاس ته راوړ او هغه

دافغا ن ملی قهر مان ښـــا غلـــی **محمدداؤد ترقیادت لاندی دافغا نـــی اسلامی جمهوری نظام گټل ؤچه په** داسی تو گه منځ ته راغی چه دهیواد ټول وگړی په هر ځای کښی چه وو

ددی خبرپه اوریدو سره دډیـــری خوښی او خوشحالی له کبلـــه پـــه ځالیو کښی نه ځائیدل او دخوشحالی **احساسات یی په اتڼواو مبـــار کیو** سره څر گندول داخبره ددی شاهدی ورکوی چه زمونږ و لس څـــو مره ژواك او واك تر منځ رابطه ټینگـــه ساتی او منته یی کوی .

دافغان ولس دپکت او پښتلوی

توکم چه دزمانی په اکـــثرو دو رو کی دخپلواك ژوند څخه برخورداره

او ددی خدایی نعمت شکرانه یی په ځای کړی، دنوی جمهوری نظام په

قدر او اهمیت ښه پو هیږی او پدی باور لری چه په جمهو ریت کښی وا قعی دیمو کرا سی تحکیم مو می، دریښتنی آزادی خوندی ساتل، د

اجتماعی دښیگڼو اودو طن د ترقیو لازی برابرول، دفردی اوټولنیزژوند

نیکمرغی تامینول ددی نظام د سترو اهدافو څخه دی نوپه دی ځای په کار دی چه افغانان پدی مناسبت دملـــی اختر

نتایجو څرگندوی گټل کیږی اوس په ښکاره ډول وینو دوطن دزوړ او

ځوان ،نارینه اوښځو پیغلو اوزلمو له خوا دافغانی جمهوریت غږ چه د

اسلامی شعایرو په سیروی پورته شوی، په خورا شوق او ذوق سره خوشالی اجراکو ی او هر کـــلـــی

کوی یی .

افغانان حق لری چه داملی اختر په اتڼو نو، سندرو او دزړه له کو می دښو احساساتو په څرگند ولوسره

ونمانځی او ددی نظم د ټینـــگښـــت دپاره یی دهر راز همکاری ، زحمت او فداکاری لپاره متهی راونغاړی او

په پوره جدیت سره زیات کاروکړی هرڅوك دخپلی وظیفی سره ارادت ولری او لکه څنگه چه ښایی دخپلی

ټولنی لپاره خد مت و کړی .

دچنگابښ دمیاشتی له شپږ ویشتمی څخه را هیسی په ښکاره ډول گورو

چه زمونږ خلـــك په عـــمو می ډول څومره دزړه له کومی او څومره پـــه صادقانه امانت داری او پوره اخلاص

سره خپلی وظیفی سرته رسوی .

پیغلی او نجو نی، هلکان په منظم **ډول ښوونځیوته ځی په پوهنتـــو نو** کښی تدریسی چاری په ښه نظـــم سره مخ په وړاندی روان دی او د

اجناسو پریمانی اوارزانی ددی معنا ورکوی چه هرڅوك پخپل وارد دی

نظام داحکامو په مطابق دو ظیـــفو په سرته رسولو کښی ځان پخپـــله مکلف بولی دوجدانی رهنما یی پـــه

رڼاکښی هر څوك په هره وظیـــفه کسب او کار کښی چه وی، ځا ن

ته اختیار ورکوی چه په اجتما عـــی

خد ماتو کښی برخه و اخلی او پـــه **عملی تو گه اخلاص څرگند کړی .**

په رسمی او غیر رسمی ادارو او موسساتو کښـــی کـــارونه دا سی

دپر مختگ په حال کښی دی چـــه دچاشکایت ندی پورته شوی او نه دکار په جریان کښی خنډ او ځنډ پیدا کیږی، دایو مسلم حقیقت د ی

چه په هر کار کښی چه دخلکواراده **او ارادت دخپل وی اود ټولنی له خوا** یی ملاتړ و شی هغه دښو او مثبتو

پاتی په ٥٩ مخکی



پیروزی جان وین ...

جان‌وین رادر امریکا بعضا (دوك) صــدا میکنند این هنرمند محبوب وپرآوازه سینماکه بخوص درفلم های‌سترن بیشتر ظاهرمیشود چندین سال قبل‌مواجه باخطر سرطان‌گردیــده اماهما نطوری که‌در فلم های‌وسترن دشمنان تفنگچه دار خودرا مغلوب میکند توانست‌به کمك‌داکـتر مخصوص خود داکـتر جونز بــر غده ســرطانی ایکه درشش چپ‌او بوجودآمده بود غلبه‌حاصل کند اکنون‌که سالها ازآن‌عمل جراحی گذشته اثری‌ازسرطان دروجوداودیده نمیشود وجان‌وین همچنان تفنگچه میکشــدو دیوانه وار فیر میکند وآدم‌ها رامیکشــــــــد (البته در فلم های وسترن)

درضمن این‌نکته هم‌باید یادآوری شودکــه



جان وین

خانه او از بیرو بار ترین خانه هاست ،زیرا بادخترها ، پسرها ونواسه های خود یــکجا زندگی میکند .

ناراحتی فوندا

بزگترین ناراحتی برای یك پدر اینست کــه فرزندان خودرا نتواند طور دلخواه تربیه‌نماید دربین هنر مندان معروف وبرجسته هالیــود این ناراحتی گریبانگیر هنری فونداشده‌است به‌این معنی که‌هانری فوندا همیشه ازدســت دختر وپسرش رنج میبرد .

پیتر فوندا پسر هانری فوندا بطوروحشتناکی به‌مواد مخدره معتاد شده‌است تاآنجاییکه‌نجات دادن اواز چنگ اعتیاد مشکل بنظر میرسد، ناراحتی هانری فوندابه همین جا خاتمه‌نیافته مشکل دیگری هم اورا بشدت رنج میدهــد



جین فوندا

باوجودیکه وی مانند دخترش جین فوندا در امریکا بسر میبرد بعضا حتی برای دوسال‌هم نمیتواند دخترش را ببیند جین فوندابعلــت فعالیت ها وماجرا هایی که دارد بعضادستگیر میشود وافتضاحاتی به‌بارمیاوردواین‌دستگیری هامعمولابخاطر مسایل سیاسی است .

هانری فوندا که‌فلم پنج حرفه‌ای اواخیرآ در سینما های‌پارك آریانا به‌نمایش گذاشته‌شد درمورد دخترش گفته است :

وقتیکه دختری به‌نصایح پدر توجه ندارد واز اودوری میجوید بدون اینکه احساس ندامت کند آنوقت پدراحساس میکندکه همه چیزش رااز دست داده است .



بوب هوپ

بوب هوپ میگوید :

– برای آنکه تن سالم وعمر دراز داشته باشید مثل گاو وار کنید مثل عقاب فکرکنید مثل خرگوش‌عشقنازی کنید مثل گربه نظافت داشته باشید وسال دو دفعه هم به داکتر حیوانات



(سوفیا لورن)

یگانه مطلبی که سوفیا لورن ستاره طنــازایتالوی را ناراحت کرده بود قدعلم نمــودن مادرش رومیلدا بحیث هنر پیشه بود کــه میخواست در سن شصت سالگی درفلمی‌بازی کنــــــد .

هم سوفیا وهم کارلوپونتی شوهراو ازیــن ناحیه ناراحت وعصبانی شدند وسوفیاگفت:

مادرم میخواهد از موقف مادرسوفیالورن بودن به‌نفع خود سو استفاده‌کند وتهیه‌کننده ای که میخواهد اورا درفلم خودحصه بدهـدهم‌به همین علت‌وی رابرای بازی درفلم‌دعوت کرده است درحالیکه اینکار اوشدیدآ بــه‌شهرت من لطمه وارد میکند وبهانه ای‌بـرای خردگیری وتبصره نمودن در روز نامه نگارها میدهد .

مادر سوفیا به ســر سختی وپافشاری میخواهد علیرغم خواسته دخترش‌درین فلم بازی کند وتشویش سوفیارا درین زمینه بــی‌اهمیت میدانند براستی اگر ازحق نگذریم ناراحتی سوفیابی جهت‌نیست .اگر یك بارشوق آرتیست سینما شدن بسر مادر پیر هر کس بزند،او ازین ناحیه دچار تشویش میشود :

صرف چهار د قیقه

ستاره هاوهنر پیشه های معروف سینما آدم‌های عجیبی‌هستندعلاوه ازبازی‌شان درفلم هاکه بعضاانسان رابه‌شگفتی‌میاندازد حرکات عادی وروزمره وغیر سینمایی شان هم‌جالب است بخصوص تصامیم شان .

ادری هیپورون آشوبگر سینما بعداز اینکه‌با یك‌داکتر روانشنا س ازدواج نمود تصمیم گرفت‌دیگر بااستدیوهای فلمبرداری سروکاری نداشته باشد وخودراوقف شوهر وفرزندانش نماید (البته فرزندان شوهر سابق)در همین ضمن تلویزیون جاپان بوی پیشنهاد کردکه برای نمایش دادن یکنوع کلاه گیس چهار دقیقه مقابل کامره قرار گیرد ومبلغ چهارصد هزار فرانك دریافت نماید .

هیپورن که تصمیم جدی گرفته بود حاضر نشد حتی چهار دقیقه هم مقابل کامره قــرار گیردوآن مبلغ گزاف رادر یافت نماید .



ادری هیپورن سمت چپ

گوناگون . دلچسب . خواندنی

برای شما خوانده ایم

سرجنبانی

جولاهی در خانه دانشمندی ودیعتی نهاده‌بود چون یکچندی برآمد بآن محتاج شد، پیش وی‌رفت دیدکه‌بر درسرای خودبر مسندتدریس‌نشسته بود وجمعی آزشاگردان پیش‌او صف بسته ،گفت: مولانا بآن‌ودیعت احتیاج دارم! گفت : ساعتی بنشین تااز درس فارغ شوم: جولاهه بنشست مدت درس اودیر کشید مولاناعادت داشت‌که دروقت گفتن سرخودمی‌جنبانید جولاهه راتصور آن‌بودکه درس گفتن ،هماناسرجنبانیدن است . گفت: ای استاد برخیز مرا تاآمدن نائب خود گردان تامن بجای توسر بجنبانم تو ودیعت مرا بیرون آرکه‌تعجیل دارم ! دانشمند چون این سخن بشنیدگفت :

فقیه شهرزند لاف‌آن بمجلس عام — که آشکارو نهان علوم می داند

جواب هرچه ازوپرسی آن‌بودکه بدست — اشارتی بکند یا سری بجنباند

«ازبهارستان جامی»

درنقش دختردهقان



لیف او للمان هنر مند ۳۳ساله ، میگوید که‌وی «بازی در نقش دهقانان را خیلی‌دوست دارد . زیرا زندگی دهقانان نزدیکی زیادی‌با روح انسانی داشته وآنان از چال وفریب زندگی شهری ، بدور اند .»

ستاره فلم های نارو یائی لیف اوللمان، اکنون در امریکاست تافلم «عروس‌زندی» را بپایان برساند . در این فلم وی نقش یك‌زن اسکاندیناوی را بازی مینماید که در۱۸۷۰ درکالیفور نیا اقامت میکند . وی در این فلم رل یك عروس آسیابان رابدوش دارد.

یکی ازخبر نگاران‌که همیششه لیف‌اوللمان رادرنقش هایی‌که لباس درازی میپوشید‌دیده‌بود ازاو پرسید که :

ـ آیاشما پاهای خوب ندارید ؟.

درجواب لیف‌او للمان دامنش رابالا نموده واز زیر آن پاهای خوش تراشش را نشانداد. این‌حرکت بهترین جواب برای خبر نگار شله بود .

عکس جالب



حکیم باشی کوچك!؟

نمایش جدید

بزرگترین واقعه هفته گذشته در حلقه‌های فرهنگی نیویارك ، محفل افتتاح نمایشی بود که‌توسط اس .هراك ۸۵ ساله سناریونویس معروف برپا شده بود .

این محفل در تماشا خانه اپرا متروپول نیویارك برگزار گردید . ودرآن وان کلیبرل وایلون نواز ، مارگات فونبن بالرین معروف، اساك استرن پیانو نواز و چهره های دیگر هنری در براه انداختن نمایش نامه اپرایی سهم گرفته بودند . در این محفل چهره‌های دیگری چون ژاکلین اناسیس ، اری‌کریستان فورد ، هانری وروزکندی ، پاول نیومن وغیره دعوت شده بودند . هراك در آخر بیانیه‌اش گفت‌که : «من‌کار های هنری ام‌را درهمین‌شهر شروع نموده ودر همینجا به‌پایان خواهم رساند .»



ریگ شویی طلا

بابلند رفتن سرسام آور نرخ طلا باردیگر سرزمین کالیفورنیا راکه زمانی محل هجوم جویندگان حریص طلابود ، زیرپا گذاردند. اکنون فروش ظروف برای ریگشویی طلا،



بازار گرمی بدست آورده و بسیاری کمپنی های‌طلاکشی امر یکا و کانادا چشمان آزمندانه خویش را به‌آنجا دوخته اند. این تب‌طلایابی نه‌تنها سران کمپنی های بزرگ رافرا گرفته بلکه اشخاص منفرد نیز خیمه‌های کوچکی در کالیفورنیا زده اند تابا ریگشویی طلا، مقداری رابدست آورند .

در تصویر بالا جرری ویلهلم که وظیفه پیوندگری فلزات را در سان فرانسیسکودارد به‌همین طمع،کار وبار را رها نموده وراهی این سرزمین طلاخیز شده است .

اوباخنده گفت‌که : «ممکن هیچ نتوانم، چیزی را بدست آورم ولی همین خود یك تفریح است ودرعین زمان چه‌کسی میداندکه ممکن روزی ثروت مند شوم ؟»



تایپست باسواد !؟

یکی دوروز پیش رفتم نزد یکتن از دوستان برای اجرای کاری ... دیدم سخت بالای سکرترش عصبانی است و فریاد میزد .

«توکه ادعا میکردی بهترین تایپست‌جهان هستی وسواد عالی داری !؟»

سکرتر باپررویی اظهار کرد :

«هنوز درادعای خودصادق استم،صاحب!»

آمرکه بکلی برافروخته شده بود ،گفت:

«چطور صادق استی‌که درینجاکلمه صالح رابه «س» نوشته‌ای !»

سکرتر لبخند مظفرانه ای‌زد وگفت :

«گناه مه‌چیس صاحب ،از دیروز باینطرف حرف (ث) در ماشین تا یپ من خراب شده ..!»

پنجه های پا

خانم چاق وچله در محفلی بدوستانش میگفت :

«دراثر توصیهٔ دکتور من هر روز صبح ادمان میکنم . دکتور عقیده داردکه اگربه ادمان ادامه بدهم در همین روزهای نزدیك خواهم توانست انگشتان پایم‌را بنوك پنجه های دستم تماس دهم ...»

یکی‌از شنوندگان محفل باهیجان کف‌زد وگفت :

«عالی است ! تاچه‌حدی پیش‌رفته‌ای؟ آیابه انگشتان پای نزدیك شده ای ؟»

خانم چاق گفت :

« فقط همینقدر شده که‌حالا میتوانم نوك پنجه‌های پایم را ازبالای شکم‌ببینم ..!»

قطار پنج صبح

زن‌عصبی به‌نامزدش گفت :

« اگر علاقه نداری بامن ازدواج‌کنی،یقینا خودرا بزیر قطار آهن ساعت پنج صبح می افگنم !»

نامزد سگرتش را روشن کرده ، بآرامی گفت :

«بگذارکمی فکرکنم، آخر بساعت هشت صبح هم‌یك قطار حرکت میکند !»



مشتری ـ حال دیگریقین تان‌کامل شده باشد که این قلم خودرنگ بیشتر بدرد خو دشما میخورد!

یکدامن گل

زیر نظر طهوری

((اینکه میبینم — به بیدار یست یارب! یابه خواب؟))

مهرتابان شدبرون ازپردهٔ نیلی سحاب
یابه‌یکسوزد زرخ ،آن آرزوی دل، نقاب

بخت خواب‌آلود مابیدار شدازخواب مرگ
اینکه‌میبینم به‌بیداریست یارب‌یابه خواب؟

کزسمنگان ،تافراه وزابل وبلخ‌وتخار
وزبدخشان ، تاهرات وپکتیا وفاریاب

وزکنرها، تابه‌ننگرهار وغورو نیمروز
وزارزگان ، تابه‌کاپیسا وهلمند ونگاب

وز زمین بامیان تابادغیس‌و کندهار
وزمحیط غزنه، تاپروان ولغمان وسراب

وز دیار جوزجان تالوگرو کابل زمین
هم‌زکندز ،تادل میدان وبغلان و دوآب

هرکه‌را بینی،دل‌اندر سینه،رقصان‌از خوشیست
مردوزن، خوردوکلان،نادارودارا،شیخ وشباب.

وین خوشی‌ازفرجمهوریست،کاندرملک ما:
- شدبه‌تایید خدای ذوالجلالش ، فتح باب

نغمهٔ جان پرور جمهوریت، ازهرطرف :
مینوازد گوش‌جان راخوشتر ازصوت‌رباب

یکدگر راتهنیت گویند اولاد وطن
تهنیت براین نظام دلپذیر ومستطاب

تهنیت براینکه طی شد روزگار خودسری
تهنیت براینکه پایان یافت دوراضطراب

تهنیت براینکه آمددردکشور رادوا
شدزلطف حق،دعای دردمندان ، مستجاب

تهنیت براینکه آیین سیاست، تازه‌گشت
کهنه‌شد افسانهٔ اسکندرو افراسیاب

تهنیت براینکه اردوی فداکار وطن :
- درنجات مملکت ،پیروزگشت وکامیاب

همت‌داؤد را نازم‌که باعزم متین :
-کشور مارا به‌جوی خشك، بازآورد آب

آفرین برفکر این فرزانه فرزندوطن
کزنبوغش ثبت‌شد یك‌فصل دیگر درکتاب

درکتاب افتخاراتی که‌حاصل‌کرده بود :
- پیش‌ازین، بهروطن بارای همچون‌آفتاب

• • • •

آمد آن روزی‌که فرزندان این کشورشوند:
- متحد باهم ،پی‌اصلاح هروضع خراب

آمدآن روزیکه بدخواه وطن‌ازبیم جان :
لرزدو گوید بخود : (یالیتنی کنت‌تراب)

بعدازین ، برپایهٔ تقوای ملی، متکی‌است
دروطن هر انتصابی بنگری، یاانتخاب

بعدازین خائن، نخواهد ماندازکیفر،مصون
بعدازین خادم نخواهد شدپشیمان ازثواب

بعدازین هرگفته رابینی مصاحب باعمل
بعد ازین هرزره رابینی مقارن باحساب

وای برآنکس که‌پوید راه تبعیض ونفاق
وای برآنکس که سربرتابدازراه صواب

سربلندآنکس که درراه وطن، خدمت‌کند
نیکنام آنکس‌که ازپستی نماید اجتناب

یارب استقلال وجمهوری ماراحفظ کن
درپناه لطف خود، ای‌حافظ این خاك وآب!

«بشیر هروی»

مبارک باد پیروزی

ای پور پاك افغان ! جمهوریت مبارك
ای نسل راد مردان ! جمهوریت مبارك
ای‌کشور کهنسال ! ای‌مهد فتح‌و اجلال!
ای‌کوه‌ودشت‌و دامان ! جمهوریت‌مبارك
ای مردمان محاج ! ای‌آبهای مواج !
ای دشتهای سوزان ! جمهوریت مبارك
ای مرز سوز وآتش! ای تودهٔ ستمکش!
ای مردم پر یشان ! جمهوریت مبارك
ای دره های خاره ! ای‌جامه های پاره!
ای جسمهای عریان ! جمهوریت مبارك
ای عاشقان این خاك !ای‌صادقان دراك !
ای ملت مسلمان ! جمهوریت مبارك
داؤد باشهامت ، شایستهٔ ز عا مت:
بگذاشت طرفه بنیان ، جمهوریت مبارك
باعزم صبحگاهی ، رفت‌آن رژیم شاهی
بر قاید جوانان ، جمهوریت مبارك
برافسران لایق ، بر عسکران صادق
گوییم ازدل‌وجان ، جمهوریت مبارك
بر اردوی فدایی ، بر قوهٔ هوایی
برجملهٔ دلیران ، جمهوریت مبا رك
بر مردم و طنخواه ، برتوده های آگاه
برکارمند و دهقان ، جمهوریت مبارك
ای تودهٔ فسرده ! ای طفل‌و سالخورده
شد نقص‌خلق، جبران، جمهوریت مبارك
ای‌لاجورد کهسار ! خاکت بود گهربار
لعلت چولعل‌خوبان ، جمهوریت مبارك
ای(جوزجان‌و لغمان!)ای «فیمروز‌و بغلان»
ای(کابل‌و بدخشان!) جمهوریت مبارك
ای (بادغیس) بافر! ای‌خاك فضل‌پرور!
ای (پکتیا و پروان!) جمهوریت مبارك
ای (بلخ) بامیء ما! ای شهر نامیء ما!
ای (کندزو سمنگان!) جمهوریت مبارك
ای(کندهاروغورات!) ای(ننگرهاروهرات)
ای مدفن شهیدان ! جمهو ریت مبارك
ای (لوگروکنرها!) ای‌کوی سیم‌و زرها!
ای (هیلمندو میدان!) جمهوریت مبارك
ای (غزنهٔ) مطنطن! ای افتخار میهن!
ای خوابگاه شیران ! جمهوریت مبارك
ای (کاپیسای) زیبا! هر منظرت فریبا
ای (زابل‌و ارزگان!) جمهوریت مبارك
ای(فاریاب) مشهوراهان‌ای(تخار)معمور!
ای مامن ادیبان ! جمهوریت مبارك
هان ای(کلات) کشور! ای‌سرزمین‌پرزر!
سیل زرت بدامان ، جمهوریت مبارك
ای دلربا (فراهرود!) نامت بهرکجابود
خوش‌گشت‌چرخ‌دوران، جمهوریت مبارك

ای عزمهای راسخ ! ای‌کوههای شامخ!
ای گنجها ی پنهان ! جمهوریت مبارك
ای‌گلزمین زیبا ! نامت شهیر دنیا
ای مهد علم‌و عرفان ! جمهوریت مبارك
برفرد فردکشور ، برفاضل‌و هنر ور
برعامی و سخندان ، جمهوریت مبارك
(رونق) فزود برخاك ، گوییم وزدل‌پاك
از لطف پاك یزدان ، جمهوریت مبارك

«رونق نادری»

بهرپیروزی جمهوری ،بباید کرد،کار

مرحباهندوکش ما، حبذا ای کوهسار!
شادباش وشادزی تاگردداین لیل ونهار

از نسیم روحبخشت ، زنده جان آرین
وزهوای دلنشینت ، شاد اهل این دیار

دامنت اندر بهاران ،خوش تما شایی بود
چون نگارین خانهٔ مانی پرازنقش‌و نگار

مرغزارت ،گلستان‌رارشك باشدکاندرو:
عشق،روید جای‌لاله ،مهر،خیزد جای‌خار

باستانی میهن مارا تویی چون تیرپشت
هم برای خاك پاك ماتویی محکم حصار

ای‌مهین مامیکه دراعصار فطرت‌بوده‌است
دامن پرفیض‌تو مهدهزاران مرد کار

مرزو بومت نیست تنهامهد مردان بزرگ
بلکه‌هم پرورده آغو شت زنان نامدار

مهبط عشق وصفابود است درطول‌قرون
صخره‌ها ودره‌هایت، شاهد بوس وکنار

پایکوب‌و دست‌افشان ،ازپی «هوما»روان
دختران آرین ، چون اختران بر قطار

اختران، چون‌پاسبانان ،دیده‌بانی کرده‌اند
تابسی دلدادگان کردند پیمان استوار

بیرق «بخدی» برنگ قله‌ات‌شد سیمگون
زان لوای مجد ماهرگز نگیرد انکسار

قدرت پرواز نبود برعقاب تیز پر
ازفراز قله‌ات ، اندر نهان و آشکار

در نبرد زندگی ، گشتند محو عظمتت:
لشکر یونانیان و جنگجو یان تتار

در طریق ارتقا وسیر حکمت شرق را:
ابجد آموز د بستان توشد آموزگار

همچو نقاش‌هنرور ،هرطرف رنگین‌کند :
«هیرمند» آن‌ناز پروردی که‌داری درکنار

افتخار از اوست گرنزد خردمندان‌کند :
اوستادی ،چون به‌شاگرد هنرمند، افتخار

دور باداخشکی ازپستان مامت: هیرمند!
درامان باد ازگزند روزگارت ، گاهوار !

• • •

«بست‌ویران شدزرنگ ازپاافتاد وطاق‌ریخت»
صبحگاهی چند از جور سپهر کجمدار

نی‌غلط گفتم، سپهر دون وچرخ واژگون:
کی تواند باخت بااهل دیار ما قمار

زانکه‌بوده میهن‌ما از «اوستا» تا«قمر»
مهد دانشپروران و مرکز عزو وقار

یادگاری از تمدنهای دیرین بوده است
هروجب خاکی که دارد کشورما درکنار

تابلند آوازه بود از میهن مامعرفت
کشور مارا بشرق و غرب بودی اعتبار

جاودانی سرزمین است آنکه هرباروی‌آن
بربنای دانش و حکمت بودچون استوار

نقش تهذیبی‌که می‌بینی درین مرزومحیط
از نیاکان هنرمند است ، مارا یاد گار

صدچو دارالعلم غزنی شدنهان درزیرخاك
درگذر گاه زمان‌و زیر پای روزگار

تابسوی کشور ماشد دراز از آستین
دست های آزمندان دغای نابکار

شد علیل وناتوان این‌مرکز تهذیب‌شرق
صد شکن در پیکرش افتاد چون‌قلب فگار

حکمرا نان دغا وآز مندان دغل :
گرد بیرون عاقبت از روز گار ما دمار

رشته‌های اقتصادی تازهم پاشیده شد
مسکنت پاگیر ماشد ، زندگی شد رنجبار

دامن بیداد شد گسترده درهر بوم و بر
شحنه،فاسدگشت‌ودردزدی سرآمدداديار

بود ازترس بلای فقرو استبداد وجور:
لرزش اندامها ،چون لرزش برگ چنار

• • •

صبح‌صادق، چیره‌شدبرصبح کاذب،عاقبت
یافت پایان رنجهاو یافت پایان انتظار

ازقیام خویش باب‌فتح ونصرت‌راگشود
راد مرد میهن و مام وطن را جان‌نثار

فرش جمهوری‌که‌شدگسترده درکاخ‌وطن
ازرگ جانست آنرارشته های پودوتار

ازقدوم پاك جمهوری، بکشور، عیدشد
تهنیت هابشنواکنون ازصغار وازکبار

درازای شکراین نعمت - جوانان وطن!
بهر پیروزی جمهوری ببایدکرد ، کار

حسین هدی کابل ـ اسد ۱۳۵۲

از داستانهای فولکلوریک بلغاری

بوژورا

نوشته: یوردان یو فکوف

ترجمه : زلمی نورانی

کالودا پیرزن کولی اشیای مختلفی را می فروخت ـپولی که ازین راه بدست مـــی آورد تا اندازهٔ میتوانست از گدایی کردنش جلوگیری نماید ـاوگل‌سفید وگل سرشوی‌و اشیای دیگر ی‌راکه زنهای محلات‌مختلف‌به‌آن ضرورت داشتند میفروخت .گرچه‌زنها دایماً جگره میکردند وپول کم برایش میدادند ـ امابا اینهم او احساس میکردکه کاروبارش روز بروز رونق بیشتر پیدا میکند همراه‌او همیشه دختری دیده میشد دختر جـــوان و زیبایی که «بوژورا »نام داشت .زما نیکـه بووژرا بسیار کوچك بود در روز های سرد لباس های خود را میکشید .البته مادرش او رابه اینکار واادار میکرد تا دلسوزی دیگران را بخود جلب نمایند .

اما حالا بوژورا دیگر جوان شده بود . چشمان سیاه وبزرگ پیر زن کولی دایـــم بطرف او بود ـدختر جوان مانند گل ها ی وحشی زیبا وبانشاط بود .حالا حس تر حم نی بلکه تحسین زنان بخاطر زیبایی بوژورا ودار شان میکرد تا بیشتر از پیر زن چیز بخرند وکمکی باوی بنمایند .

شاید زیبایی بوژورا حس حسادت شا نرا بر می انگیخت وآنها با دادن پول بـــوی این حس‌را تسکین میبخشیدند .این وضع برای کالودا پیر زن کولی منفعت آور بو د واوراز مؤفقیت خودرا درین‌تجارت میدانست واز همین جهت بوژورا همیشه با او بـــود منتهی پیر زن نمیتـــوا نست مانـــند دورا ن کودکی بالای او امر ونهی کند ـدیگر دختر جوان وسر کش شده بود .بوژورا بعضـــاً با دختران کولی به بازی های مخصو صـ خود شان میپر داخت ،هر روز او شو خ ترود لربا تر میشد ،اندام‌زیبایش سنگینی لباس را احساس نمیکرد ومانند پرند گلن وحشی مست بادهٔ جوانی بود. او بخانـــه همسایه ها میرفت ،وزنان پیر را باحرکات عجیب وچابکی خود سر گرم میسا خـــت وگا هگاهی با اطفال هم بازی میکرد . پیر زن که میدید تقاضا های دختر همراه بـــا لطا فتش روز بروز بیشتر میشود ،یـــگان دستبند وگلو بند بوی میداد تابا آن‌خـو د را بیار اید .بوژورا بعضاً یك گل سر خ گرا نفیل را خودش بموی خود میزد ودرآن وقت زیبایی او چندین برابر میشد .وقتیکه در خانه «ولکو »پیرزن همراه زنها مشغول چنه‌زدن میبود ـ بوژورا کنار گـانیلا دختر جوان ولکورفته یك شا خه گل به‌موی اوهم میزد بعد در کنار او مقابل آئینه ایستاده شده خود را با او مقایسه میکرد پیر ز ن ضمن خرید وفروش از زیر چشم هـــردو دختر جوان را تماشا مینمود .

هاجی ولکو پدر گانیلا که مـــر د بلند قامت بود وچهره رنگ پریدهٔ داشت بالای سر مزد ور کاران ایستاده بود، آنـــها در حویلی او یك چقوری حفر میکرد ند وولکو تصمیم گرفته بود در وسط حویلی خـــود حوضی بسازدـ زیرا خانه مقشن او فقـط همین یك حوض کم‌داشت .او جز گا نیـــلا فرزندی نداشت ،از همین جهت گانیـــــلا دخترش نازدانه وبی پروا بار آمـده بود . هاجی ولکو گاهگاهی نگاهش را از مزد ور ها باز گرفته متوجه دخترش وآن دخترکولی یعنی بوژورا میکرد که‌مقابل آیینه ایستا ده بودند وزمانی به حرکات وگپ های پیر زن فروشنده دقیق میشد .

بوژورا قبول داشت که گانیلا هم زیبـــا وقشنگ است ،فکر میکرد ،چرا این دختر زیبا تا حال همه خواستگار های خود را رد کرده وحتی کسا نیرا که از دل وجان اورا میخواستند به‌همسری خود قبو ل نکـــر ده است ... پس او به انتظار چه کسی‌خواهد بود ....

بوژورا به تمام نقاط دهکده رفت و آمد داشت وازتمام گپ‌ها‌ـنیرنگ‌هاو مسا یل با خبر بود ،میدانست که راجع به گانیـــلا چه حرف هایی میزنند ودر بارهٔ او چگونـــه قضاوت میکنند . وقتی‌که‌نظر دیگران را بـــه گانیلا میگفت واز اسرار مختلفی آگاهش‌می کرد ،گانیلا خیلی از او راضی وخرسند می شد. برای خود اوهم این مطلب جا لـــب بود، این مطـلب کـــه عـکـس العمـــل گانیلا دربرابر قضاوت ذیگران چگونه است گانیلا در برابر حرف هایی که شنید‌معمولا خونسرد وبی اعتنا باقی میماند وهیجانـــی از خود نشان نمیداد ودر همین وقـــت در چشمان بوژورا دختر کولی شعله های کینه ونفرت مشتعل میگردید .این بی اعتنـــــایی گانیلا اورا عصبانـــی میساخت با خـــود میـ گفت :شاید دردل این دختر بعوض قلب سنگ گذاشته اند ..

بوژورا با طنازی وعشوه راه میرفت ونگاه های‌مشتاق وپرازتمنای جوانان‌را بدنبال خود میکشید جوانانی که تقاضا های زیادی می کردند ودایماً بفکر راضی ساختن ماد رش یعنی کالودا بودند .اما پیر زن کولی بـــه همه جواب رد میداد اوبه هیچصورت راضی نبود بو ژورای قشنگ را از دســت بدهدبنا بر آن جوانان را مایوس میساخت ـزمانیکه او دخترش را از عشوه گری منع مینـــمود گفتگوی شدیدی بین مادر ودختر کولی در میگرفت ،اما بالاخره بعداز اینکه پیر ز ن وعده مینمود که او را بخا نه‌هاجی ولکومی برد دختر آرام میشد ،با تمام این احوا ل بوژورا دوست داشت تا از گانیلا دیدن‌کند مثل اینکه خوش داشت باوی دربرابر آیینه قرار گرفته خود را باوی مقایسه کند.شاید بخاطر اینکه از کودکی به این خانه رفت و آمد داشت برایش عادت شده‌بود .دیـد ن قالین های رنگا رنگ آن خانه وی را بـــه تعجب وامیداشت همچنان چوب های حکاکی شده که ساخت بیت المقدس بود وخیلـی چیز های دیگر .اما حالا دیگر هیچ چیـزی در خـانه ولـکـو پـدر گـا نیـلا او راـ به شگفتی اندر نمیکرد . صرف بـدیـدن گانیلا میرفت ، بخاطر زیبایی خود بطرف‌زنان دیگربه نظرحقارت میدید صرف گانیلارا از لحاظ زیبایی همسویه خودفکر میکرد .

اماازینکه باوجود زیبایی خود چراگانیـلا مغرور نیست تعجب میکرد . احساس او در برابر گانیلا یك احساس گنگ ومبهم بود، نمیدانست که‌این دختر رادو ست دارد یا اینکه بوی حسادت میورزد. مسلماًاورادوست نداشت زیرااوهیچکس رادوست نداشت وبه هیچ چیزی بطوردوام داردل بسته نمیکرد ـ امااودر وجود گانیلاچیزهایی رامیافت کـــه خودش فاقدآن بودومیخواست داشته باشـــد جلد سفید وموهای طلایی اوکه چون رشتهٔ ابریشم میدرخشید . حسادت ویرابرمیانگیخت بعضااوچنان بطرف گانیلانگاه میکردکه گانیلا ازنگاهش میترسید ،به پرنده‌وحشی شباهت داشت‌که شکار خودرا تماشا کند، چشمانش خاموش ومشتعل بود .او گاهگاهی دستان‌سفید گانیلارادرمیان دستان گندمی رنگ خودگرفته نوازش میکرد ویاازآن چندك میگرفت ومیگفت:

ـ اوه‌گانیلا... توچقدر سفید هستی ..

گانیلا فقط می خندید .

یك‌بار نزدیك شام بوژورا باه‌ادرش از طرف جنگل برمیگشتند‌درعقب خانه هاچمنزاری بودکه درانتهای آن جنگل قرار داشت .

آنهادونفر سوار رادیدند کـه لباس هـــای سفید پوشیده بودند وبالای سرشان دود به نظرمیرسید زیرا چند فـیر هوایی کـــرده بودند.. این رسم از قدیـم مانـده بـود و مسافرین باچند فیر هوایی مردم قـریه را متوجه‌آمدن‌خود میساختند،مادرودختربدون‌اعتنابه آنها براه خودادامه دادند، آنها ازجای دوری گل سرشوی برای فروختن آورده بودند ـ وقتیکه به قریه رسیدند هواتاریك شده بود.

اولین چیزی راکه مشاهده کردند کله‌کشك زنان ازدروازه هابود. کالوداپیش میرفت وبه زنهاتوجهی نداشت بعضا به چپ وراســـت نکاه میکرد تامبادا کدام پارچه گل سرشوی بزمین افتاده باشد ،ازعقب‌او بوروژورا روان بودـ اوباری راکه حمل میکردبنظرش سنگین نبود، راست وچالاك راه میرفت، دختـــران جوان ازاو چیزهایی میخواستند واطفـال از عقبش میدویدند .

بوژورا درحالیکه به‌حرف هاوغالمغال های اطفال توجهی نداشت وبی اعتنا راه میپیمود گاهگاهی به بهانه ای میایستادوبه حرف های زنهادقیق میشد، ازمیان نجـواهـای زنان او بیشتر اسمی رامیشنید «واسیلچو» ...

درکوچه دیگری هم اواین اسم را شنید وفهمید که همه درباره این مردصحبت میکنند، اوهمراه باسم واسیلچو نام گانیلا راهـــم شنید . یك زن‌که نسبت به‌دیگران فهمیده‌تر بودو «بوژورا» اوراخیلی خوب میشناخت بـه دیگران میگفت:

ـ دربرابر او«نی» نخواهندگفت ... حرف مرابیادداشته باشیدـ به اوجواب ردنخواهند داد .... خودهاجی ولکودخترش رابرای او خواهد داد ... برای همیـن و اسیلچـوی شرابخور ....

حس کنجکاوی بوژورابشدت تحریك شده بودـ اوبعدازمدتی نزدیك رستورانت ومسافر خانه بانچورسید ازکلکین های رستورانـــت نورزرد رنگی روی سرك افتاده بود ولـــی دروازهٔ آن تاریك بود . دونفر سوار کـــار مسافر در تاریکی وروشنی سالون‌گاهی پیدا وگاهی ناپدید میشدند، بوژوراخیلـــی آرزو داشت بداندکه کدامیك ازین دونفرواسیلچو است .

اوخودرا بدیوارمحوطه رستورانت چسپانده بودودقیقانه بدرون رستورانت نظرمی انداخت باخودمیگفت : (آن مردباقیافه پیر نمیتوانـد «او» باشدولی .. اوه .. آندیگری ... ها.. مردسیاه چهره وعصبی .. همین شخصی باید واسیلچوباشد .... مثل اسپ خودعرق‌کرده، موهای زردش اززیر کلاه نمایان بودـ آن مرد یك گیلاس بزرگ مشروب رابلند کـــرده مقدارزیادی ازآنرابیك بارگی نوشید بوژورا سینه‌اش راروی سنگ دیوار فشار میداد و درآن حال متوجه شدکه قلبش بشدت میتپید. اسپ های دوسوار درطویلـــه باهم مستی میکردند هردوسوارچند دقیقه بعدبالای اسپ های خودسوار شده بطرف کوچهٔ بالا سرازیر شدند .

بوژورا ازعقب آنهارانگاه میکرد او ازدیوار جداشده باخود گفت :





- پس گانیلا منتظر همین آدم بوده ...

درین لحظه نفرتش نسبت به‌گانیلا به‌انتها درجه رسیده بود ....

حرف زن‌دیگری رابخاطر آوردکه گفته‌بود: ولکوهیچوقت دخترخودرا به این آدم میخواره نخواهد داد .

بیادآوردن این جمله اورا دوباره خوشحال ساخت، ازآن دیوار دورشده‌بطرف خانه‌خود براه افتاد خوشحال بود، میخواســت آواز بخواند برقصد وبه هرطرف بدود ، ستاره ها برجسته ترازشب های دیگربنظرمیرسیدند و بطرف اوچشمك میزدند ازجنگل آواز هایـی بگوش اومیرسید، اوقبلاهم این آواز ها را شنیده بودمنتهی حالافکر میکرد که آوازمذکور آواز مردهاست .

• • •

این حادثه روز پنجشنبه اتفاق افتاده بود وروزبعدآن که رخصتی بودهمه درکنار چشمه میله کرده بودند ولباس هــای رنگـارنگ پوشیده بودند . وقتی‌که روزرخصتی گذشت قریه دوباره ازسروصداافتاد وخاموشی مطلق خودرا بازیافت فقط گاهگاهی آواز فیرهـای تفنگ شکاری‌ها بگوش میرسید .

نزدیك دروازه میخانه چند نفر ویلــون مینواختند وواسیلچو مینوشید . باوجودیکـه واسیلچومجلس خوشی برپاکرده بود امابازهم غمگین وپریشان بنظرمیرسید ، چشمانش فرو رفته بود، هرباریکه جامش رابلند میکردبطرف خانه ولکومیدید وبفکر فرومیرفت .

گانیلا بازهم فرستاده های اوراردکرده‌بود. بعضی‌اوقات ویلون نوازان‌درحالیکه مینواختند ازمقابل دروازهٔ ولکو گذشته دوباره پیش‌روی میخانه می آمدند . آنها نغمه های عاشقانـه مینواختند . واسیلچو هم‌گاهگاهی آنهارا هم

همراهی کرده تادم‌دروازه‌ولکومیرفت وبعددو باره برمیگشت . دروازه همچنان مسدود بود وبروی کسی بازنمیشد ، دیوار های خانـه بلند ومانند قلعه بود. درپنجره هــا ی نیمه روشن خانه چیزی دیده نمیشد وخانه‌در سکوت عجیبی فرو رفته بود . ایــن وضـع واسیلچو رامایوس ومتاثر میساخت .

این جریانات ازچشمان بوژورا بدور نبود دخترك اززیر درخت گیلاس که نزدیك‌خانه‌اش بود مخفیانه این وضع راتماشا میکرد .

دربالای میزمقابل واسیلچو کنار گیــلاس شروبش چند دانه سیب گذاشته بودند . واسیلچو یکـدانـه سیب رابرداشته بطـرف بوژورا پرتاب نمود- امانتوانست باسیب او رابزند. سیب بدست بوژورا خورد وبه زمین افتاد ودختر خودرابی اعتنانشان داد . گرچه



به اثراصابت سیب چودی او شکست ولـی بازهم بوژورا بطرف مردنگـاه نکرد. بوژورا ایستاده شد- بدون جهت میخواست خود را قهرنشان بدهد .

ابروهای خودرا بهم نزدیك کرده بودتـا چینی درپیشانی قشنگ خود ایجاد کـند . امانتوانست تبسمی راکه روی لبانش نشسته بود پنهان سازد . دفعتا بصورت غیرارادی گفت :

- واسیلچو ... خوب نشان دست‌هستی... اما چرا نشان خودرا روی من آزمایش‌میکنی.. من دختر کولی فقیری هستم ... خیلی فقیر..

بعد ازگفتن این جملات بوژورا تکانی‌به مو های خود داده رویش رابرگردانیده بطـرف خانه خود روان شد .

واسیلچو که بطرف‌اودقیق شده بودمتوجه وجاهت وزیبایی اوگردید. بعـد ازدور شدن بوژورا اودوباره جامش‌را بلند کرده نوشید ویلون نوازها دوباره به نواختن نغمات‌مست مشروع کردند ودهل نــواز باشدت بیشتـر به دهل زدن پرداخت بعد ازآن روز واسیلچو هرروز درهمــانجا مینشست گــاهی برایش ویلون مینواختند و گاهی نمی‌نواختند ولـی اودیگر بطرف خانه ولکونگاه نمیکرد. بلـکه متوجه خانه بوژورا بود .

خزان فرارسید روز های خوب کار آغاز گردید، بوژورا باپدر ومادرش بطرف جنگل روان شدند، پدرش شاخه هایی ازدرختــان قطع کرده بود تــاازآن چوب هایی بـرای ریسندگی درست نماید وبفروشد. بـوژورا گل‌ها وبته های طبی جمع آوری می‌نمـود وکالودا ریشه نباتات را ازاینجا وآنجابدست می‌آورد. روزی دراثنای کارکه احساس‌نموده بود خیلی خسته شده همانطور آهسته‌آهسته ازجنگل گذشت وبطرف دریاچه‌روان گردید.

سنگ های بزرگ درراه پیمایی اوموانعی ایجاد مینمود،ولی‌اوازبالای سنگهای‌ویاکنار آن گذشته خودرا به ساحل دریاچه‌رسانید .

بالای پارچه سنگ بزرگی برآمده ایستاد شد. روبروی خود آب فراوانی را مشاهـده میکردکه اشعه آفتاب روی امواج آن‌میتابید.

صرف یك قسمت آب زیرسایه واقع‌شده بود قسمت هایی ازدریاچه که عمق زیادتر داشت تیره بنظر میرسید. درسواحل‌دریاچه ریشه های درختان زیرآب مثل مارهای‌طویل بنظر میرسید.سنگی‌که بوژورااروی آن‌ایستاده بودبکلی توسط آفتاب سوخته بود واطراف‌آن را آب شفافی‌که به آیینه می‌ماند احاطه‌کرده بـود .

بوژورا بطرف پائین رفت ودرقسمت آخر سنگزار کنار آب نشسته زانوهایش رادربغل گرفت. اوبطرف آب شفاف نگاه کرد وصورت خودرا درآن دید. درهمین چندروز اوهیچوقت بنقدر خودرا به دقت ندیده بود. اوگاهگاهی خودرا درآیینه خانه ولکو دیده بود. درآن وقت تصور میکردکه خیلی سیاه است،مانند دود چوب، آنوقت بخاطر اینکه کنار گانیلا می‌ایستاد سیاه معلوم میشد. امادرینجااوتنها بود واین حالت برای اوخیلی خوش آیندبود چه موهایی داشت عینا مثل‌ابریشم ... سیاه وبراق، این چشم‌ها وچهره مهتابـی... او هرباریکه تبسم میکرد زیباتر میشداوسفید نبود ولی آنقدر سیاه‌هم نبـود، روی صاف ومقبولی داشت وانـگشتان دست هایش را به همدیگر بافته بود سینه‌های برجسته‌ونوك تیز اودرزیر پیراهن چنین مینودکه‌میخواهند پیراهن را بشکافند اودرحالیکه چشمانش را بسته بودآهی کشید، بعدتکانی خوردوباعجله چهار طرف خودرا دید اما نتوانست کسی‌را ببیند کـوه ازدور آبـی رنـگ معلوم میشد ودامنه نزدیك آن زرد بود ازبین جنگل‌آواز



تبرزدن پدرش بگوشش میرسید. آفتاب‌بهمه جا مثل باران‌اشعه میپاشید اواندکی‌اندوهگین شد دست هایش را بالای زانوهایش‌قرارداد وبه همان حالت بدون حرکت باقـی ماند ... سرش بطرف زمین خم شده بود.

کدام چیزی به‌آب افتاد وبوژورا بسرعت بطرف آب دید، بازهم تصویر خودرا دیدکه به اثر ارتعاشی‌کـه درآب ایجاد شده بـود حرکت میکرد بعددفعتاً ترسید میخواست‌چیغ بزند چون تصویر دیگری‌راهم درآب دید . واین تصویر تصویر واسیلچو بودکه بطرف اولبخند میزد برای لحظات کـوتاهی بوژورا دربهت وحیرت بسر میبـرد. فکر میکردکـه شاید واسیلچو زیرآب است وازآنجابطرف اوتبسم میکند بعد اوبه عقب نگاه کرد متوجه گردید که واسیلـچو درعقبش ایستاده است بوژورا وقتی‌که به چشمان اونگریست‌فهمید که باید فرار کـند اماحـرارت مطبوعـی را درصورت خود احساس نموداین حرارت اورا ازفـرار باز داشت. واسیـلچو دست اورا دردست گرفت. اوانـدك مقاومتی کـرد امـا ازعقب واسیلچو براه افتاد همانطور دست دردست هم‌به‌جنگل نزدیك شدند .

هیچ‌رازی درقریه‌نمیتوانست‌مخفی‌بماند مخصوصا زنان قریه کـوچکترین چیزرا بـا اضافاتـی به همدیـگر قصه میکـردند، یکـی اززنــان به دیگران میگفت :

- به بوژورا گفته‌که‌هروقت ازسفربازگشت بااو ازدواج خواهد کـرد... اما او چه وقت باز خواهد گشت ؟

بعد آن زن با تمسخـر جمله‌ای ازربـان واسیلچو گفت: «منتظرم باش من برمیگردم.» همه خندیدند وآن زن اضافه کرد :

- هروقت‌پدرم ازآن‌دنیا بازگردد،واسیلچو هم برای ازدواج بابوژورا باز خواهد گشت.

این گپ‌ها وتبصره ها هرروز دم دروازه‌های کوچه بین‌زنان‌جریان‌داشت .یك‌سال‌گذشت ودرین مدت واقعاتی صورت‌گفت گانیلاازدواج کرد ولی بدبختی‌ها درمقابل خانه ولکو صف کشیده بودند، هاجی ولکو ازشدت غـم‌مرد. ومرگ اومصادف به روز تکمیل شدن‌ساختمان حوض منزلش بود .

بوژورا مانند سابق در کوچه ها گردشـس میکرد، منتهی تنهانبـود همیشه طفلی هـم همراهش میبود. اوگناه خودرا ازکسی پنهان نمیکرد. وازکسی خجالت نمیکشید. اوامیدوار بودکه روزی واسیلچو برمیگردد. زنهابرایش میگفتند :

- اوساده ... اوساده ... تـو هنوزهـم امیدوار هستی‌که آن مرد دایم‌الخمر بتو وفا کرده باز خواهد گشت ... ؟

اوحتماً روز کوکوف دن باز خواهد گشت. (کوکوف دن نام روزیست‌که هیچوقت‌نمی‌آید واین ضرب المثل شبیه همان ضـرب‌المثـل وطنی ماست‌که میگویند. وقت‌گل نی.مترجم)

بوژورا باآواز مرتعشی جواب میداد :

- او بر میگردد ... چطور امکان داردکـه برنگردد ... ؟

این حرفهای زننده بـرای بوژورا ناراحت کننده بود واورا عصبانی میساخت ...به‌زنان میگـفت : بـلی ... اوآدم بـدی هست ... دایم‌الخمر است ... امامن اورا همینطور که هست میخواهم بگذارید دیوانگی نماید ... بمن فرقی نمیکند... بگذارید مرالت وکوب نماید اوه واسیلچو ... واسیلچو .

بعضی اوقات دم دروازه ولکو اواین قصه هارا به گانیلامیگفت. امابدرون آنخانه‌نمیرفت چون دیگر درآن خانه سیاهی بود وتاریکـی تنها سنگ های مرمر سفید حـوض روشن معلوم میشد کـه آب شفافی دربین آن بـود بوژورا پاپ میندورا میدیدکه روی لوحه‌کنار حوض مشغول نوشتن است ، او درآن لوحه نوشته بـود «ایـن چشمه از هاجی ولکوپسر پینوف است» پاپ بایك جام مسی ازحوض آب نوشید وچون متوجه بوژورا شد جام را دوباره پرکرده به اوداوگفت: بنوش‌دخترم.. توهم بنوش بوژورا ... بنوش وبگو خداوند هاجی ولکورا بیامرزد ...

هنوز سه ماه ازمرگ ولکو نگذشته بودکه شوهر گانیلا (رادول) هم‌مرد وگانیلای جوان بیوه شد. اومثل سایه‌ای درحویلی خودرفت وآمد میکرد دربین لباس سیاه سوگواری‌سفید تر ازهروقت دیـگر بنظر میرسید. بـوژورا به اودل نمی‌سوختاند زیـرا خودش‌هم غـم بزرگی داشت ،آنقدر بزرگ‌که دیگردر دلش جایی برای دلسوزی دیگران باقی نمانده‌بود اوزیادتر به آوازه هائیکه درقریه پخش‌میشد گوش میداد، گرچه این حرف هااورا اذیت مینمود. زیرا میدانست‌که برای آزردن او یااینکه گپی زده باشند. دروغ هایی‌میبافند وقصه هایی میسازند. باحرف هــای مختلف آنها اورابه‌هرطرف میکشیدند،اوشاخچه‌ایرا مانند بودکه طوفانها وبادها به هرطرف خم وراستش نماید .یك‌روز شنید که‌واسیلچو می‌آید ... امامی‌آید. تاباگانیلا ازدواج کند گرچه بوژورا نمی‌خواست به این حرف هـا توجه نماید امابازهم تکان خورد واندکی‌باور نمود، باخود گفت :

بقیه درصفحه (۶۰)

جمهوری نظام

دژوند نظام‌کښی لوی سمون راغی

اصل‌و اساس کښی ئی بدلون راغی
تاریخ تـه‌دیر نـوی مضمون راغی

چه زړه غوښته هغه ژوندون راغی
نوی‌نغمه ده سر اوتـال نـوی

نوی ساقی او خط وخال نو ی
جـمهوریـت تـه ښه نـظام نشـته

یکښی بـادار ، بنده غـلام نشته
شخصی قـدرت عـلی‌الدوام نشتـه

قـانون نه پورته لوړ مـقام نشته
دغه نظام لوړ حیثیت راکـوی

دکـار قدرت او حریت راکـوی
جمهوریت مونږ نه دیر کـار غواړی

قـام او وطن تـه خدمتګار غواړی
غـلا مان نه غواړی احرار غـواړی

اهـل دکار امین سو کـار غوا ړی
دهیڅا هیڅ راز خود سری نه‌منی

مشری منی خو باداری نه منی
نـوی نظام مـلی غـرور را ښښی

زړه ته سرور ستر ګوته نوررا ښښی
داصالـت حـق بـه ضرور را ښښی

نـوی نظـر نـو ی شعور راښښی
دهرچا کـار او اهلیت ته‌ګوری

استعدادونو شخصیت تـه‌ګوری

دا نظـام مونږ تـه اهمیت راکـوی

واك په کارو کښی د دولت راکوی

هـم آزادی هـم شـها مت راکـوی

اجر د کـار او د زحمـت راګوی

جمهوریت په دی معنا پیـژنو
ملی رهبر خو له سیما پیژنو

دمینی کر

چه‌دعشق په ګرانه لار کښی ډیر خطر د ی هر قدم چه یکښی اخلم دار د سـرد ی

ستا دمهر باران نه اوری چه شین شی	ما په زړه کرلی ستا دمینی کـر دی
زه له عشقه خبر نه‌یم چه عشق څه‌دی	هومره اورم چه‌له حسنه‌یی الـر دی
صبر مه غواړه له ماده‌عشق په کارکښی	جودانه صبرپه مابانډی لوی غردی
زما طالـع ښی نه‌دی یار جـفاکـا	ګنی کوم یوپه وفاتر مابهتـر دی
دعشق غم‌له خلکو پټ لـره خوشحاله	څه‌یی پټ‌کړم چه جهان ټنی‌خبـر دی

(خوشحال خان ختك)

ستــر ګــی

دریغه بیاولیدی دآشنا سترګی	لیده نه‌کابی لیدونه زما سترګی
دزړه‌سودمی یوذره‌پری نه‌کیږی	که‌هرڅوګورم آهویاشهلا سترګی
جه‌شی پتی دغه‌ستر ګی‌تیار مر اشی	انتظارکی ورته وی‌دصبا سترګی
دغرسترګه هم‌شی پته دغره شاته	چه‌ګوری په رڼادرڼا سترګی
لکه‌لمر ته‌شی رڼا د ډیوی تته	داسی تتی ورته‌دی دسما سترګی
دغه‌سترګوته اوچت‌کاته ډیرګران‌دی	افسون‌ګری جادوګری‌دی داسترګی
بوړی‌بوړی مخلوقات‌پریوزی له‌شرمه	چه‌اوچتی ورته کړی دحیاسترګی

نصرءا هسی‌دی‌جوړکړی‌خان له‌نول‌دی
چیرته ستاچیرته دهغه آشناسترګی

دغره‌غروب

سپینو دنګو غرونو شاته
زیړی لمر وروړو پټیږی
زماهیر اومړه یا دونه
بیامی زړه کښی ژوندی کیږی

• • •

مازدیګر وږمه چلیږی
ړپوی وحشی ګلونه
سرد روکښی انګازه کړی
دزړو شپنو غږوکښی

• • •

دکږدی مېرمنی بیایی
سیرلکی په‌شنو وښوکښی
یوکمکی ماشوم ویده دی
کیږدی لاندی په‌زانګو کښی

• • •

دښتر وږی خنګله‌کښی
کړونکی سندری وایی
صحرایی ښایسته پیغله
یوجونکی اوبوته بیایی

• • •

دشفق وروستی وړانګی
مچوی اوچت ښا خونه
زه‌لاهسی چرت کښی ناست یم
خوروی می‌تیر یادونه

ملی آرزوګانی او جمهوریت

ته‌رهبر دلوی افغان یی ته‌سالار دلوی‌کاروان‌ئی ته‌تصویر دلوی‌جهان‌یی ته‌مشعل دلوی ارمان‌ئی تارڼا دژوندون راوړه ،دزخمی‌زړونوسرورشوی دیوسف دحیات زیری دیعقوب دسترګونورشوی افتخار دنوی ژوند دی داولس په‌تندی‌کیښود دښلم قرن افغانه جاودانه .نوم دی پری ښود قربانی بویه همدومره چه تاکړی نن‌سباده ستا دتوری لـه برکـته پـه وطن رڼا رڼا ده مړنی هغه تـه وایی چـه ددهر افسانه شی دخپل قام ولس په‌شونډو زمزمه شی‌ترانه شی په‌ربښتیا جه‌ته لیډر یی ته ناجی د افغا نانو نه خطا شوم ته حامی ئی دبی وزلو انسانانو دملی هڅو رڼاکی بریالی په خپل قیام شوی دجمهور علمبر داره په ربښتیا غمخور دقام‌شوی انقلاب په تاکـړی فخر ته‌کړی فخر په‌خوانانو دملت پـه باتورانو داردو په‌شنو زمـریانو دا اقدام دی مبارك وی دانظام دی مبارك وی داساقی دی تل ژوندی وی‌دغه جام‌دی‌مبارك وی

عبدالله غمخور

بدګمانه‌شوه

راغله دستم په‌خیال ودریده پشیمانه شوه
اوښکی یی په‌مخ شولی روانی اوروانه شوه
عشق‌کښی می‌شکونه خدایه عقل‌نه سواشوله
ماوی دیقین دنیاوړانه شوه خـوورانه شوه
زړه‌کښی می‌وه غلاځکه‌می نیغ ورته‌کتی‌نشول
څومره‌چه‌می ځان‌ساتلو هومره بدګمانه‌شوه
وصل کښی‌لل‌ګل‌شم چه‌څه‌وایم‌ژبه‌می‌ونښلی
ماته دهجرانه د وصال بدحالی‌ګرانه شوه
ښکاری پخپل ځان‌یی آیینه‌کښی زړه‌بایللی‌دی
ځکه خوپه ما بـاندی نـاترسه مهربانه شوه
(مفتون)

پرې نښوده

ګویا تمناوه څخیدو ته می پری نښوده
اوښکه په‌تښتنه‌وه بهیدوته می‌پری نښوده
شونډی می دبی په‌تکی ښاى و ساتلی
ناڅاپه توبه راغله وتوته‌می پری‌نښوده
کاردسو څیدونه‌ؤ په‌کار دوصل شپه‌وه
خلنده ډیوه وه بلیدوته می‌پری نښوده
خوچه سمه ماسره جلبل نشوه په‌اورکښی
نیغه‌می شمله وه‌کږیدوته‌می پری نښوده
هود پوښتنی تصور څه‌پوښتی له مانه
ستادمخ‌سپوږمی وه‌څپلوشپوته‌می‌پری نښوده
خوکه‌وه جذبه می‌ستا دغم څپو زپـلی
ته‌که موسیدی‌خوتیر وتوته‌می پری‌نښوده
ماحمزه څوانی چه‌کړه‌پیداپخپل غزل‌کښی
زوړ شوم‌ولی هغه زړیدوته‌می پری‌نښوده

ـاستاد حمزه شینواری‌ـ

هنرمندان خبر ساز

نقاشی سارا دختر چرچل

هیچوقت فکر نمی شدکه‌خانواده چرچل پا از حلقه سیاست فرا تر گذارد و به سوی هنر وآنهم هنر نقاشی آلوده باطنز روی آورند .



سارا در پهلوی یکی از آثارش

ولی اکنون ادوینا سندیز ۳۴ ساله د ختر بزرگ سر وینستو ن برای اولین دفعه نمایشگاه نقا شی را در نیوپارك بر پا نمود . ا ین حرکت او غو غای را برپا نمو د زیرا در مجموعهٔ آثار نقاشی او تابلوی سیاه و سفیدی و جو د داشت که آن را بنام (و یستو ن وکلمنتین) یاد نموده و هردورا روی دریاچه تایمز در حال عشقبا ز ی نشان میدهد .

این تابلو خشم بسیاری‌ازاعضای خانواده اسرافی را علیه نقا ش جوان برانگیخته است . در مجموعه یاد شده میتوان از تابلو های«مردی در پنجره » «روز مقدس» نام برد. **همهٔ این تابلوها باطنز تندآمیخته** است .او درجواب سوالی بیان داشت که :

« درنقاشی هایم سعی می کنم جای کشیدن خطوط گنگ شخصیت هارا بنمایانم ».

تقارن روزهای تولد

تاریخ پیوندی بین سراینده ٔ معروف خانم کاراباش و آ هنگساز بنام انریکو کرو سو بو جود آورده وآن اینکه هردو هنرمند در ماه



جیمی دورانت



ایوبی بلاك

فروری پا به عر صهٔ زندگی‌گذارده اند ،امسال درماه یاد شده هر دو هنر مند سا لگرد تولد شا ن را در اپرا خانه سترو پو لتین‌نیوپارك برگذار نمودند . جالب است که همین موقع جیمی دورانت کمیدین وشناریوس معروف نیز هشتادمین سالگرد تو لدش را جشن گرفت . همچنان ایوبی بلاك پیانونو از معروف سیاه پو ست در همین ماه ها پابه‌سن نودسالگی گذاردوجشن بزرگ سالگرد تو لدش را د ر نیوپارك بر پا نمود .



واین هردو هنرمندیست که‌در یکماه پا بعرصهٔ وجود گذاشتند

تازه ترین چهره های هنری

در فیستوال فلم که درین تازگی ها در مسکو دائر گردیده هنر مند **هااز هشتادو شش کشور جها ن** شرکت ور زیدند .

اینها عبارت اند از بازیرگان با فلم برادران وستاره های مشهو ر سینمائی در جملهٔ این هنر مندا ن دو طفل (يك دختر بنام لـو لو ستاره سینمائی رو مانی) ويك‌پسر



ا یلینا ستا رهٔ معرو ف مکسیکوئی .

(بنام سینفان از نیسگان) نیـز شرکت دارند .

واینك بعضی ازاین هنرمندان را که‌در فستیوال شرکت نموده اند



لو لو بریجیدا (در حا ل‌همه‌را همراه بافوتو ها ی شا ن مصاحبه با نمایندهٔ ا خبار) . بشما معرفی مینما ئیم .



سیتفان از نیسگال



لولو ستارهٔ مشهور رومانی.

بازگشت خواننده ورقاصه قد یمی

ژوزنین باکر ۶۷ساله که‌زمانی خوا ننده ورقاصه مشهوری بود .باو جود پیری هنر ...کو تا هی از ویلا یش در فر نج رویورا در پیش گرفته وبا ۱۲ طلل پسر خوانده ودختر خوانده اش به نیو یا رك‌آمد این بازگشت بخاطری است که‌پس ا ز ۹ سال دور ماندن از دنیای هنر دو باره بان گام‌زند . درحال کار نیکی او روی سن‌رفت وباوجوداینکه نه سال از جهان هنر او‌مانده بودباسحر آفرینی آهنگی را خواند وبدنبال آن‌به پایکو بی آغاز کرد. زمانیکه اورقص معروفش رابنام رقص‌با(گل‌های عشق)آغاز نمود. تماشا چیان مدتی بپا ایستا دند و برایش چك‌چك نمودند . به‌این ترتیب او نشان دادکه پس از۹ سال کناره گیر ی ازجهان هنری می تواند هم چنان سرزند ه بسراید و پایکوبی کند .



ژوزفین بارقص قلبهایش

هزار و یک گپ

بقلم : شرمندوک

-۲۳-

وچون خروس آواز داد، کاکانظر ازخواب بیدار شد اولین چیزی‌که درآن لحظات به آن می‌اندیشید خروسش بود واگر کسی مقابل اومی‌نشست ومی‌پرسید کاکا چه چیزی را بخواب دیده‌ای؟ مسلماً جواب میدادکه: ای‌جان پسر خواب دیدم که خرو سم را درزیربغل گرفته باکاکا بدروی سماوارچی شرط بسته‌ام وبعد خروسم‌را باخروسش گسو نموده ام.

روز های دراز تابستان کاکانظر کاری نداشت جزاینکه بنشیندوبا خروسش‌سرگرم شود جنگ کردن‌آن خروس بی‌زبان‌باخروس های دیگر نه تنها بزرگترین سرگرمی اوبود بلکه حرفه وشغل اوهم بشمار میرفت‌وازین درك عایدی هم داشت زیرا هنگامی‌که اورا جنگ می‌انداخت بادیگران شرط می‌بست وچون خروسش میزد اوهم شرط را برده ازحریف پول میگرفت. اواسم خروسش را کاکه گذاشته بودوکاکه همانطور مانند اسم خود براستی کاکه بود منتهی نمیدانست‌که ازغریزه جنگی بودن‌اودیگران استفاده‌میکنند یاشایدهم عاقبت گریختن‌را میدانست. معمولا امثال کاکانظر که مرغ کلنگی جنگی نگاه میکنند اگر مرغ‌شان‌درمیدان‌می‌بازد نتیجه‌اش اینست که کارد باگلویش آشناشده شبانگاه زیر پلومیشود وافسردگی خاطر وسرافگندگی برای چند روزی برای صاحبش باقی ماند.

اماچه وحشیانه است‌جنگ وچقدروحشیانه‌تر است دیگران‌را بجنگ وادار کردن وتماشا نمودن آنهایی‌که پرنده کوچك ومقبولی را درقفس می‌اندازند وناله های اورا به نام «خواندن» به لذت می‌شنوند اگراندکی گوش های خودرا بازکنند وخوبتر آن‌صدارا بشنوند آنگاه بدرستی میتوانند تشخیص بدهند که آن آوازها فغان هائیست برای آزادی‌وجدایی ازهم جنسان ولی‌هیچ عجیب نیست، دردنیای‌ما انسان هایی‌هم وجود دارندکه ملت هارابجان هم‌انداخته جنگ شانرا تماشا میکنند ولذت می‌برند، جنگ خانمان برانداز ویتنام سالها بطول انجامید وهنوزهم بپایان رسیدن آن بصورت قطعی مشهود نیست، باحمایت های بیجاازاسرائیل آنهارابه غصب حقوق دیگران ترغیب ودشمنی وکینه‌را میان آنها واعراب تقویت میکنند تاآتشی که افروخته شده افروخته بماند وانسان هایی‌که درین آتش میسوزند به همان پرندگانی شباهت دارند که‌بجنگ هم وادارمیشوند، چون درین جنگ منافع دیگران دخیل است ...

-۲۴-

آقایی‌که خودرا درهمه فن وارد میداند وازادبیات سرشته دارد خیلی بخود مغرور است، حرف‌ها وکلمات‌کلان و«چاق» اززبانش باد میشود وشنونده نابلد دراولین برخورد اورا دانشمندی میپندارد متبحر ونویسنده ای میداند توانا، ولی ایکاش‌این آقای همه‌چیزدان درهمین‌جا وبه همین شهرت اکتفاکند، او از سیاست ومردم‌شناسی سخن‌هامیگوید وراجع به بزرگترین شعرا ونویسندگان دنیاابرازنظر کرده مطابق مودروز برخی‌را «پچل» وبعضی‌را نابغه بی‌همتا خطاب می‌نماید.

باو جودیکه تلاششی برای پول است ازفقر توده هاحرف میزند ، شخصیتی ندارد ولی راجع‌به شخصیت هاابرازنظرکرده باترازوی «عقل منطق و دانش» خود ایشا نرا«تو ل وترازو» می نماید .

من وامثال مرا چرندنویس میگوید و با بزرگواری خاصی‌که دارد میخواهد «راهنمایی» کند ولی وقتی‌که اثری ازخامه «توانای»خودش تراوش میکند آدم‌را ... میگیرد .

اوبگران بسیاری ازجوانان حق استادی(!) دارد بگردن آنهایی‌که ازخوب حرف زدنش فریب خورده اند، اوبراستی خوب حرف میزند خوب دلیل و مثال می‌آورد، خوب ارزیابی میکند امانه به‌این دلایل ونه‌به این امثال خودش توجهی دارد ونه عملا آدمی است‌که بتواند یك عیب ازهزار عیب خودرا بااینکه درکتاب ها خوانده ودردیگران دیده درخویشتن اصلاح کند وبداند. واین شخص کیست؟ بایدعرض‌کند وبداند. واین مشخصی نیست اگر شمادراطراف خود دقیق‌تر نظر اندازی کنید ازین تیپ آدم‌ها زیاد می‌بینید. مگر نکته جالب توجه اینست‌که کس تاحال به اینگونه اشخاص نگفته «بیار آنچه داری زمردی نشان» اینگونه آدم‌ها درمیدان عمل‌هم کاری ندارند جز توجیه‌بیکاری خودباحرافی‌و...

-۲۵-

چندروز قبل باجمعی ازرفقا درباره شعر گفتگویی داشتم باید عرض‌کنم‌که مخلص تان خیلی چیزهارا نمیداند ولی شعررا بکلی نمیداند، بهرحال چاره نبود جزاینکه دربحث شان شرکت کنم، ازجمله رفقادوتن آن‌بیشتر خودرا درشعر وشاعری واردد‌انسته از قرار معلوم پارچه های منظوم‌شان درجرایدومجلات به نشر رسیده.

دوست دیگرماکه خیلی ظریف است واز همین سبب نوشته های مرا مزخرف میگو ید آهسته بدون اینکه دیگران متوجه شوندبمن چشمکی زده کاغذی‌را ازجیب بیرون کرد ومقابل دیگران گذاشت. من‌ازاشاره اوفهمیدم که حتماً میخواهد رفیق آزاری کند ودونفر متشاعررا اندکی خمیرمایه بسازد. اوگفت:

ـ من یقین کامل دارم‌که این شعر بیدل‌را هیچکدام تان تاحال ندیده اید ولی‌این شعر بیدل ازجمله همان اشعار پیچیده وخطرناك اوست .

رفقای شاعرماکه شعررا خواندند ابتدا اندکی بفکر فرورفتند، من‌که درك کرده بودم موضوع ازچه قراراست گفتم :

ـ ها ... کدام شعر است .. بلی بلی.. من‌این شعر بیدل‌را دیده‌ام، مگر تنهاکسانیکه بیدل‌شناس هستند میتوانند بفهمند که این شعر شعر بیدل است یانه، زیرا درجمله اشعار بیدل این شعر ازقلم افتاده ونقل نشده‌است ومن این شعررابصورت تصادفی درجایی دیدم .

چون جدی حر فمیزدم‌آن‌دو نفر که نمی‌خواستند درشعر و شاعری بیخبر معرفی شوند هردو بیك آواز گفتند :

ـ ها ... این شعر باید حتماً شعر بیدل باشد .

من دردلم میخندیدم وفهمیده‌بودم که‌شعر مذکورراکه درحقیقت غیر ازشعر هرچیزدیگر بودخود آن دوست ظریف ماساخته وبچه هارا آزار میدهد. مطلع شعر چنین بود :

تاسحرگاهان بساط نورپاشی های ماه
پهن‌بود افتاده بودقوس‌قزح افتاده بود.

بعد یکی‌ازرفقای شاعرما قصیده (!) را تاآخر خواند ودرهربیتش دیگران واه واه میگفتند ومن‌هم واه واه میگفتم، بعد نوبت معنی کردن شعر فرارسید، ماگفتیم که چون درشعر وشاعری آنقدر واردنیستیم باید این شعررا فلانی و فلانی (رفقای شاعرما) معنی کنند .

افسوس درآن مجلس نبودید تامیدیدیدکه طفلك هاچه جان‌کنی داشتند و باچه خواری وزحمتی‌آن اشعار بی‌معنی را معنی میکردند ودرضمن ازپختگی کلام بیدل توصیف ها بعمل می‌آوردند، آخر چون مادوسه نفر دیگر که اصل موضوع‌را میدانستیم بیشتر ازین نتوانستیم خودرانگهداریم بصدای بلندخنده را سردادیم وآنوقت بودکه رفقای شاعر ما متوجه اشتباه خود شدند. ومن درهمان‌مجلس بیاد قصه دیگری افتادم، نمیدانم صنف‌هشت یانه بودم یکی ازهمصنفان ما گاهگاهی شعر میگفت وبه معلم ادبیات دری میداد تااصلاح کند ومعلم صاحب ما هم تامیتوانست درآن دستکاری میکرد، یك روزآن همصنفی مایك شعر حافظ را روی کاغذی یاد داشت کرده بود، وقتی معلم صاحب ماآنرا دید گفت :

ـ این شعر خودت است ؟

همصنفی ماکه حرف معلم را درست نشنیده بود گفت :

ـ بلی ازخودم است .

آنگاه معلم ما شروع کرد به‌اصلاح‌کردن آن شعر ودراخیر گفت :

ـ ببین به اثر رهنمایی‌من‌روز بروزشعرت خوبتر شده میرود .

مسلماً اگرمعلم مامی‌فهمیدکه آن شعرشعر حافظ است هرگز جرات نمیکرد طرف آن‌چپ نگاه کند، چه رسد به‌اینکه آنرا اصلاح (!) نماید .



بدون شرح

-۲۶-

وچون پیاله چای را بزمین گذاشتم آن مردگفت :

ـ ای شرمندوك دیدی‌که چه شد ؟

گفتم:

ـ نفهمیدم، منظورت چه باشد ؟

گفت :

ـ ای ژوندونیست جوان، مگر توهمین وضع‌را نمی‌خواستی وآرزو نداشتی ؟ ... بارها خوانده بودم که بخاطر سوء استفاده ازموتر های سرکاری قلمفرسایی کردی .

گفتم :

ـ بلی بیاد دارم واکنون می‌بینم که آرزویم برآورده شد .

آن مرد لبخندی زده گفت :

ـ ای شرمندوك، بعد ازین آقازادگان‌وناز پروردگان درموتر های الف برپیاده گردان نازونخره نفروشد ودیگر موتر الف بی‌بی ... جان وبی‌بی ... جان را تاآرایشگاه وسرای لیلامی نبرد، موتر سرکاری‌را پسر شانزده ساله فلان آمر اینسو وآنسو ندواند .

گفتم :

ـ بلی، تاابد دنیا بکام سوء استفاده کنندگان نچرخد .

گفت :

ـ سالانه لك‌ها افغانی ازبودجه هروزارت بمصرف روغنیات وترمیم موتر های بی‌زبان سرکاری رسیدی، واین موترها گاهی‌درپغمان وگاهی در لغمان به اقتضای موسم دوانیده شدی مگر حال بنگرکه شبانگاه چگونه‌موترها نفس راحتی کشیده پیشروی وزارت‌خانه ها استراحت می‌نمایند تابرای کار فردا تجدید انرژی وذخیره تیل نمایند .

ـ حالا بسیاری ازکار های ناشد که‌ناشد بودنش بعلت کم پولی‌بود بااستفاده ازین صرفه جویی به‌کارهای شدنی مبدل میگردد خندید وگفت :

حال تماشایی است قیافه هایی‌که درین موترهابه ناحق لم میدادند وترکاری وگوشت را ازبازار بااین موترها خریده به خانه‌حمل میکردند ودرشب نشینی های شان دریور بیچاره تانصف های شب درمیان موتر دم دروازه فلان آقا منتظر می‌ماند .

زهره زن بادیه نشین پس ازقتل‌شوهرش با دو دختر خود بشهرمی آید ودوسال بعد آن شهرشوم‌را ترك میگوید . دختر کلانش هنادی توسط ناصر ، ما مایش‌بقتل‌میرسد . آ منه دختر کوچك مدتی‌بعد از خانه پدری میگریزد ودوباره بشهر بخانهٔ مامور مرکزکه سابقا در آنجا کار میکرد پناهنده میشودومیخواهد از انجنیر جوانی کـه‌خواهرش را به آن سر نوشت‌شوم‌کشانده انتقام بکشد و برای این منظور مراسم نامزدی خدیجه دختر مامور راباوی بهم میزنند و خودرا در خانهٔ فامیل ثرو تمندی بحیث‌خادمه استخدام میگردد و در صدد آن می افتد تا بهر وسیله ای ممکن‌باشد ، بمنزل انجنیر مذکـور راه‌بیابد و پلان خودرا عملی سازد .

آهنگ شباویز

«آمنه، فردا خواهی دانست‌که چه کاری انتظارت را میکشد ، فردا بکاری گماشته خواهی شد که‌کاملا اسباب رضایت رافراهم خواهـد ساخت وپیش از آن هیچگاه‌بکاری نظیر آن دست نزده ای.

منزل مامور را بخاطـر نـیاور ، وخانه ای را هم که احمقانه در آن مرتکب این گناه بزرگ شـــدی فراموش کن. تو دیگر به کاری راحت خواهی پرداخت. کاری که سود زیاد، نعمـت های فـراوان، برایت خواهد آورد ... آری کـار خواهی کرد... کار خواهی کرد و خوشبخت خواهی شد. ایکاش من بجای تو میبودم‌و میتوانستم بـسن کنونی تو برسم. بلی، کار خواهی کرد و خـوشبخت خواهی شد ؟

زنو به هنگامیکه این سخنان را بمن میگفت سخـت بیقـرار بـود، شادمانیش حدود نداشت ، واز فرط خوشی حرکاتی آمیخته با رقص و جست وخیز ومملو ازجدیت وهزل انجام میداد. حرکاتی‌کـــه گاهی با دست و گاهی با روی‌وگاهی باتمام عضلات بدن صورت میگرفت این حرکات بجنون و اختلاط مزاج بیشتر شباهت‌داشت تابا خوشی و مسرتی که از یك انسان عادی ظاهر میگردد.

زنوبه بدون آنکه بتواند با ایـن جست و خیز و اظهار جنون آمیز خوشی خود اکتفا نماید، خود را برمن افکند و غرق بوسه ام‌ساخت واز دستانم گرفته بپا استاده ام کردو رقصم دادو بسر غتې گرد اطاق دورم داد تاحدیکه هردو ی‌ما روی فرش افتادیم . او در جریان تمام حرکات شگفت انگیز بهمـــن اجازه نداد حتی کلمه ای هم بزبان آورم و حرکتی باراده خود انجام دهم. او کاملا بیك دیوانه ای‌مبدل شده و اطاق حیثیت میدانی رابرای حرکات دیوانه وار او اختیار کرده بود، فقط زمانی آرامش خـود را باز یافت که دچار سر گیچه شد و بامن روی صحن اطاق افتاد.

توانست هشیارانه حرف بـزند ومن توانستم که سـخنانشــ را بشنوم وبه مطلبش پی ببرم، بقرار گفتهٔ او دنجنیربخدمتگذاری احتیاج دارد وازوی خواسته است تادرین مورد کمك‌نمایدودر جستجوی‌خادمی برایدودر برابر معرفی او پاداشی نیکو در اختیارش خواهد گذاشت اوهم بخاطر من وهم بخـاطـر خودش غرق نشاط و مسرت بود : چه خدمهٔ شایسته‌ای که یکی بـعد دیگر باین جوان تقدیم نمـود و در مقابل هر کدام چه اجر و پاداشی که از وی تقاضا کرده است! امـا هیچگاه نتوانسته بود دختری‌نظیر من برای او تقدیم بدارد ، دختری مانند من زیباروی ، موزون قـد ، خردمند ، چیره دست درکار، وآشنا بروحیات ونیاز مندیهای جوانان آسوده حال . بنابر آن بدون‌کمترین تردید در بدل این کار دو چندان اجر خواهد گرفت و من نیزبنوبهٔ خود در آن منزل زیبای قشنگ ودر خدمت آن جوان توانگر مرفه که‌به تنهایی در منزل زیست مینماید ، از سعادت و آرامش برخـور دار خواهم شد . در تحت امر و نـهی بانویی که مافوق من قرار داشته باشد قرار نـخواهـم گـرفت و خدمتگذاران منزل با من‌سرپرخاش نخواهند گذاشت .

در آنجا به تنهایی حکمروای مطلق العنان منزل او خواهم بـود ودر صورتیکه دوستش بدارم ، ملك دلشس رانیزتحت‌سلطهٔ خویش قرار خواهم داد ، زیرا دریچهٔ قلب او برای‌کسیکه‌بتواندرمز گشودنش را بیابد باز خواهد شد ودر تحت فرمانش قرار خواهد گرفت .

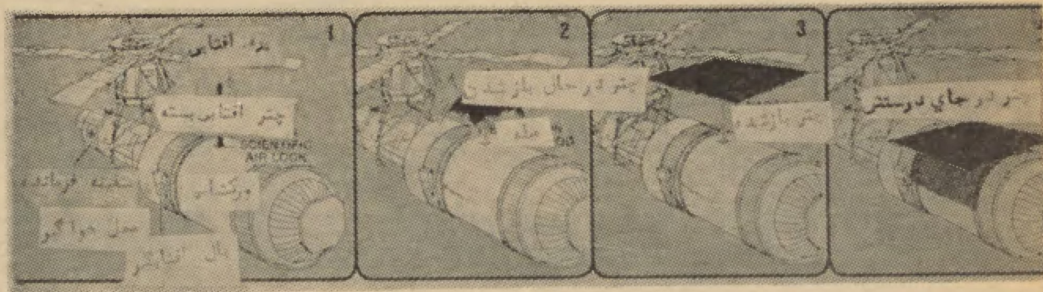
باگفتن این جملات نفسی عمیق کشید و خنده ای بلند سر داد و خودرا بار دیگر رویم افکند وبشدت در آغوشم کشید و گفت :

من اکنون سخت مسرورم ودر عین زمان نسبت بتو حسدمیورزم مسرتم ازین جهت است که‌دوستت میدارم و حسد ازین جهت می برم که آرزو مینمایم تا کاش خـودم بجای تو میبودم و بر نعمت هـای کم نظیر این خانه دست‌می‌یافتم .

من سخنانش را میشنوم‌وبرویش تبسم میکنم و بلطف و مهربانی مقابله مینمایم ، امابرایش نمی‌گویم که من خودم برای برآورده شدن



بقیه درصفحه ۵۸



درتصویر مراحل مختلف باز شدن چتررامی بینیم .

هیات نجات آزمایشگاه فضایی

زمانیکه برای اولین باروقت نان چاشت برای کارکنان آزمایشگاه فضایی رسید وضع درپایگاه فضایی کنیدی ناآرام مینمود . ناسا تصمیم گرفت تاهیأتی رابه منظورنجات پروژه آزمایشگاه که ۲٫۶ بیلیون دالــرارزش دارد بفرستند . ولی آنان نمی دانستند که هنــوز خطرات دیگری آزمایشگاه فضایی راتهدیــد می نماید .

فقط هفت ساعت بعدازپرواز، سفینه‌فرمانده به‌آزمایشگاه نزدیك شد .

اول فضانوردان مذبوحانه تلاش نمودند تا پره های آفتابی صدمه دیده لابراتوار را باز کنند . بعدپس ازتلاش های مداوم فضانوردان موفق نشدند که به آزمایشگاه فضایی لنگر اندازند . بالاخره آنان سفینه فرمانده راپس از مانورهای زیادی به مشکل لنگر انداخت . سپس فضانوردان زله وخسته سفینه را توقف دادند تاچند ساعتی بخوانند .

صبح، برای ورود به آزمایشگاه تــلاش کردند .

سپس اولین فرمان ازناسا صادر شــد . تاچترآفتابی راپهن نمایند، تاازشدت گرمای زیادکه نتیجه کارنکردن درست دستگاه سرد کننده آزمایشگاه بود بکاهند .

درصورت پهن شدن چترآفتابی فضانوردان میتوانستند تابه‌صورت‌آرام روی‌نقاط خرابشده کارکنند ودرغیرآن این کاربکلی عملی نبود .

اولین اقدام فضانوردان این بود تا یــك آله چتری مانندی راکه روی پایه ۲۱ فتــی نصب شده بود بیرون بکشند . فضــانوردان مجبور بودند تااین پابه راازسوراخ ۲۵ر۱۸انچی بیرون کشیده وچتر ۲۲در ۲۵ فتی راپهــن بسازند . بعدمیبایست که چتربه پایین کشیده شده وازخود آزمایشگاه فقط چندانچ فاصلــه داشته باشد .

این ماموریت ابتدایی می توانست زمینه‌را برای نجات سکای‌لب آماده سازد .

درمدت ۱۱روز، آزمایشگاه فضایی ازبحرانی به بحران دیگرداخل شد .

درهوستون مرکز فضایی سعی بعمل می‌آمد تامشکل رابزودی حل نمایند ولی متاسفانــه باحل یك مشکل درد سردیگری پیدا میشد . مشکل اساسی هم چنان باقی بود وآن اینکه «چگونه‌حرارت داخل آزمایشگاه‌کنترول‌شود؟» مشکل دیگرکمبود انرژی لازم بودکه ازخراب شدن پره های آفتابی بمیان آمده بود .

مشل کمبود انرژی رامی توانستند ازطریق سفینه فرمانده رفع نمایند .

درهنتسویل پتکونارد، ژوزف کــاروین و پاول وپتنریك سلسله تطبیقات انجام دادند تاآمادگی بیشتربرای حل مشکلات بیابند.برای اینکه درسر های دیگری بوجود نیاید . آنان به همه وسایل ازقبیل لباس بیرون، مخزن‌های آب وبتری های آفتابی مجهزشدند . در شروع هفته انجنیران سعی نمودند تاطریقه جــدیدی برای کنترول درجه حرارت داخل آزمایشگاه فضایی بدست آوردند . برعــلاوه در داخل آزمایشگاه بخاطر درجه حرارت زیاد،گازهای زهرآگین چون کاربن مونواکساید، تــولــن ـ دیسکونادو هایدروژن سیانایدپراگنده شــده بود .

خطر .

برای رفع این نقایص کنترول کنندگان به هیأت یك‌سلسله فرمان های‌برای تخلیه‌کابین انجام داده وتصمیم گرفتند تافضانوردان رابا ماسك ضد گاز مجهزنموده ووسایلی را برای خنثی کردن اثرهای گاز زهرآگین بکاربرند.

ولی هنوز ضربه اساسی درپشت پرده بود. دروسط هفته، دانشمندان فهمیدند که مانورهای اولیه‌برای نگهداری آزمایشگاه ازاثرنورمستقیم آفتاب آنچنان سایه‌یی رابوجود آوردکه آبهای داخل نل به‌یخ زدن شروع‌نموده وخطرترکیدن آنهامیرفت . این امرفضانــوردان رابــه آن واداشت تادست به مانوورهای زده سکای لب راطوری تنظیم نمایند تاحرارت داخلی تنظیــم شود .

همچنان وضــع خــراب می‌شد . انجنیران درزمین مجبور شدند تاوسایل جدیدی رابرای هیأت نجات آماده بسازند .

ترس ها :

همچنانکه فضانوردان برای نجات آزمایشگاه تلاش کرده وبه سختی کارمی کردند دکتوران درهوستون راترس شدید فراگرفته بود .

برای‌ناسا روز های بحران ، زمــان‌آزمون بزرگ بود. اگرنجات آزمایشگاه به عــدم پیروزی منجرمی‌شدکانگرس تمام‌پول مصارف تحقیقات فضایی رابندمیکرد . ولی خوشبختانه فضانوردان با تلاش فراوان تــوانستند تــا آزمایشگاه راازخطــر متلاشی شدن نجــات دهند .



فضانوردان پس‌از ترمیم سکای‌لب مشغول‌جمع آوری چتر هستند .

ترمیم‌کننده نسخه‌های خطی

دستگاه اکتشفی پوهنتون هبریوبه تازگی دست به ساختن ماشینی زده است‌که به آن میتوان کتب قدیمی ونسخه های خطی‌گذشته راترمیم نموده وازخراب شدن‌جلوگیری نمود.

دراول آثارگرانبهاپاك ساخته شده، روی پرده ابریشمی درداخل ماشین‌گذاشته‌میشود.

بعدفبرکاغذ واضافــه میشود وماشین بکــار می افتد . طی چندقیقه ، ماشین به صورت اتومات کاغذ راطوری تنظیم می کند که محل هاپاره شده وسوراخ هابه همان اندازه قبلی مطابق اصل پرکند .

بالاخره ماشین آب بکاررفته راکاملا خشك می نماید . به این وسیله حتی میتوان توته های کاغذ رادوباره باهم چسپانده وبه‌حالت اول برگردانیم .

اختراع های جدید

برج کنترول

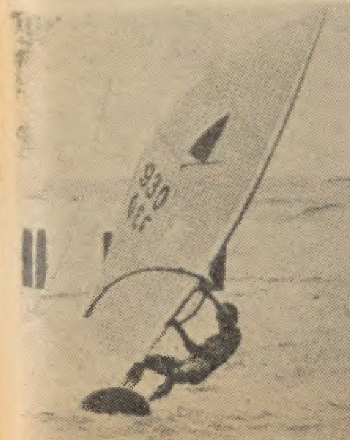
صاحبان صنایع ایــر ویسیون ازمونترال کانادا به تازگی دست به ساختمان برج‌کنترول ترافیك زده‌اند که‌می‌تواند بروی‌یك موترلاری جای بگیرد .

این برج میتواند تا۲٦ فت ارتفاع گرفته‌و توسط لاری آن‌را می‌توان به‌جای هایی‌که مورد نظراست انتقال داد . این وسیله بیشتر در حالات اضطراری مانند سیلاب ، زلزله و غیره بکار گرفته شده وتا اندازهٔ میتواند کاربرج رهنمای طیاره رانیز بدهد . قیمت این برج در حدود ۱۵۰٫۰۰۰ دالر تخمین شده‌است .



زورق بادپیما

یك‌نوع زورق برای مسابقه کشتی رانــی که‌ترکیبی از باد بان موج‌گیر و کشتی کوچك است از طرف‌کمپنی ویند سرفینك در سانــ فرانسیسکو ساخته شده است . این زورق راکه باد پیما نام گذارده اند دارای بادبــان ۱۲فت بوده وپهنای زورق آن ۲فت است‌بادبان آن طوری نصب شدی که زورق ران میتواند بدلخواه خود وحسب وزش باد آن راتنظیــم کند . به‌ادعای کمپنی این بــاد بان کــه از پلاستیك پوقانه‌ئی ساخته شده میتواند تا ۲۰میل در ساعت سرعت بگیرد . وزن این زورق فقط ٦۰ پــوند است در حالیــکه فقط باد بان آن ٤۰ پوند وزن دارد . قیمت این زورق ۳٦۵ دالر میباشد .



پیش از آنکه به طبیب برسید

اگر پارچه غذا در گلوی شما گیر کند

بعضا در و قت صر ف غذا حالتی برای یك شخص رخ مید هد که غذا در راه گلون بند شده و شخص را دچار تکلیف زیادی میسا زد. این حادثه نزد بزر گان واطفال رخداده میتواند درخانواده هاعموما عادت براین است که بمجرد و قوع حادثه یکی از اعضای فامیل برای اینکه تکلیف‌شخص را رفع ساخته‌باشند بادست به پشت او میزنند درحالیکه باید ملتفت باشند که این کار شان عوض اینکه کمکی به شخصی مورد نظر نماید خطراتی را برایش بار میاورد ـ زیرا در نتیجه این عمل امکان آن میرود که پارچه از غذا بداخل شش ها گردیده‌وخطرات زیادی بار بیاورد .

وقتی شخصی از اعضای فا میل شما باین تکلیف دچار شد بدون اینکه به پشت اوبزنید ویاکاردیگری نظیر آنرا انجام دهید بهتر است مریض را چند لحظه بحال خودش بگذارید تا نفس براحت کشیده و بصورت راحت سرفه نماید . سرفه کردن بهترین‌وسیله‌است که‌بواسطه آن پارچه غذا از گلو، جائیکه بند مانده جدا میگردد و اگر متوجه شدید که حالت او بهتر نشد درآن صورت دهان مریض را باز کرده وانگشت خویش را که پاك باشد بگلویش داخل نموده وپارچه غذایی را که در گلویش بند مانده بکشید واگر امکان آن نبودکه غذا را از گلویش بیرون کنید در آنصورت با همان انگشت‌خویش که درگلویش فرو برده اید پارچه غذا را بسو ی معده برهانید تا جای خودرا تغیر داده داخل معده گردد. واگر این‌کار شما نتیجه مطلوب نداد درآن‌صورت مریض را رو بروی زمین خوابانیده وآهسته آهسته به پشتش بزنید .

اگر کودك شما باین عارضه دچار شد در آنصورت بدون اینکه عمل متذکره را انجام دهید پا های طفل‌را بلند کرده وسرش را بزمین قرار دهید ولحظه صبر کنید تا طفل‌سرفه نماید آنوقت پارچه غذاکه درگلویش بند مانده است پائین میاید .



نقش شیر گاو در مرگ اطفال

تا بحال برای مر گها ی ناگهانی اطفال توضیح رضایت بخشی نیافته بودند وفکر می شد که مرگ در اثر کمبود آکسیجن رو ی مید هد . اکنون دو طبیب جمهور یت اتحاد آلما ن پس از تحقیقات فراوا ن‌باین نتیجه رسیده اند که در مرگ ناگهانی اطفا ل حساسیت آنان در برابر شیرگا و نقش موثری بازی میکند . د ر اتو پسی اینگو نه اطفال ـطبیبا ن متذکره متوجه تحولات شدید ی در ریه هاشده اند . این آسیبها ی ریوی عبار ت از انسداد شا خه‌های نازك ریه می‌باشند که در اغلب آنها بلغمهائی بچشم میخو رند . در نتیجه این انسدادها قابلیت جذب آکسیجن تقلیل میبا بد تا اینکه بالاخره مانع تنفس شده و موجب مرگ میگر دد .

البته اینگو نه تحو لات ریو ی‌در بیماریهای سر ما خورد گی نیـز روی مید هد ولی دربسیار ی ازشیر خوران ناشی از قبو لی مواد درریه میباشد مثلا در قسمتهای مسدو د ریه ها وجود اجسا م مر کب‌ازذرات کوچك چربی باثبات رسیده است . طبیبان احتمال میدهند که هنگا م غذا دادن‌بطفل در خواب مقدار کمی از غذا به گلو بر میگر دد ووا رد نای میشود بدون‌اینکه‌دراثر سرفه خارج شود وذرات پرو تینی شاخه های نازك ریه ر امسدود میسازند بعلاوه اورگا نیسم طفل در صد د حمله به پروتوئین بر می آیدواجسام دفاعی میسازد .بدنبا ل بر خور د چند بار با پروتوئین شیر عکس‌ـ العمل های الرژيك شدید بو جو د می آید که موجب شو ك میگر دد. البته درهمه موارد ،درمواردعدیده در اثر ورود مکرر مقاد یر اندك‌غذا به ریه اختلا لات اضا فی پیش‌می آید مثلاسر ما خورد گی که قـابل دفع وجبرا ن نبوده است . چو ن بدن طفل در سال اول زند گی‌بسیار ضعیف است ـ از جمله قلب او نمی تواند متحمل فشاری‌گردد وگرو پ های سرخ‌خون او اندك است انسداد حتی قسمت های کو چکی از ریـه هایش میتواند عواقب وحشتنا کی ببار آورد .

برای جلوگیری ازاینگونه رویداد ها دکتورا ن طب رعایت حد اعلای صحت اطفال راتوصیه مینمایند ا ز آنجمله تغذیه با شیر مادر تاوقتی که ممکن‌باشد .

(د . آ . د)

طبیب ژوندون مشوره میدهد

علت ریختن موی سر چیست ؟

حبیب الله از شهر آراء

ریختن موی سر علل زیا دی دارد که باین مختصر نمی گنجد .بهتر است شما بدکتور جلدی مرا جعه کنید تاعلت را در یابد وبتداو ی تان بپر دازد .

• • • •

طفلم دروقت غذا پی‌درپی‌تقاضا نوشید ن آب می کند آیا کدام‌ضرری ندارد ؟

ح ، ص از شیرشاه مینه

بعضی‌ازمادران فکر میکنند که اگر طفل‌دراثنای غذا آب‌بنوشداشتهایش خراب میشود در حالیکه این اطفا ل بنابر اینکه مقدار ، آهن وجو دشان کم است لذا مقدار بیشتر آب را تقاضا دارند . پس لازم است باین نوع اطفا ل دربین‌غذا آب داده شود وبهتراست عوض آب چای سرد را که چند قطره لیمو در آن‌اندا خته شده باشد بدهید . تا با اشتها ی کامل غذا بخورد .

اگر طفل شما از اندازه عا د ی زیادتر آب مینو شد در آنصور ت بهتر است اورا به طبیب معا لـج ببرید تابشما مشوره دهد. زیـرا نوشید ن مقدار زیاد آب دلا لـت به کدام مریضی دروجود طـفل شما میکند که باید هر چه زود تـر تداوی گردد.



و قتیکه خریدار کاغذ تشناب، آدم شکاکی باشد !

مردی با نقاب بقه

تا ینجای داستان:

گفته مامور ورزیده پولیس که‌پس ازتب‌و تلاش دوساله توا نسته بود به‌سازمان بقه‌ها راه یابدبه اثر یك اشتباه کو چکش کشته شـد .

اکنون الك به‌تشویق‌دیك گاردون در پی جمع آوری‌معلو مات راجع به شغل اصلی جان بنت و اتحا دیه ما تیلند برآمده است.الك درنزدیك دفتر سکا تلند یارد بامرد مر موزی

مواجه‌میشودکه شغل‌فروشندگی‌دادر

نشان بدهید !

آنمرد بدون تاخیر اجازه نا مه ایرا که از طرف پولیس صا در شده بودبه الك نشان‌داد . اومطابق لایسنس اجازه‌داشت دست‌فروشی کند. لایسنس بنا م«جا سو برودو» ترتیب یافته بود ودر صحـت آن تردیدی وجود نداشت .

الك گفت : «شما از جور جیـا نیستید . اما عیبی ندارد . شا ید از ها مپ شایر یا ماسا چو ست بیا یید .

مرد با لحن کرختی پاسخ داد:به صورت دقیق از کنکتیکو می آیـم اما در جور جیا زندگی کرده ام.شما به زنجیر کلید ضرورت ندارید،»در نگا هش آثاری از شو خی پیدابود.

ـنه. من هیچ چیزی‌قابل پنهان‌کردن ندارم وبنا بر این هیچو قت با خود کلید نمی گردانم . الك به دنبـال حرفهایش به اشیای دا خل تبنگ نظر اندا خت و گفت : «این محـل جای منا سب نیست که بــرای فروشند گی انتخاب کرده اید .»

مرد فروشنده در جواب اظهـار داشت :میدانم آقای الك! به د فتر اسکا تلند یارد نباید بسیا رنز دیك شد. »

ـ«شما از کجا مرامی شنا سید ؟»

مرد فرو شنده بدون ا حسا سـ‌ـ پشیمانی اضافه کرد: «اکثر مـرد م شما را می شنا سند همین طـور نیست ؟ »

الك متوجهٔ بوتهای کری بلنـد فرو شنده شده‌سرتاقدمش رااز‌نظر گذشتا ند و سر خود را تکا نداده از مقابل او رد شد ..

فروشنده مامور پولیس را تـا جا یی با چشم تعقیب کرد که از نظر نا پدید شد و آنگاه دستمال مرطوب رادوباره به‌روی سـا مـا ن روی تبنگ هموار کرده گوشه های آنرا محکم بست وبهمان سمتـی حرکت کرد که الك رفته بود .

وقتی رای بنت از عمارت مایتلد بیر ون آ مد تابرای خور دن نا ن چاشت برود مردی را دیـد که ذر گوشه پیاده رو ایستاده است نگاه تندی بصور تش اندا خت امـا نتوا نست الك را بشنا سد و گمان هم نمی برد که از طرف کسی‌تعقیب شود . در مهما نخا نه کوچك سر کوچه رای وفیلو جانسن نان‌چاشت سادهٔ شانرا صرف می کردند کسی که‌در تعقیب رای بودمیز مقا بـل را انتخاب کـــرد . رای‌کنار جانسون نشسته اظها ر دا شت :«ا یــن شیطان‌پیراز معاشات ما کارگران‌بنام اعانه ده فیصد را وضع میکند ا ول از معاشی من شروع میکند و روز نامه‌هافردا سرصبح خبرش رانشر میکنند که مایتلند مبلغ پنجصدپوند استر لنگ مثلاً بکلنیك فورد اعانه داده است .جانسون در جواب رای گفت :

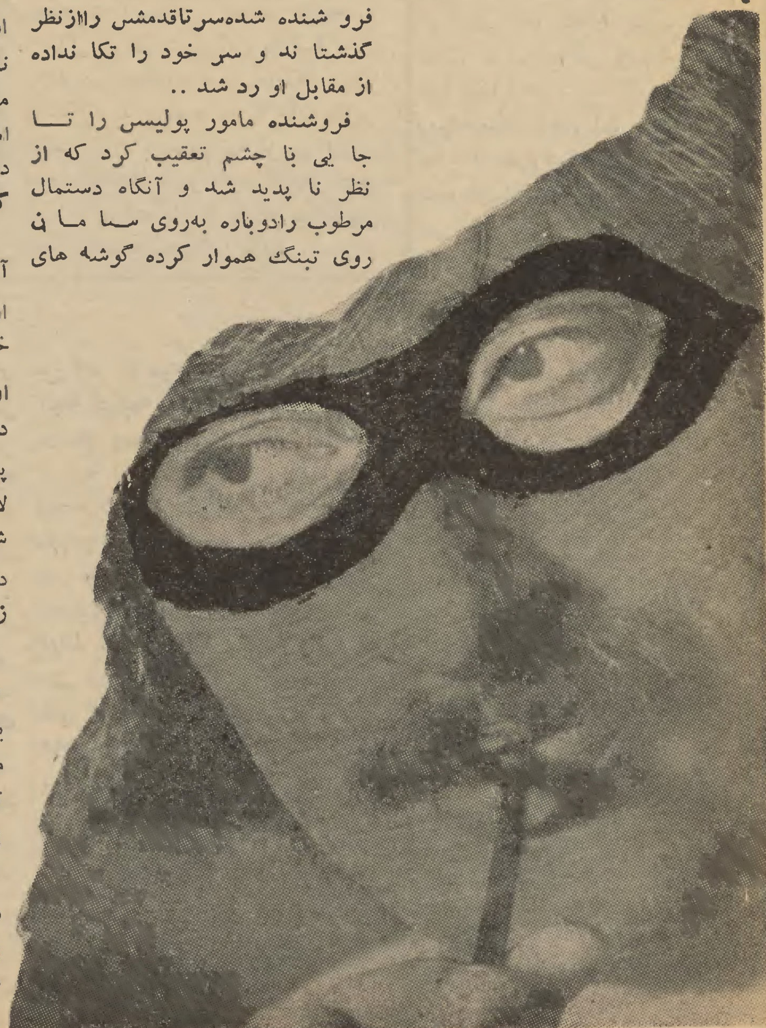
او یکمرد خیر خواه است امـا آنچه به وضع ده فیصد معاشا ت ارتباط می گیرد ، شاید او مـی خواهد ازشر شما خودش‌را برهاند او چه کمکی می تواند بکند ؟تجارت در حال رکود است و بازار ها ی پولی بی موازنه تر از هر وقتـی لابد پیر مرد عقیده دارد که وجـود شما به نحوی زاید است . امارای درصورتیکه شما صفحه ا یـد ه آل زندگی را فرا موش کنید ... !

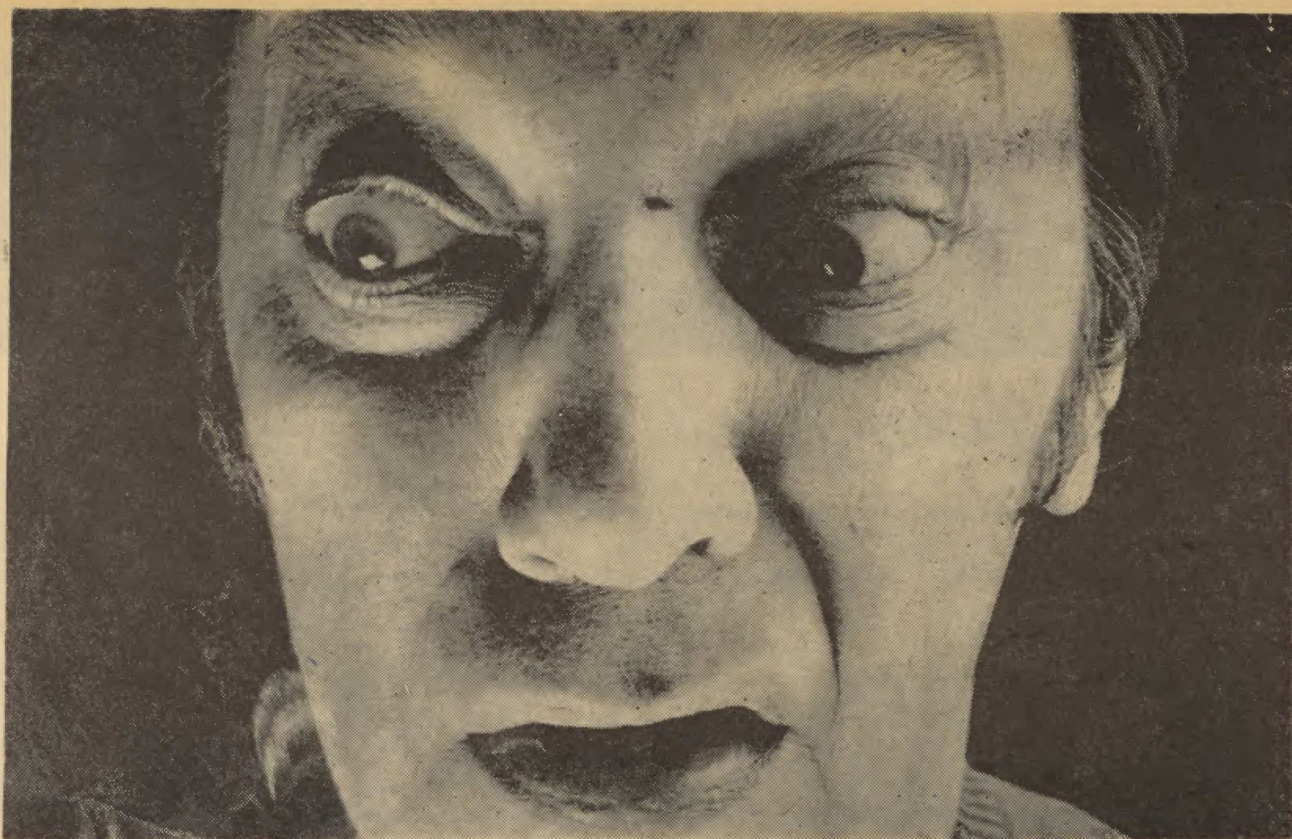
رای جوان بینی خود را کش‌کرد در حالیکه‌رنگ‌صورتش سرخ‌شده بود جواب‌داد: «صفحه‌ایدال زندگی؟ من کمترین معاش را میگیرم وفیلو تو میدانی که من به پول بیشتـر احتیاج دارم ».

«اگر من مثل تو فکر می کردم‌یقینا دیوانه میشدم ویا لا اقل یك جانی بزرگ از من سا خته میشد .معاش من هم پنجاه فیصد بیشتر از شما نمی باشد اما باز هم این پیر مرد صد ها هزار پول خود را بالای من اعتبار میکند . هنر خوشبخت‌زیستن درین است که احتیا جات خود را به صفر باید تقلیل داد و آنگاهست که‌آد مهمیشه پول بیشتـر مـی داشته باشد . خواهر شما در چه حال است ؟»

رای با بی تفاوتی پاسـخ داد: تشکر خوب است . ایلا هم عیـن عقیده شما را دارد . کار بسیـار ساده است که‌آد مشکلات وغمهای دگران را فیلسوفا نه قضاوت کند درین لحظه رای متو جه مردی شدکه درمیز مقابل شان نشست واز فیلو پرسید «این مرد عجیب کیسـت؟» فیلوکه‌قو هٔدیدش بفاصله‌های دورتر کمی‌ضعیف بودعینك خودرا به چشم گذاشت ودر جوابش گفت :

«او الك از ماموران اسکا تلنـد یارد است»فیلو پس ازین توضیـح بطرف تازه وارد خندید .این تجدید آشنا یی بود و در عین زمان باعث نا راحتی و خشم را ی بنت شـد فیلو، مامور پو لیسی رابه میزخود دعوت کرد و بمعرفی هر دو طرف پر داخت : «دوست من آقای بنت...





واینهاهم آقای الك کمیسر پولیس. الك حرف فیلو را تصحیح کرد: بهتر است سرجنت بگویید زیرا من همیشه درمواقع ترفیع بد شانس بوده ام. نمی‌دانم آدمی که می تواند به آسانی مشت دزدان را باز کند چرا حتما بداند خارج واشنگتن در کدام سال تولد یافته ویا ناپلیون بناپارت به کدام تاریخ مرده است چه ضرورتی به حافظه سپردن تاریخ و سنوات دارد ؟

هیچ نمی فهمی چرا از من می خواهند تاریخ تولد و مرگ مردم را به خاطر بسپرم شما آقای بنت همیشه در همین هوتل غذای تانرا صرف می کنید » .

رای با سر اشاره کرد .
الك به صحبتش ادامه داد :«تصور میکنم پدر شما آقای جان بنت را هم می شناسم ...

رای متردد انه از جایش برخاسته نسبت کمی وقت معذرت خواست وآندو را تنها گذاشته از هوتل خارج شد .
الك به فیلو گفت : «جوان مقبولی است» ولی تا وقتی رای بنت هوتل را ترك کرد از پشت سر اورا میدید.
الك همراه جانسون به طرف دفتر روان شد ووقتی آنها به شعبه بانك اتحادیه مایتلند نزدیك شدند دفعتا جانسون ضمن تشریح دلچسپ فلسفه اش ازصحبت باز ایستادو قدمهای را تیزتر ساخت الك در پیاده رو خیابان مقابل خود رای بنت ودر کنار او سیمای لاغر دختری رادید. آندختر پشتش را بطرف آندو مرد بر گرداند اما الك فورا متوجه شد که او کسی جز ایلابنت نبوده و پیش از آنروز دو مرتبه ایلا بنت رادیده بودو استعداد نهادی برای شناخت مردم حتی از پشت سر داشت وقتی جانسون به طرف آنها رفت ایلا با اشاره دلپذیری به او سلام کرد .

قیافه خوشحال جانسون به سرخی گراییدو باسرعت زایدالوصفی اظهار داشت . مادموازل بنت دیدن شما برای من یك سعادت غیر منتظره است »
الك متوجه شد که جانسون با چه حرارتی دست داد .
ایلا بنت اظهار داشت . امروز اصلا نمی خواستم به شهر بیایم اما پدرم باز هم به یکی از تفریحات خودرفت و بسیار خنده آوراست که اگر از حرکت دو ساعت پیشتر ترنی که پدرم باآن مسافرت کرده مطمئن نمی بودم حال قسم میخوردم که او را در یك موتر سرویس دیده ام جانسون کمی غیر ماهرانه به معرفی پرداخت :
«دوست من آقای الك ».

الك اظهار داشت: مادموازل بنت خوشحالم که با شما معرفی شدم.

رای خدا حافظی کردو پیش از اینکه حرکت کند ایلا چیزی در گوشش گفت .

الك دید که پسر جوان چگونه پشیانی اش را ترش کرد. و با صدای نسبتة بلند که کمیسر هم همشنید جواب داد: نه، نه من دیگر ناوقت برنمی گردم سپس کلاهش را بسر گذاشت واز آنجا دور شد

ایلا با حرکت دادن گوشه لبش که ناراحتی ویرا میرساند رفتن برادرش را تعقیب کرده سپس بافیلو دست داد وباخم کردن سراز الك خدا حافظی نموده حرکت کرد .
فیلو از الك پرسید شما قبلا هم ایلابنت را می شناختید ؟

بسیار سطحی می شناختم و تقریبا همه مردم را بصورت سطحی می شناسم .مردمان خوب و خراب همه را. وهر قدر یك آدم خوبتر باشد، همانقدر کمتر او را می شناسم .خوب خدا حافظتان

وقتی جانسون از زینه های عمارت مایتلند بالا رفت الك بدون هدف به راه روان شد. جاده را قطع کرده ایستاد تا برای خودش سگرتی روشن کند ساعت چار بود و یك تکسی به مقابل دروازه مایتلند منتظر کسی بود هنوز چند دقیقه سپری نشده بود که الك متوجه بیرون آمدن مایتلند پیر شد او عجله داشت نه بطرف راست و نه بسمت چپ می دید الك با دلچسپی خاصی اورا نگاه کرد الك این مرد را صرف از طریق دیدن می‌شناخت و یکی دوبار هم با اودر دفترش بخاطر یکی دو فقره سرقت خانمهای که نزدشس کار می کردند ملاقات کرده بود.

«باقی‌دارد»

از دنیای جوانان

محصلین در آلمان

گابریلا تو است که دریك صومعه **ترتیب شده باعضای خانواده ا ش** در برلین زندگی میکند پیش ازآنکه **به تحصیل خود ادامه دهد به حیث** مو دل عکاسی در نیویارك کار می کرد اما دفعتاً تصمیم گر فت به تحصیل ادامه دهد وهم همان بودکه در رشته مهندسی تعمیرات به تحصیل پر داخته سر انجام پس از **توفیق دو رشته مورد نظر اکنو ن** سمت معلمی را دارد .



گابربلاتر است زمانیکه بحیث یك مودل عکاسی کار میکرد

وحالا گابر بلاتراست سمت معلمی‌را دارد.

پو هنمل غلام جیلانی یفتلی

فکر کردن چیست و چگونه انجام می یابد؟

انسان در هر جائی که باشدودر هر مو قعیتی که قرار بگیردخواسته وناخواسته وعمدا ویا بدون ارا د ه

به تفکر کشانیده میشود .زما نیکه ما بیکار می ما نیم وبا صطلاح‌چرتی میشویم ، هنگا میکه می خوا هیم تصمیم بگیریم وبا لای مغز خودفشار آورده **راه‌های مختلفهٔ حل‌یك پرا لم**

ومشکل را جستجو کنیم، و وقتیکه ارا ده‌می کنیم‌چیزی‌بنویسیم ،شعری **بسرائیم ،ویا پلان یك مهما نی** را طرح بنما ییم در حقیقت در همه این حالات فکر میکنیم . فکر کرد ن

عبارت از آن عملیه دماغ است که‌در آن مفا هیم و نظرا ت‌مربوط ، بر اساس یك احتیا ج پدید آمده و به جهت رفع و اقناع آن به حر کت‌می افتد . وچنا نکه می بینیم فکر کردن دارای انواع واقسام مختلف میباشد فکر کردن ممکن است فقط بایـن منظور صورت بگیرد که لحظه‌محظوظ شویم ویا این امکا ن‌وجود دارد که برای حل یك مشکل عمده به تفکر بگرا ییم .

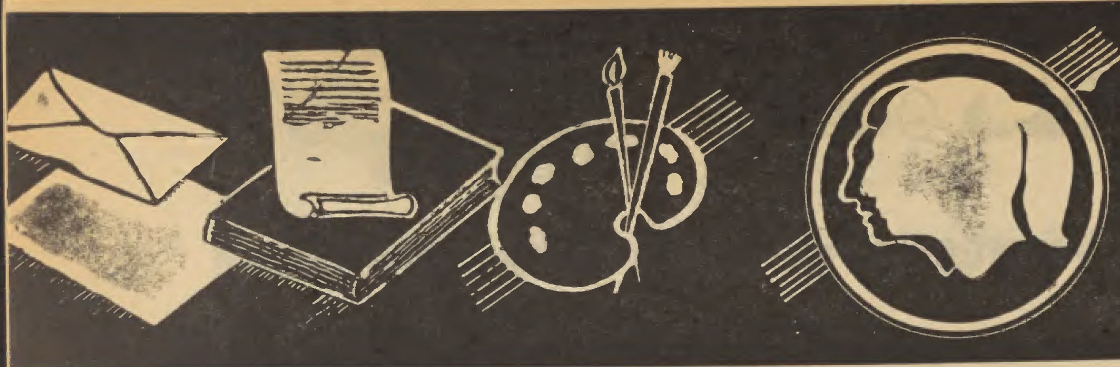
فکر بهتر مقصد و هر علتی که باشد در زند گی عادی انسان تاثیر خود را بجا م ی‌گذارد زیرا در عملیه فکر کردن غیرازاینکه وقت وانررژی انسان به مصرف میرسد سمت و **حرکت همه فعالیتها حیاتی ما نیز** از طریق فکر کردن تعیین ورو براه میگردد .

(باقیدارد)

از عظیم نیازی

لوای جمهوری

طلوع صبح سعاد ت ندای جمهوری
شنیده‌شد همه جا نغمه ها ی جمهوری
درود بر تو و ایثار ت ای‌زعیم‌بزرگ
که گشت‌از تو میسر بقا ی جمهو ر ی
ز فیض همت ار دوی جان نثارو غیور
به اهتزاز در آمد لوای جمهو ر ی
هزار تهنیت و شاد باش میگو ئیم
بر هبران غیو ر فضا ی جمهور ی
تما م مرد م افغا ن اعم ز خوردو بزرگ
بوجدآمد ه اند در هوای جمهور ی
بحا ل زار همین ملت فقیر و مر یض
نبود چاره‌یی غیرازدوای جمهو ری



نامه های رسیده

محترم مه پیغله پیروزه ازخیرخانه مینه !

نامهٔ شما که به عنوان صفحه جوانان نو شته بو دید بد فتر مجله رسیده **بهخاطر تراکم نامهها نامهٔ شمارا باین صفحه نمیتوانیم مفصلا** به نشر بر سانیم اما قسمتی از آن را چاپ میکنیم قهر نشوید :

روزها پیهم سپری میشد و شبهای ظلمانیهم یکی پس ازدیگری می آمد و میرفت... روز ما نیز کم از آن شبها نبود زیرا ابر سیا وپر دمهیی فضای کشورمانرا مالا مال گرفته بود اماما باشندگان اینسامان هنوز هم به انتظار بو دیم ..بهانتظار آنکه روزی این ابر تیره وتار ازروی آسمان مابدور میرود ونور خر شید بر دیدگان ما به آسانی میتابد .

حالا ... حالا دیگر آن ابر ها ی **تیرگون فضای کشور ما را تـرك** گفت... حالا دیگر همان روز رسید وچشم ما به نور خرشید درخشان شده است... این روز را بایدگرامی داشت واحترامش نمود .. زیرا با تدبیر مردان بزرگی که نـامشا نرا تاریخ **بدرشتی می‌نویسد ایـن‌روز** بدست آمده نه رایگان .

محترم مه دو شیزه رخشان ازمزار شریف!

احساسات تان قابل تحسیناست راستش صفحه جوانان به خاطر نشر **درددل جوانان، نشرمطالب تر بیوی و سایر مطالب معلوماتی برای** جوانان ترتیب میشود واما مضمون شما با آنهمه کیفیتی که ازنظر خود تان داشت بهنظر ماقابل چاپ نبود البته به اثر سعی و کوشش ومطالعه تان روزی خواهد رسید که مضا مین بکر شما بزیور طبعمزین شود .

واما اکنون باید متوجه با شیدکه فقط با قطار کردن چند لغت پیهم وبدون درنظر داشت معنی و سایر روشهای نویسندگی نمی شود نام خود را نویسنده گذاشت .

امید مایوس نشوید .

بناغلی نورالدین !

یك قسمت از مضمون تانرا در اینجا نشـر میکنیم باتبصر ه مـا بخوانید :

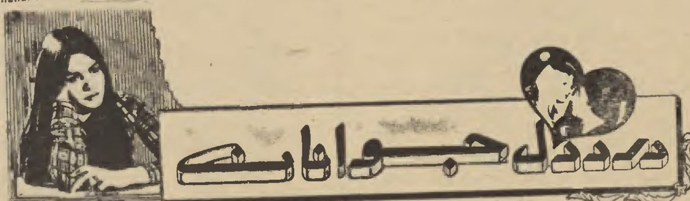
جـوانان باید باتهذیب با شند

«درست ما هم این حرف را تائید **میکنیم ».**

جوانان باید آداب معاشـر ت را همیشه و در هر کجا مد نظربگیرند **(کهمیگویدکهنی) جوانان نباید پیش** مکتبها استاده شوند «از مدتها ست **که مـا هم این حـرفهاوا میگو ئیم»** جوانان باید نسوار نکشـ ند«سگرت و. . .چطور » .

همه جوانان باید احترام اعضای فامیل را داشته باشند «ای کاش» جوانان باید اخلاق خـوب دا شته باشند «تکرار این جمله باتغیر نام **بهنظر شما بدنیست؟»و در اخیـر آقای نورالدینخان مینویسند:جوانان** بایـد همه چیز داشتـه با شنـد . همه چیز را فهمیده نتوانستم یعنی چه ؟»باید روشنیمیانداختید » .

و هرگاه تنها به چند جمله فـوق اکتفا شود آنهم کافی نیست امیدکه نویسنده نامه در مورداوصافجوانان عمیقتر باندیشند .



سال گذشته دوره لیسه مکتب را به پایان رسانیده و بعد از سپـری کردن امتحانکانکور بیکی ازپوهنځی های پوهنتون کابل شامل شـدم و اکنون فقط مصروف تحصیل هستم.

واما درین هنگا میکـه باید فـقط متوجه تحصیل خود باشم پدرمبفکر آن است تا از دواج نمایم آنهـم با کسیکه اصلا توافق روحی بین مـا وجود ندارد .

کسیکه پدرم میخواهد **با اوازدواج** نمایم دختر کاکایم بوده که صر ف **تا صنف ششم درسـی خـوا نـد ه** وبعد مکتب **را ترك نموده است در** حالیکه شرط اساسی **زندگی امروز** چه برای زنان و مردان کسب علـم است ، اما نقطه طرف توجه پدر م فقط ثروتیست که کـاکـایم دارد و آرزوی پدرم این نیست تا من ویـا برادر زاده اش خوشبخت شویمبلکه **چشـم آن دارد تـا باسـر بـراه** نمودن این معامله فقط برای خود نفع بگیرد .

بهر حال من تا امروز در برابـر والدین از هیچ نوع بی احترامی کاز نگرفته ام و آرزو ندارم که در برابر شان گستاخ باشم امـا حالا کـه مخصوصا پدرم این توقع را از مـن نموده حیرانم چکار کنم زیرا در قدم اول سعی کردم تا بخاطر وارد شدن

بقیه درصفحهٔ ٦٠

شاگردان ممتاز



اسم پشتون
صنف ۱۲ج
مکتب رابعه بلخی
نمبر صنف اول
آرزو میخواهد معلم شود



واین هم عده از شا گردانممتاز صنوف ده الی دوازدهم لیسهٔ بغلان صنعتی

تصحیح

درشمـا رهٔ ۱۸ـ۱۹ در صفحـهٔ جوانان و در ستونمعرفیشاگردان ممتاز عکسیکه بنام شهلا (نظامی) معرفی شده اصلا مربوط به پیغله سیما و عکسیکه بنام سیما معرفی شده مـربـوط به شهلا (نـظامی) میباشد . به این تر تیب تصحیح شود .

ژوندون زنان و دختران



آداب معاشرت

اندک رنجها ...

حسادت پدیدهٔ خود خواهانهٔ ایست که سعادت انسان را برهم می زند وابر مکدر کدورت ،سایهٔ نا باوری وعدم شناخت در زندگی زناشو هری است .بعضاً حسادت ها باعث از هم پاشیدن‌زندگی آرام وبی دغدغه فامیل ها شده ومیشود .

حسادت اصلا اگربه شکل منطقی وطبیعی اش باشد زیانی از آن متصور نخواهد بود ولی اگر حسادت راه افراط را پیمود واز بد گمانی ها وسوؤ ظن های‌بیهوده سرچشمه گرفت آنوقت است که شیرازه زندگی رابر هم زده نه تنها یک موجود یعنی شوهر را بلکه چندین موجود بیگانه را نیز به‌خاك سیاه خواهد کشانید . اکثراً زن‌ها موجودات حسود واندك رنج اند واز کوچکترین رویه شوهر شان ولو خیلی ساده وبی ریاباشد حسادت میکنند مثلا اگر زن وشوهر ی که بهم عشق وعلاقهٔ عمیق دارند ،روزی زن به اداره اش‌تلفون کرده بپرسد شوهرش‌کجاست وبرایش جواب بدهند که بدنبال کاری رفته اینجاست که آتش حسادت‌در نهادزن شعله ور گردیده ،از خود می پرسد کجا رفته چرا به من خبر نداده وامثال اینها! حالااگر زن شوهرش را واقعابشنا سد وبه علاقه‌اش اطمینان داشته باشد این افکار را هرگز به ذهنش راه نمیدهد وشب وقتی‌که شوهربخانه برمیگردد از او شکاکانه نمی پرسد که امروز کجا بودی چرا بمن احوال ندادی که کجا می‌رفتی وچون شوهر تازه از دفتر به خانه‌آمده وخسته وماند‌ه‌است لذا عصبانی شده مقدمات جدال وپر خاص فراهم میگردد.

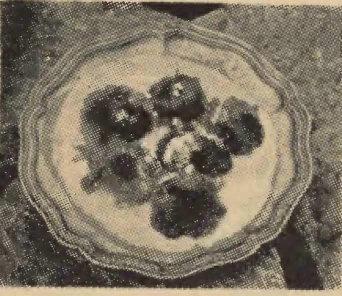
ازین رو کوشش کنید به نفس خود -به علاقه خود وبه شوهر تان اعتماد و اطمینان کامل داشته باشید بعضاً کار فوری یی پیش می‌آید که شوهر شما نمی تواند حتی بشما اطلاع بدهد .آیا شما نسبت این

بقیه درصفحه ۵۸



پخت وپز

پودین



در آغاز پنج زرده تخم مرغ را درظرفی ریخته خوب بهم بزنید بعد سه سفیده آنرا نیز بدان علاوه کرده با هم مخلوط نمائید آنگاه یك ونیم پیاله شیر را با شکر یکجا کرده واگر خواسته باشید یك دوم پوست لیمو ترش‌را تراش کرده به آن اضافه کنید واین مخلوط را با حرارت ملایم بجوشانید بعد ازروی آتش برداشته بگذارید کمی‌سرد شود سپس با مخلوط تخم مرغ که آماده کرده اید اضافه کنید ومخلوط نمائید .

۶۰ گرام قند را درظرف فلزی که عمیق باشد بریزید وروی آتش قرار دهیدتااینکه قندآب شود وکم‌کم قهوه ای رنگ گردد. بعد یك چهارم حصه یك پیاله آب به آن علاوه نمائید همینکه چند جوش‌زد و آبش تمام شد آنرابهم بزنید ودرقالب بریزید وتکان دهید تاتمام قالب را بپوشاند. بعد دربین قالب مایع‌آماده‌شده‌را انداخته وسرش را بپوشانید. قالب دربین ظرف بزرگ آب جوشی‌که روی آتش قرار دارد بگذارید البته طوریکه درآب فرونرود ومدت نیم ساعت آنرا بمانید تانسبتاً سخت شود وبعد از روی آتش بردارید . سپس روی قالب‌یك بشقاب را گذاشته وقالبرا چپه کنیدپودین ازقالب جدا شده روی بشقاب قرار میگیرد سپس پودین تهیه شده‌را بمانید تاسرد شود .

ماست چیست؟

ماست درظاهرماده غذائی است که از شیر بدست می‌آید لیکن در واقع دارای‌تمام مواد وخواصی‌است که‌در شیر وجود دارد.

ماست بهترین غذا برای کسانی است که نمیخواهند چاق شوند و گذشته از آن البو مین چربی، راکتوزو املاحی‌چون کلسیم ،فاسفر، پتاسیم ، آهن -منگانیزم، منزیم و گوگرد هم در آن موجود است.این

آداب زندگی

زندگی از خانه وخا نواده‌شروع میشود. لیکن این بدان معنی‌نیست که افراد خانواده همدیگر را تحمل کنند بلکه باید کو شش نمود در خانواده محیطی بو جود آید که‌همه افراد احساس خو شبختی کر ده وزندگی آرامی را بگذرانند تا روز بروز زندگی شان‌شیرین شده‌باشد.

بااینکه خصو صیات اخلا قی افراد در ایجادپیو ند هایشان‌اهمیت زیادی دارد ولی فواید وآداب‌زندگی نیز نقش مهمی درین میان به‌عهده دارد به این صو رت ار تباط های موجود بین‌افرادرامرتب ومنظم‌میکند

وهر فرد آنرا در زندگی شخصی و اجتماعی باید رعایت کند. همه‌افراد باید اینرا رعایت کنند که هیچوقت کار های شخصی خودرا به دیگران محول نسازند، اگر هر کس شانه از کار خود خالی کند هیچکاری صورت نخواهد گر فت ویا اینکه این بار سنگین بطور ناعادلانه بر دوش چند نفر سنگینی خواهد کرد.

هر گاه در خانه خدمتگاری دارید که وظیفه‌وی‌پاك کردن ومرتب‌کردن

بقیه درصفحه ۵۸



زنان مانند کوه های خوش‌منظره هستند که‌باید آنها را از دور دید واز مناظر شان لذت برد .

(ضرب المثل جاپانی)



آیا رشد طفل شما سریع است؟



طفل جوان کوچکی نیست ، آنها چون بزرگسالان فکر وحس کرده نمی توانند و عکس‌العمل نشان نمی‌دهند .

بهراندازه که‌یك طفل ازنگاه فزیکی وذهنی تقویه مییابد به همان اندازه ضروریات نیرو واستعداد وی نیز تغیر می نماید . بعضی‌اوقات بزرگان آنها راشدید سر زنش مینمایند واز ایشان توقعات زیادی دارند ، اکثراً والدین در مورد اطفال شان چیز بهتری نمی‌دانند .

اولین مسؤلیت والدین و مربیان که‌صمیمانه آرزومند اند تا در رشد اطفال شان کمك‌نمایند اینست تاضروریات جداگانه هرطفل را بفهمند هرکودك باخود وراثت خودرا بار می آوردوهر طفل در محیط خاصی تولد میگردد این مشکل است تا تاثیرات هردورا ازهم جداکنیم وباید همیشه این دوفکتور را مدنظر داشت . طفل بانیرو و استعداد فطری خاصی بدنیا می آید واین تغیر یافته نمی تواند . بطور مثال چگونگی فهم و ذکاوت وی محدود به‌مغزیست که‌در دوران تولد دارا میباشد .

بعضی از آنها نسبت‌به یکتعداد دیگربسیار به‌آهستگی ودیرتر می‌آموزند ، درحالیکه یك تعداد بسیار زود وآسان تر می آموزند .

والدین و مربیان باید از تفاوت های بین اطفال شان که برای آنها اعطا گردیده است وتفاوت های فطری وذاتی که اساس انکشاف ایشانرا تشکیل میدهد ، اطلاع کامل داشته باشند .

همه اطفال نارمل ـ طور طبیعی ردیف‌مشابه رشد راتعقیب میکنند . دراثر تفاوت زیاد در آنچه از ولادت ، تجربه و عکس‌العمل آنها بمیان میاید دو طفل در عین فامیل از این‌ردیف ازعین نقاط خواهند گذشت بعضی‌ها به زندگی بسیار مشتاق است دیگران بی اعتنا اند وکمتر علاقمند اند .

هرگاه قادر شویم تاطفل مارا بشناسیم‌ودر موقع رشد به‌آنهاکمك نمائیم در سلسله‌نارمل بعضی اطفال بطور متوسط بسیار زود وبعضی ازآنها بسیار آهسته نمومی‌کند. وی‌باپیشرفت سن مجموعی آنها به جوانی طبیعی‌خود خواهند رسید . از نگاه فزیکی ذهنی واحساساتی در هرگروپ بعضی‌اطفال نسبت‌به‌عدهٔ دیگرپیشقدم اند وبعضی در بسیاری ساحات انکشافی عقب مانده تر اند .

برای اینکه به‌این مسئله دسترس یابیم وبه اطفال کمك نمائیم ضرورت داریم تادرجه رشد فردی را بدانیم آیا این طفل از زمرهٔ اطفالیست که‌زود به بلوغ میرسد و رشدمیکند اگرچنین باشد وی مجال اینرا دارد تا از بعضی اطفال هم‌سن خود پیش‌رود . اگراز جمله گروپ اطفالی است که‌به آهستگی رشد مینماید . باید در مورد وی محتاط بود تاازحد اعظم رشد گروپ هم‌سن خود عقب ترنماند .

رشد اطفال همیشه بطور مناسب به‌پیش‌میرود این‌دوام داراست‌ولی‌همیشه ثابت‌نمیباشد‌بعضی اوقات هفته‌ها وحتی ماه‌ها خواهد گذشت تادر دوران آن رشد اطفال به‌وقفه میگراید .

طوریکه یك‌طفل ازیك سال به سال دیگر تغییر می‌کند ضروریات وی نیز تغییر میابد برای صحت ، سلامت ورشدوی رهنمایی ودرك والدین و مربیان ضروری است ونوع محیط خانه ، مکتب و جامعهٔ‌که امکانات صحتمندی ورشدوی را بار می آورد تاثیر بزرگی‌دارد .

(ترجمهٔ استالفی)

نقش شکر در غذای کودک

وقتی طفل شما بین سن ٤و٩ ماهگی میر سد میخواهید تدریجاً شکر را از فار مول غذائی اش‌دور سازید. ولی‌بایدگفت که این‌موضوع به اشتهای طفل مر بو ط است.اگر ازیك‌مرحله کم اشتهائی در سن٤ـ٥ یا٦ ماهگی سپری میشود پس وقت خوبی برای پس کردن شکر از فارمول غذائی‌طفل محسوب میگردد. ازطرف دیگر اگر طفل شما طوری است که هیچگا ه سیر به‌نظر نمی‌رسد ومدام قبل از وقت معین گرسنه میباشد در آنصورت بوره‌را از غذای طفل تاوقتی که ٧یا٨ماهه نشود کم نکنید .

قابل یاد دهانی است هر گاه ودر هر مرحله که بوره را از غذای طفل دور سازید این عمل با ید تدریجی باشد تا آنکه طفل تغیر ناگهانی را در لذت‌غذای خو یش احساس نکند.

میتوانید در یك روز یك قاشق



ماست خوری بوره را از فار مول غذائی طفل کم سازید تاآنکه بکلی باقی نماند .

متر جم : محمد حکیم نا هض



این سه نوع لباس زیبا برای خانم هاودوشیزگان انتخاب شده .

از سامرست موآم

مترجم : ولی لطیفی

تسخیر ناپذیر

اوبه آشپزخانه بازگشت . پیر مردهنوزهم درصحن اتاق جائیکه هانس اورا ازپادرآورده بود اوفتاده بود. صورتش پرخون بود ونالش میکرد. پیرزن پشت به دیوار ایستاده بود وباچشم های ازحدقه برآمده بطرف ویلـــی دوست هانس می نگریست وقتی هانس داخل آشپز خانه شد پیرزن آهـــی کشیده سخت گریست .

ویلی عقب میزبالای چوکی نشسته تفنگچه رادردست‌میفشرد. درمقابل‌اوگیلاس ننوشیده‌ای شراب دیده میشد هانس نزدیك میز آمـده وگیلاس برای خودریخته یکدم سر کشید .

ویلی تبسم کنان بهانس گفت :

ـ عزیزم تراخوب رنگ آمیزی کرده‌اند . درچهره‌اش اثر پنج انگشت باناخن های تیزکه خراشیدگی های عمیقی ایجاد کـــرده بود دیده میشد .

هانس بااحتیاط روی خودرا بادست مالش کرد .

ـ توله سك‌کم بودچشم هایمرا از حدقه بکشد . تینچر باید مالید فعلا دادوفریادش تمام شده میتوانی بروی .

ـ آری میفهمم .. بایدرفت . اماخیلی دیر شده ...

ـ حماقت نکن توکه مردهستی . چه فرق میکندکه دیرشده . ماراه راگم کرده بودیـم اینطور خواهیم گفت :

هنوز تاریك نشده بودآفتابیکه بطرف‌باختر فرومینشست نور خودرابه دریچه های آشپز خانه دهقان میریخت ویلی صورت کوچك مو های تیره واندام بریك داشت . قبل ازجنگ بصفت مودل‌خیاط کارمی‌کرد. ویلی‌نمیخواست که هانس اوراانسان آلوده حساب کند . ویلی برخاسته وبطرف دروازه ای که چندلحظه قبل هانس ازآنجاداخل آشپزخانه شده بود قدم گذاشت . پیرزن وقتی فهمید که او برای چه منظوری میرود چیغ کشیده وخودرا درمقابلش پرتاب کرد .

پیرزن فریاد کشید ... نه ... نه .

هانس بیك جست خودرابه پیرزن رساند ازشانه پیرزن‌گرفته وباقوت‌اورابطرف دروازه هل داد. پیرزن به دروازه خور ده اوفتـاد هانس تفنگچه راازویلی گرفت .

ـ هردوی شماخاموش بمانید .

اواین کلمات رابه فرانسوی که لبریز از لهجهٔ المانی بوداداءکرد وبعد ویلی را بطرف درراند .

ـ برو ـ من اینجاآنهارامراقبت میکنم .

ویلی داخل اتاق مجاور شد ولی یك‌لحظه بعددوباره برگشت .

ـ اوبیهوش است .

ـ چه فرق میکند .

ـ من نمیتوانم . ارزش ندارد .

ـ تواحمق هستی . زن .

ویلی سرخ شد ـ بهتراست برویم .

هانس متنفرانه شنه هایش رابالا انداخت.

ـ بوتل راتاآخر بنوشم بعد میرویم .

هانس دلش نمیخواست عجله کند . کمی استراحت برایش لذت بخش بود. او امروز تمام روزازموتر سایکل پیاده نشده بـــود پاهاودست هایش درد میکرد .

قرارگاه آنقدر هادور نبود تنها تا شهـر سواسون (١٥) پانزده کیلومتر راه است . شاید طالع یارباشد ویك بستر پاك ومناسب نصیب شود .

اگر دختر آنطور احمقانه پیش آمد نمیکرد طبعاهیچ چیزاتفاق نمی افتاد آنهاراه راگم کردند . دهقانی راکه درمزرعه کـار میکرد صدازدند ودهقان عمدابه‌آنهادروغ گفت وهمین سبب شدکه آنهاراه رااشتباه آمده وبه این روستابرسند درمزرعه تنهابرای پرسیدن راه وارد شدند وبسیارمودبانه سوال‌کردندامرشده بود که بااهالی احترام کارانه پیش آمده‌شود.

مگر درصورتیکه فرانسویهاخود بدرفتاری‌نکنند دختری دروزه راکشود . وبه آنهاحالی نمود که نمیتواند دردادن نشانی کمکشان کند ولی آنهاترجع دادند داخل آشپزخانه شوند و از پیرزن پرسش کنند . مادردختر راه رابه آنها نشان داد. دهقان ودختر وخانمش چند دقیقه قبل نان شب راخورده بودند روی میز هنوز هم بوتلی ازشراب باقی مانده بود هانس‌حس کردکه ازتشنگی میمیرد . گرمابیداد میکرد و هانس تنها یکباردر نیمروز نوشیده بود او خواهش یك بوتل شراب راازآنهاکرد وویلی اضافه نمودکه پولش رامیپردازند . ویلـــی پسرخوب ولی بی تصمیم است بالاخره المانی هافاتح بودند کجاست سربازان فرانسوی ؟ بلی انگلیس هانیزهمه راگذاشتند و مـانند ـموش خرماها به‌خانه‌های خودفرار کردند . المانیها فاتح شدند وچیزی کـــه خواستند گرفتند. آیا همینطورنیست... اماویلی دوسال درخیاط خانه های پاریس کارکرد به‌فرانسوی خوب حرف میزند وازهمین سبب است‌که اورا اینجا فرستادند. ولی‌زندگی بین‌فرانسویهامردم دست ودلبازی هستند . المانیها نمیتوانند بین آنها زندگی کنند .

پیرزن دوبوتل شراب آورده وبالای میـز گذاشت . ویلی بیست فرانك از جیب بیرون آورده به پیرزن داد. پیرزن حتی تشکر هم نکرد. هانس به فرانسوی مانند ویلی باجرات صحبت نمیکرد امابهرحال اندکی آموخته بود آنهابین خودبه فرانسوی صحبت میکردند . ویلی همیشه اشتباهات هانس رااصلاح‌میکرد وازهمین نسبت هانس باویلی دوست شده بود. این آشنایی بسیار بمفاد هانس بـود واز طرفی هانس میفهمید کـه ویلـی مفتون اواست . بلی اومفتون قدبلند ورسا شانه های پهن موهای مجعد وچشمان آسمانی او شده بود. هانس همیشه ازموقعیت اسفتاده کـرده وبه فرانسوی تمرین میکرد . اینجاهم بـا صاحب خانه به‌فرانسوی صحبت میکرد امـا آنها هرسه خاموش بودند . مثل اینکه آب دردهن داشتند . هانس به اطلاع آنها رساند که پدرش دهقان است ووقتیکه جنگ پـایان بیابد اوبه مزرعه پدری اش باز خواهد گشت هانس مدرسه رادرمونشن تمام کرده بـــود مادرش میخواست تا اوتاجر شود امادل‌هانس نمیخواست وازهمین سبب بعدازسپری کردن امتحان آخر به آموزشگاه کشاورزان ثبت نام کرد .

دختر جوان آنهارا مخاطب ساخت ـ شمـا اینجا آمدید که راه رابپرسید وبه شماجواب داده شد شراب رابنوشید وخارج شوید .

هانس آنگاه طوری‌که لازم است دختر را تماشاکرد . بسیار زیبانبودچشمهایش قشنگ وتاریك بینی راست وچهره اش بسیار رنگ پریده بود. لباسهای بسیار ساده به تـــن داشت ولی بیك دختری عادی دهقان شبیـه نبودوازطرفی کدام خصوصیت هم نـداشـت امادراوخشونت دهاتی نیزدیده نمیشد .

هانس ازآغاز جنگ ازسایر سربازان راجع به زنهای فرانسوی داستانها شنیده بود زن های فرانسوی کیفیتی دارندکه دختر هـای المانـــی از آن بی بهره انـد . چیزیـــکه ویلی گفته بودولی وقتی فهمید که هانس چه چیز رامخصوصا درنظردارد جواب داده بود هرگاه دیدی آنگاه میفهمی . هانس چیزهای دیگری هم راجع به زنهای فرانسوی شنیده بود به اوگفته بودندکه زنهای فرانسوی بسیار طماع هستند که انگشت نباید دردهن آنهاگذاشت. بلی یك هفته بعدخودش به پاریس خواهـد رفت وهمه چیزراباچشمهای خود خواهد دید. میگفتند که فرمانده راجع‌به محلات‌خوشگذرانی اوامری صادرکرده است .

ویلی به هانس گفت : شراب رابنوش و برویم .

ولی هانس خوش بود ونمیخواست اورابه عجله وا دارند .



بقیه درصفحه ٥٦

ځوانیمرګ وحید

یا

دلیکوال، شاعر، مترجم او حساس ځوان مړینه

حبیب‌الله رفیع



مرحوم وحید

(د۱۳۵۲کـال داسد په لسمه نیټه دپښتو پیاوړی شاعر او لیکوال ښاغلی عبدالاحدوحید چه‌دوطن په مطبوعاتوکی یی صادقانه خدمتونه کړی‌وو وفات‌شو دلته دده دخدمتونو په یـاد داڅو کرښی وړاندی کوو :)
هغه دپښتو خوږ ژبی شاعر ، پوخ لیکوال دبکر فکر خاوند دهیواد ډیر مخنګک اود هیواد والو دهوسایی لیوال ؤ ..
«وحید» په‌کیڅی‌کی پیسی او ثروت‌نه‌درلود خوپه سرکی‌یی روڼ فکر او لویه معنوی‌پانګه خوندی وه ...

ده‌ددوستانو سره مینه ، اخلاص اووفادرلوده او دخپلو وطنوالو سره‌یی کله‌په جدی لهجه کله‌په طنز اوټوکه دزړه خواله کول اود مینی ورورۍ او صداقت لورته یی‌بلنه ورکوله ...
له‌یوو لسوکلو راپه‌دی خوایی «انیس»سره «پښتو» ویله اوپه ډیره مینه او علاقه به دمیز ترڅنګ ناستۀ او لیکنی‌به‌یی کولی .
«انیس» ته‌به‌یی له‌عربی څخه علمی ترجمی کولی په «ترجمان»کی به‌یی په‌عملی توګه د خوږو مطنزونو په‌جامه‌کی‌دخپل چاپیر ترجمانی کوله او پـه «کوچنیانو انیس» کـی‌به‌یی ماشومانوته په‌خوږه او ساده پښتو دسیاسی شعور ورکوونکی او د راتلونکو مسؤولیتونو وربښوونکی کیسی خپرولی .

دده زیاتی ترجمی به‌یا دسیندونو دژورو او یادفضا دوسعت اولوړ والی په‌باب وی اوپه خپلو لیکنوکی یی‌هم تل‌لوړ خیالونه اوژورو فکرونه موجود وو ساده خبرو به‌یی‌هم فلسفی رنګ درلود او ژوره فلسفی موضوع به‌یی‌پکی نغښتی وه او ساده شعرونو به‌یی هـم لوړ خیالونه او شاعرانه الوتنی در لودی .
په اسلامی فلسفه‌کی ډیرژور اوعمیق ؤ او اسلامی مسایل یی دنویو او عصری علومو په رڼاکی په‌ډیر مهارت او قوت خپرلا ی‌شوای.

ښاغلی وحید په۱۳۱٦ کال دغزنی ولایت داندړو دولسوالی دعلیزیوپه‌کلی‌کی زیږیدلیۀ په۱۳۳۵ کال کی یی دنورالمدارس په دینی مدرسه‌کی دینی علوم پای‌ته‌ورسول اوله‌لومړی ټولګی پوری یی دفوق العاده استعداد او ذکاوت په برکت اول نمرګی ساتلی وه .
دی‌له ۱۳۳۵ کال‌نه تر۱۳٤۱ کال پوری د نورالمدارس اوبیا دسنایی په‌لیسه‌کی ښوونکی اودهیواد دزامنو په‌روزنه بوخت ؤ .
مرحوم وحید په ۱۳٤۲ کال‌کی دانیس په ملی ورځپاڼه کی‌دمسلکی غړی‌په حیث په‌کار بوخت شو او دانیس دنشراتی عمر تر پایه پوری دانیس مسلکی غړی ؤ .
داصلاح انیس له‌یوځای کیدلو سره ددی ورځپاڼی دمسلکی غړی په حیث ټاکل شویۀ خومرګونی رنځ موقع ورنه کړه چه خپل‌نوی کارته راشی او ددی نوی‌کار په‌ځای یی نوی کورته ولیږ داوه .

دی دژوند له شروع نه تر دریو کلـــو وړاندی هم «وحید»ۀ خو دری کاله مخکی‌یی په‌ډیر و مشکلاتو واده وکړ ود «خالد» په زیږ یدلو سره‌یی ځان وحیدا ویواز ی نه ګانه او دخپل ژوند ټول امید و نه یی په خپل دی ښکلی زوی پوری وتړل .
خالد نوی له دوو کلونه او ښتی ؤ پـــه

ماته او ګوډه ژبه به یی «اغا‌ـ‌اغا» ورته ویل او ده به دمرض په بستر هم دخالد لـــه خوږو خبرونه خوند اخیست خود ۱۳۵۲کال داسد دلسمی ورځی چه سهار یی له‌خالدنه

مخ په سپین کفن پټ کړ اود تل له پاره‌یی کوچنی خالد یوازی او «وحید » پریښود .
ښاغلی وحید ځوان فکر در لود دا فغان ځوانی ټولنی او جمهوری نظام دده لـــه استعدادنه ګټی اخیستلو په برخه کی زیاته اړه ورته درلوده خوده ..هو!ده دځوانیمرګی غیږی ته پنا وروړ نور هر څه یی تر شا ـ کړل او داووه دیرش کلو په عمریی له‌دی نیمګړی دنیا نه دتل له پاره سترګی پټـــی کړی .

ده په خپل ژوند کی ډیر څه لیکلی وو دافغانی ټولنی در ټا کولو له پاره تی دزړه ډیری وینی او غوړوچ کړی چه حتی په دی لاره‌کی یی ځان هم قربان کړ.
ـدشعر ونو یوه لویه مجموعه تری پاتـــی شوه چه زیات ملی اجتماعی انتـــقا دی او ادبی مطا لب پکی نغښتی دی .
ـ«لویه کورنی »یی دخوږ وطنز پـــه لیکنویوه خوند وره مجموعه ده چه د عدالت انصاف حق قانون او نورود ورك کیدو پـه باب یی خوږی کیسی پکی لیکلی دی .
ـ «لـویه کـورنـی» دخوږ طـنز پـه اثردی چه د جامعی دبی انصا فیو او بـــی عدالیتو نقشه یی پکی را ښکلی ده .

ـ« دښکلو او په زړه پوری داستا نونو مجموعه »یی یوبل قیمتی میراث دی‌چـه د پزمتنی محیط تیاره ګوټونه یی‌پکی رو ښانه کړی دی .
«معراج» یی‌یوه په‌زړه پوری تحقیقی رساله ده چه د حضرت محمد (ص) دمعراج مفصل بیان یی پکی لیکلی او معراج یی دعصر ی علومو په‌ر ناکی تحلیل او ثابت کړید ی
*ـ «دفضاتسخیر» یی‌یوبل قیمتی‌تحقیقی‌اثردی چه داسلام په رڼا کی یی دفضا تسخیـــر خپرلی‌اوپه ځانګړی ډول خپود شوی‌دی .
*«این او عصری علوم» یی‌یوه بله بکری یی ددین په رڼاکی پکی خپرلی ده .
او علمی رساله ده چه ټول عصری اختراعات
*ـ «دماشومانو لـه پاره لیـکلی کیسی» یی په څو مجموعه کی خوندی دی چه پـــه ټولوکی ګټور مطالـب اومفاهیم ځـای شوی دی .

*ـ دادبی او اجتماعی ټوټو یوه خوند وره مجموعه» هم‌تری پاتی ده‌چه خوږ نثر لـری او په ښکلو مطالبو ډکه ده .
دنورو خوروو رو مقالو لیکنو او ترجمـو شمیر‌یی له زر ګونو‌ـنه اوړی او دانیس د وروستیو یوولسو کلو په کلکسیو نـــو کی به داسی ګڼی نه وی چه دده یوه دوی یا دری مقالی او لیکنی نه وی پکی راغلی .
دارو ابناد وحید په شعرو نو کـــی نو و فکرونو ځای‌په ځای خوندی شوی او خپـل

طوفانی او انقلابی افکاریی‌په ښکلی فلسفی رنګ کی په خپلو شعرونوکی ځـای کـړی
خو افسوس چه دنوی نظام زیری داسی وخت پری وشو چه ده دخپل ژوند وروستی شپی ورځی پوره کولی اوزاړه نظام دامحاء پولی ته رسولی ؤ .
[illegible]
دده دوطن مینه دتقوی او امـا نتـداری درسونه اودملت د سعادت فکرپه لانـدینی شعر کی لوستلای شی .

بښه خوی‌لږ ویناګـنم ته څـه وایـی
کـار کول ښکلا ګـنم ته څه وایـی
تور اوسپین چه وایی په بشر کی‌څوك
دا تو پیر ګـناه ګـنم تـه څه وایـی
زه یی په نسب او مال کی نه بولـم
شان شرف تقوی ګـنم ته څه وایـی
سپك دی چه‌په سپکه سترګه‌ګود ی‌بل
داخبر رښتیا ګنم تـــه څـــه وا یـــی
زه دپـردی بـاج او د نیلـون څـخه
ښه خپله خمتا ګنم تـــه څـه وا یـی
ځوان چه د ځوانی معنی پیکی بو لـی

زه یی بی معنی ګنم تـــه څه وا یـی
زه خو دبل واټ نه‌خپله ګـو ډه لا ر
سمه هم صفا ګنـــم ته څه وا یـــی
زارشم له پښتو خو مره شیر ینه ده
ښه ژبه همدا ګنم ته څـــه وا یـی
ترك چه خپله ژبه‌کـا «وحیده» څـوك
ژوند یی ټول‌تباه ګنم تـــه څه وایی
اروا ښاد وحید دکام په‌مینه‌کی وایی :
کـه دی بقا غـواړی «و حیـده» داده
دکام په مینه کښی فنا‌شه را څـــه!
دی رښتیا هم دکام په مینه کی فنا شو
خوکه کام‌ژوند ۇ تودی به‌تل‌باقی وساتی
په بل شعر کی خپل ملی فکر ثـــبا ت
استقا مت او خپله‌ملی مینه داسی ښکاروی
ژوروژکـه لیو نیبم نـه پو هیږم
په رښتیا‌ـ رښتیا ویلو نه ډاریږم
لګه کوډی چه را شوی دی نو څـکـه
دیتیم ژړا چه اورم خپه کیږم
له درد منوسره خوښ بمه په‌درد کی
له‌بی دردو سره روغ هم‌نه خوښیږم
که خبری مـی پـه‌تا بـد ی لـګیږی
نورنو وبښه لـــه ځان سره ګـــړ یږ م

چه یاری تر خپلی ګټی پوری کاند ی
تر خپلوی په دښمنی یی خوشا لیږم
دپلو په خیال چه غوښتنی‌دسړو خوری
وږی ښه‌یم نه‌په‌دی شان خو شا لیږم
چه دنورو جامی وکاږی ځان پـټ کـا
خدای دی‌نه کاچه له هغو حسا بیږم
هرـ هرچا ته‌ګوته‌نیسی خان دی‌هیردی
بس «وحیده» ستا انصاف ته حیرانیږم
دی‌دخپل ژوند تصویر دوړیا مرګ ترسر
لیك لاندی داسی راکاږی :

چه ژړا سره پخولادی هغه زه‌یم !
مرور چه له‌خندا دی هغه زه یسم!
پیژندلی چه ښادی یی تروسه نه‌ده
چه له‌غم سره پیدا دی هغه زه یم!
چه هیلی‌یی په ځوانی شوی ځوانیمرګی
چه‌هوس یی‌نیمه خوادی هغه زه یم!
که‌مری‌هم دچا پروا ور باندی نشی
چه‌یی مرګ دومره وړیادی هغه‌زه‌یم!

غوړمالی چه‌یی غندلی ګناهګار دی
چه‌محکوم په‌دی‌ګناه دی هغه‌زه‌یم !
په‌امیدـ امیدکی خدایږو چه‌کړنګ ته
ټیل‌وهلی هرـهرچادی هغه‌زه‌یم !

چه‌بی در دو ته بی قدره غوندی ښکاری
د درد منو همنوا دی هغـــه زه‌یم !
چه‌بی‌کس او بی ملـګری دی «وحیده»
چه یـوازی یـکتنهادی هغـه زه‌یـم !

وحید رښتیا هم دخپل سوی زړه فرضونه له‌ځان سره قبرته یووړل اودهغی ناکـامی څپیړه یی‌په مخ وخوړه چه‌ده یی پخواپه یوه شعرکی پیشګویی کړی وه :

آه‌و فریاد سلګی‌می راوړلی آشنا په‌آخر
ناکامی وایی څه‌چه‌ګورته ارمانونه یوسم

نه‌بشپړیږی په‌نیمګړی ژوند «وحیده»امید
راځه‌مړ ستون‌له‌چه دسوی‌زړه‌عرضونه‌یوسم

خوږ وحید زماخوږ دوست او ملګریۀ دی ډیر مینه نـاك او وفادارۀ خـو افسوس زه بی وفاوم .

ـ مادده وروستی وصیت وانه‌ورید .
ـ مادده دژوند وروستی سلګی ونه‌شمیرلی.
ـمادده په سترګو ګوتی کښینښو دی.
ـ مادده جنازی ته اوږی ورنه‌کړی .

اوزه داسی وخت دده‌په مړینه خبر شوم‌چه پوښتنی ته‌یی ورغلی‌وم خو افسوس چه دده جنازه یی څوشیبی مخکی دده له‌کوره اخیستی اوګورته یی دغزنی په‌لور لیږدولی وه .
اروایی دی تل ښاده وی .

«پای»

سرزمین مارها

ازنظر علم طب زهر مارهای شیتومورد تیك بزرگترین ثروت طبی بشمار میرود.

یکروز مشاهده کردیم که پرندهٔ ماردرازی رادزمین صیدکرد وبعدازینکه به‌هوابلند شدآنرا بدر یا انداخت. این یك نوع انتقام گرفتن پرنده‌ازشیتو موردتیك بود.

در شمال غرب بندر دلیان دربحر بوخـای ـجزیره غیر مسکونی ای وجود دارد کـه مساخت آن‌یك کیلومتر مربع‌بوده‌وبزدگترین مارهای زهر دار درآن زندگی میکنند وازین سبب مردم این جزیره را بنام جزیره‌مارها یاد میکنند.

تمام قسمت جزیره ماران بصورت مساوی دزبین آب قرار گرفته .ایااین مار های زهر دار از کجادرین جزیره آمده‌اند؟ چرا تعداد شان اینقدر زیاد است ؟

چون مارها دارای خون سرد میباشند ازان سبب حرارت بدن شان دردو نوغ اقلیم‌واب وهوا قابل تغیر بوده وبهر نوع اب‌وهـوا مطابقت حاصل کرده‌میتوانند .درحالیکه‌جزیره درزمستان پو شیده ازبرف است.

چطور این‌مار های زهردار وخطر ناك درین جزیره زندگی دارند. چه مناسبت های بین آنها ودیگر خزند گان موجود است؟ چطور امکان دارد ازین زهر های خطرنـاك درراه صلح وبهبود اجتماعـی کار گرفت؟

برای اینکه باین سوالات جواب داده‌باشیم نگاهی به تحقیقات علمی که چندسال قبـل درین مورد صورت گرفته می اندازیم .

در سال ۱۹۵۷ یکتعداد علما درین جزیـره یك سلسله تحقیقاتی را انجام دادند و بـا ادامهٔ آن در سال ۱۹۷۲ نیز یك سلسلـــه تحقیقات علمی ازطرف انستیتوت زولوجـی اکادمی علوم وموزیم‌علوم‌شبته دالیان‌صورت گرفت هئیات علمی عبارت بودند از دونفـر زولو جست .سه نفر نبات شناس ،یك‌نفر بحر شناس ،سه نفرجیولو جست ،یك‌نفرفلم بردار یك نفر مهندس‌نقشه‌کشی، یك‌داکتر طب، یازده نفر دریانورد «که از جمله‌دونفر آنها غواص بودند» ویك دهقان سالخورده وبا تجربه که سالهای زیادی را در نزدیك این ناحیه زندگی میکرد.

منبع بزرگ بیولو ژیکی :

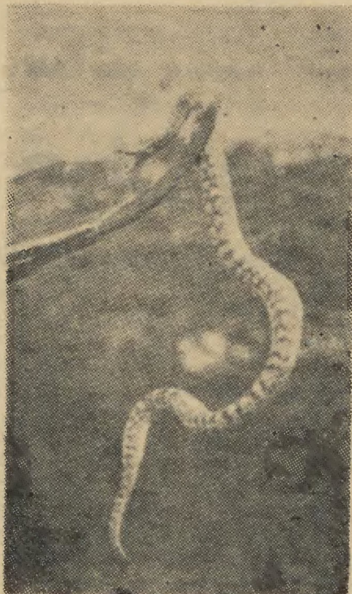
کشتی تحقیقاتی ما تقریبآ پنـج ساعت‌به استقامت غرب روان است واینك جزیر ه‌که بشکل یك کوه در روی دریاواقع است‌از دور نمایان میشود .

بمنظور یافتن جای برای‌توقف کشتی وپیاده شدن به جزیره، کشتی‌ما تمام‌اطراف جزیره راگردش نموده ازعرصه کشتی صخره هـای بزرگ به ارتفاع ده‌ها وصدها متر بلنـدی نظر مارا بخودجلب نمود که با بته هاوعلف هاپو شیده شده بودپرند گان‌مقبول وخوش لحن بااواز های دل‌نشینی دربالای جزیـره پرواز داشتند.

کشتی‌ما درپهلوی جزیره متوقف شـده و سر نشیان آن کشتی را در ساحل آوردند.

ما همه با ماسك هاو لباس های ضد زهر مار ودستکش های دراز چرمی مو زه های بلند مجهز بودیم که‌همه برای دفاع اززهر مار بکار میرفت ضمنا آلات فـلــز ی دوشاخه ای برای گرفتن ماربا خود بـرده بودیم علاوه برآن آلات‌دیگری برای‌تحقیقات علمی با خود داشتیم .

چیز یکه برای مادلچسپ بوداین‌بود که در یکنیم ساعت راه پیمائی حتی یك‌مار راهم ندیدیم اماچند لحظه بعدآن که‌از پهلوی‌یك صخره عبور میکردیم اولین مارنظر رابخود



جلب کرد رنگ این مار سرخ خاکستری‌بود وشباهت زیادی به‌صخره بزرگی در زیرآن خوابیده بود ،داشت وازآن سبب چندان‌از زیر آن‌سنگ فرق نمیشد همکارما که‌پیش‌از همه روان بود فوراً آنرا بااله که دردسـت داشت صید نمود مار کوشش داشت خودرا رابه‌همکار مانزدیك‌نموده‌وبانیش‌خود زهرخطر ناك خودرا تزریق کند ایـن مـا ریـك متر طول داشت سر مثلث نمای‌آن باپوست سرخ خاکستری با چشمان از حدقه‌برآمده ودم باریك وتیزان منظره عجیبی داشت.

اینها تماما ممثل خصوصیت زهر خطرناك او بودیك برده‌گرام‌زهر این مارکفایت‌میکند تا شخص را تلف سازد .

مار نوع‌شیتو موردنیك نظر برنگ‌مخصوص جلد خود نوافق زیادی به محیط دور وپیش خود کرده میتواند وقتی به‌شاخهٔ درختـی خودرا میچسپاند قطعا اززنگ شاخه فـرق شده نمیتواند اگر شخص یاحیوانی بـاو نزدیك شود در آنصورت سر خودرا بلنـد نموده وکیسهٔ زهررا آماده میسازد

پرندهٔ را دیدیم که‌باو نزدیك شد وشیتـو مورد نیك سرخودرا بلند نموده آنرا صیـد نموده بلعید .

باساس تحقیقات مادرین جزیره تنها یك نوع ازهمین مار هازندگی دارند که‌عبارت‌از شیتو مورد نیك است درسالهای ۳۰درا ثر خشکسالی که‌درجزیره بوقوغ پیو سـت در چهل سال‌اخیر شیتومورد نیك‌در سوراخ هاپنهان شدند وازین سبب خطرات‌بزرگی هرلحظه هیات را تهدید میکرد که برای‌حفظ ماتقدم از احیاط لازم کار میگر فتیـم .

وقتی مااطمینان حاصل کردیم که‌تنها نـوع شیتو مورد نیك‌درین جزیره‌وجود داردخیلی شادمان شدیم زیرا ازنظر علم طب این‌نوع مار بزرگتر ین ثروت طبی از نظر زهـر آن

به‌حساب رفته ودر تداوی بعضی امراض‌واز جمله روماتیزم‌نتایج خوبی‌ازآن بدست‌آمده است زهرمار وکیسه زهر ،پودریك‌ازین‌مار میشود وپوست مار با ازرش تریـــن واسط دوائی محسوب میگردد .

سیروم انتی توکسیك که‌از زهر مار شیتو مورد نیك تهیه میشود بهترین دوای ضدمار گزیدگی است .

این جزیره غیر مسکونی در حقیقت‌بهترین منبع وسر چشمه مواد خام‌طبی میباشد.

سرزمین شیتو مورد نیك :

چرادرین جزیره این طور تجمع مـار شیتو مورد نیك دیده میشود ؟در اثـر تحقیقاتی که‌به عمل امد معلوم شد که‌اقلیم جزیره‌برای زندگی‌این نوغ‌مار هاخیلی‌مساعد



است .

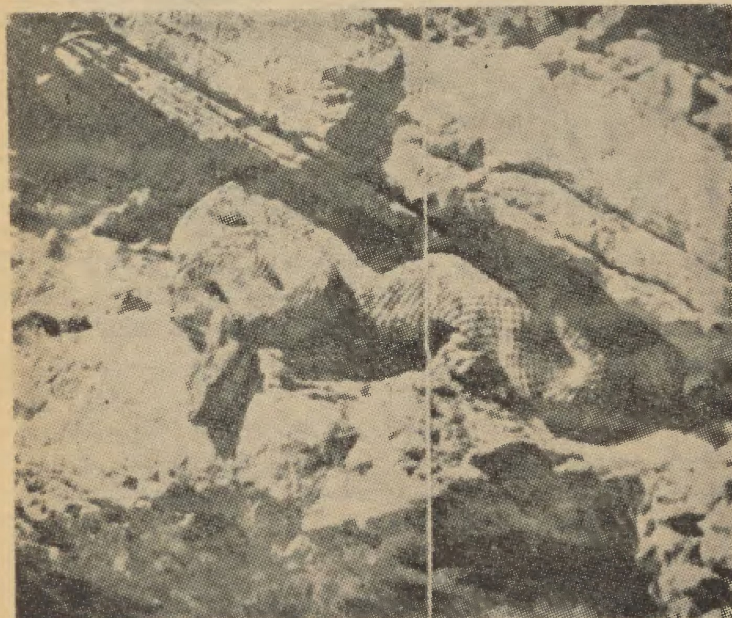
جریره دارای صخره‌های است‌که این‌صخره هاآب‌وهوای مساعد وخاك نرم برای‌زندگـی این نوع مارها تامین نموده است.

هوای این‌جزیره نسبتا گرم است.گـروپ تحقیقاتی ما در تابستان وارد این جزیره شدند وما احساس گرمای شدید نکـر ده درعکس رطوبـــت ونمناکی احساس‌نمودند نظربه سر اشیبی که‌از جنوب بطرف شرق دارد در موسم تابستان بادهای‌مو نسونی‌از طرف جنوب‌بطرف شرق وزیده واین بادهـا اقلیم رااز وجودباد های‌سرد در صخره‌هاحفظ میکند وازین سبب درزمستان‌وتابستان هوا نه‌گرم ونه‌سرد میباشد .

شیتو مورد نیك هاعادتا درماهای مارچ‌از سوراخ ها بیرون میشوند ودرماهای جولای واگست که‌حرارت تا۴۲ درجه میرسد تنها ازطرف صبح وشام بیرون میایند درموسم خزان این‌مارها باشرو ع‌سردی ازسـوراخ هاخارج شده‌وبه برمرغ‌هاوغیره می‌پردازند البته در اوقاتی که هوا گرم باشد .



یأت علمی ساع‌بارت بودند از دو نفر زولوجیست، ۲ نفر نبات‌شناس، یکنفر بحرشناش، ۳ نفر جیولوجیست
یک نفر فلم بردار، یک نفر مهندس نقشه کش، یک داکتر طب، یازده نفر دریانورد و یک دهقان سالخورده



این مار شباهت زیادی به‌صخره‌که‌درزیر آن خوابیده ،داود



مار ها اکثراً بدرختان بالا شـــده
ر شاخه های آن‌خودرامی‌چسپانیدند

ماهای نوامبر این مارهادوباره دربین‌سوراخ ها داخل میشوند هرچند درین وقت ۲۰ـ۳۰ درجه باشد درائر این تغییر درجه حرارت خاك نرم‌باقی مانده ومارها میتوانند درعمق یک متری زمین بارامی زندگی کنندlاین شرایط بمارهای شیتو مورد نیك موقع میدهـــد

که به خواب‌عمیق زمستانی‌فرو رفته‌واین‌خواب دوامدار اورا برای تکثر نسل اماده‌میسازد. این جزیره دربهار تحت تاثیر باد های‌جنوب

غربی، تابستان تحت تاثیر باد های جنوب شرق، درخزان تحت تاثیر باد های شمال‌غرب

ودرموسم زمستان تحت تاثیر بادهای شمالی قرار دارد .

این بادها درتمام مواسم سال مواد غذائی‌طرف ضرورت مارها‌رابه‌جزیره نقل میدهددربهار وخزان پرندگان مختلف باین جزیره فـــرا میایند ودرهمین ایام تغیر سمت حرکـــت

باد هامشاهده میگردد مخصوصا درماه مـی که‌بادها از جنوب به‌شرق وزیدن اغازمیکند بهترین جای برای فرود آمـدن و استراحت پرندگان است. و هنگامی که درماه دسامبـر بادها ازجنوب بغرب‌میوزدپرندگان به‌قسمت های جنوب پرواز نموده ومهم ترین غذای‌مار هارا درآنجا تشکیل میدهند .

دو برسه حصه جزیره باخاك نرم ومرطوب پوشیده شده است‌وجود این شرایط زمینه‌رابر

روئیدن انواع مختلف نبا تات مسا عـد ساخته و در قسمت های برهنه تپه‌های جزیره بتهـا و علف های میروید کـه نوعیت آن‌از یکصدو شصت نوع نیز تجاوز میکند .

به‌گمـان اغـلب این جزیره کـدام وقتـی جز منطقه محسوب میشده و بعد ازآنکه ازآن منطقه جدا گـردیده، بحیث سر زمین شیتـو مورد نیك درآمده .

مناسبت ها وارتباط عجیب بین حیوانا ت: شرایط طبیعی جزیره نه تنها برای شیتومورد

نیك ها خیلی‌مساعد است بلکه برای‌بعضی حیوانات دیگر نیزاز نظر تکثیر وتولید نسل تاثیر بسزائی دارد بته های انبوه گلهاوعلف هازمینه خوبی برای زندگی حشرات پرندگان و حیـوانـات دریـن جزیـره می بـــا شد

که تعداد آنها به هشتاد نوع میرسد.
خاك‌نرم ومر طوب وصخره‌های بزرگ وزنگین

بهترین پناه گاه برای حیوانات شمرده‌میشود جزیره در مسیر پرواز پرندگان واقع بوده و

کثرت حشرات پرندگان رابااین‌سو می‌کشاند

درقسمت های مرتفع این صخره‌ها وبین‌بته‌های

انبوه پرندگان برای شان اشیانه ساخته‌ویا

برای استراحت‌بآنجامیایندآنها برای‌موجودیت

خـود یـك بار دیگر همیشه بـه مجادله‌بوده ویا مناسبات عجیبی بربا میدارند .

پرندگان لاشخور بالای جزیره باارتفاع کـم

پرواز نموده واز هرقسمت جزیره غذای‌خود

را میاورند چشم این پرندگان تیز بوده واز هواجای راکه شیتو مورد نیك وجود داشتـه

باشـد پیدا میکند بمجردیکه شیتو موردنیك را میبینند فورا پائین امده وبصورت فـــوری

باچنگال‌های خود انرا صید نموده وفـــورا

درهوا پرواز میکنداماشیتو مورد نیك‌شکست

نخورده بلکه‌جنگ تن‌به‌تن‌بین انهااغازگردیده

وبالاخره اواز پرنده بگوش میرسد وپرنـده

بامار یکجا بزمین می‌افتد ماچندین اسکلیت

پرندگان را بچشم سر مشاهده نمودیم کـــه

از هوا به زمین افتاد.

شیتو مورد نیك تنها پرندگان راکه پـــرواز

میتوانند نمی‌خورند بلکه تخم آنهارا وچوچـه های آنهارانیز می‌خواند. یکروزمشاهده کردیم که چطوریك پرنده ماردرازی‌راازرمین‌صید کردو

بعد ازینکه به‌هوابلند شدانرابه دریاانداخت

این یکنوع انتقام گرفتن پرنده ازشیتو مورد

نیك‌بود .

علاوه ازپرندگان وحشرات درین‌جزیره‌موشهای

صحرائی نیز بوفرت وجود دارد که‌انها نیـز

غـذای شیتو مورد نیـك را تشکیل میدهنـد

که‌ما چندین بار اسکلیت وپوست موشهای

صحرائی وخارپشت دریائی رانیز درنزدیـك باببین سوراخ های‌این‌مارها دیده ایم‌همه‌روزه

بعدازختم کار دریك گوشه‌جزیره برمیگشتیم

رفقای مابا دهقانان ومردمان سالخورده وبـا

تجربه‌که بعضادرین جزیره‌پانهاده وگشت‌وگذار کرده بودند صحبت میکردیم آنهـا برای مـا

قصه های دلچسپی راجع‌به‌جزیره‌میگفتندرهنمای ماپیر مردی بود که مارا درین کارتحقیقاتی‌ما

زیاد رهنمائی میکرد واز زبان این پیر مـرد

تاریخچه این جزیره را شنیدیم تحقیقات‌علمی

مادرباره این جزیره خیلی موفقیت آمیز بود

وما معلومات زیادی درباره این جزیره جمع

آوری نمودیم که درنتیجه یکی از اورگان‌های علمی حفاظت این جزیره را متقبل شدند .



تحقیقات علمی ما درین جزیره‌خطرناك‌مدتها ادامه یافت

سرگرمی و مسابقات

جدول کلمات متقاطع

افقی:

۱ـ از بنادر معرو ف ارو پائی غربی ـ کاخ بی پایان ـ از ببره ها ـ یك نوع ریگ ـ ببردم بریده .

۲ـ کاشف بمب اتم ـ فابریکه کام تولید میکند ـ دست عر بی ـ درد بی پایان .

۳ـ سعی ـ از اختراحات مارکونی ایتالوی ـ شب بی پایان اما عر بی ـ از تالیفات مشهور د کتر گوستاو لوبون فرانسوی .

٤ـ نقش ـ امر وز پښتو ـ از ممالك افریقایی ـ راه رفته نمی تواند .

٥ـ توله ـ از آنطر ف یك نوع مر غ .

٦ ـ موسس اولین ریا ست جمهوری در افغانستان عزیز ـ نوعی از نباتات اندازه عمر ـ خورده میشود .

۷ـ نورانی و روشن شده ـ یك کلمهٔ بی معنی .

۸ـ شیرین است .

۹ ـ نمی شنود ـ شهکار معروف ویکتور هو گو ـ نویسنده سپید دندان .

۱۰ـ در سر میرویدـ پایتخت یکی ازممالك اروپائی ـ **شور است**. نفس ـ نادان .

عمودی:

۱ـ اسم مردانه ـ **زیاد نیست.**

۲ ـ مادرکلان پښتو ـ ازممالك عربی ـ **صورت** .

۳ـ راه و طریق ـ هه .

٤ـ ضمـ مرد بی پا

٥ـ او

٦ـ زحمت و مشقت ـ درنده و وحشی

۷ ـ پردو پښتو ـ مایهٔ حیا تی

۸ـ مانند و مثل ـ

۹ـ بعضی حیوانات دارند ـ

۱۰ـ شا هنامه از او ست ـ خشکه

۱۱ـ تکرار یك حرف ـ مهتا ب عربی ـ یك در پښتو ـ

۱۲ـ ندـ امروز روز نـدارد ـ مر طوبت

۱۳ ـ تیم بی پا ـ مرو

۱٤ـ اکنو پښتو ـ یك کلمهٔ بی معنی

۱٥ـ واحد پول جا پان

۱٦ـ مخترع تلسکوب نجومی ـ مادر در عربی .

۱۷ـ ازآثار ژان ژاك رو سو ـ نصف نانك

۱۸ـ بدن ـ از میوه جات

۱۹ ـ درامان ـ نمك چنین است

۲۰ ـ کمك ـ نصف ساجق

۲۱ـ ناب بی پا

۲۲ـ مادر عربی ـ حرف نفی عربی

۲۳ـ اینهم سج خوانده میشود ـ از آن طرف

۲٤ـ باغ پښتو ـ غزل بی سر ـ قلب

۲٥ـ تکرار یك حرف ـ علامت نفی

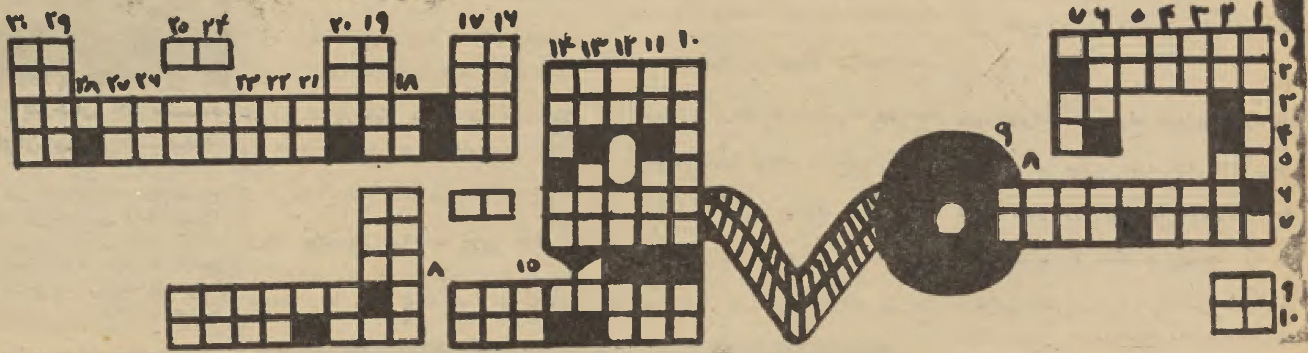
۲٦ـ یك ماه عیسوی

۲۷ـ دروازه

۲۸ـ ...

۲۹ـ از باریدن ساخته شده

۳۰ـ از پرندگان خوشخوان



طرح کننده: عبدالها دی عزیزی متعلم صنف **یازدهم لیسهٔ نجات**

آیا این شخص را میشناسید؟!



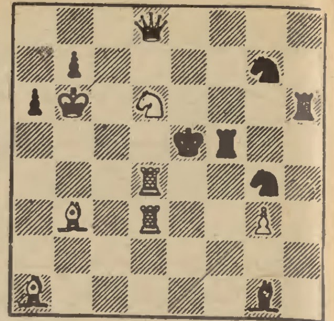
صاحب این عکس قسمت بیشتر شهرتی راکه یافته است مر هو ن تبصره های سیاسی او درمهمترین مجلات امریکاواز آنجمله «نیوزویك» است ولی مابرای اینکه نشا نی دقیقتری از او داده باشیم یکی از کتابهای اورا که شهرت جهانی یافته است یاد میکنیم وآن کتاب «فلسفه اجتماع» است .

اگر به شناختن او مو فق شدید لطفا برای ما هم بنو یسید .

اگر با ریاضی آ شنا هستید

اگر باریاضی آ شنا هستید (مقصود ماریا ضیا ت عا لیه نیست بلکه همین چهار عمل اصلی یعنی جمع، تفریق، ضرب وتقسیم است) باملاحظه این دایره ها که هر کدام نماینده یك عدد است وبا در نظر گرفتن علامات حسابی عددی را که هر دایره نماینده آنست پیدانموده عملیات حسابی را روی آن انجام بدهید ونتیجه را برای ما بفرستید.

مساله شطرنج



درین مسأله سفید بازی راشروع کرده در دو حرکت سیاه را مات میکند ترتیب حرکت مهره های سفید را برای ما بنویسید .

حل جدول شماره گذشته

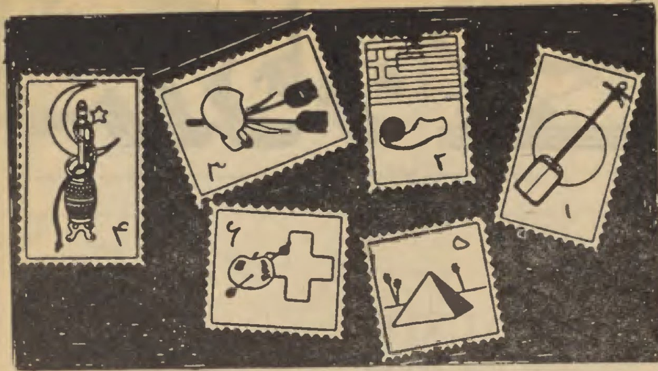
افقی :

۱- رئیس جمهور - ۲ - ساربان ۳- اب-قمار-وس-٤- درك - نر-باب -٥- توری - کرتی-٦- ما-سر-٧- نننن - شاگرد -٨-قده-به-تیر-٩-ای- شیکا- تر - ١٠- بکتریا -١١- لامارتین .

عمودی :

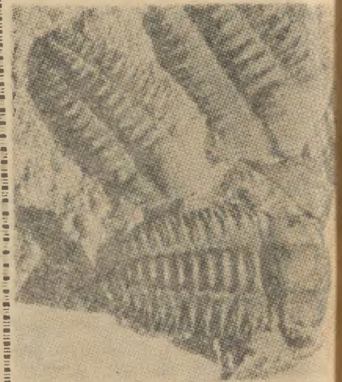
۱- رشادت - نقال -۲-برومندی ۳- یس - کرانه - با -٤- ساق - شکم -٥- جرمن - بیتا -٦- مبار- مکرر -٧- هار- ایت -٨- ون - برسات- ای - ٩-واترگیت-١٠ - کسبی - رررر .

کدام کشورها ؟



بادقت به‌این کلیشه نگاه کنید،دراینجا پنج تکت پستی رامشاهده میکنید که‌هر کدام آن مربوط به‌یك‌کشور جهان میباشد ،اگر موفق به‌پیدا کردن این ممالك شدید نام‌آنهارا برای ماهم بنویسید !

این عکس چیست؟



خوب به‌این‌عکس نگاه کنید آیا میتوانید از آن چیزی بفهمید .

* * *

اینهم یکی از هنرپیشه های‌هندی است ، اسم او را و اسم چهار فلمش را بما بنویسید .

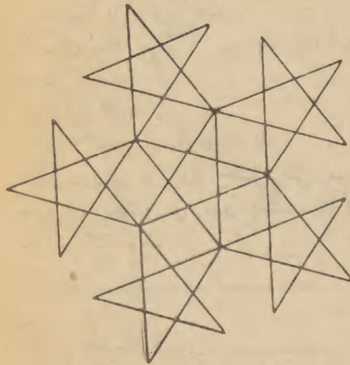


شعر در هم ریخته

برای آزمایش قوه شعر شناسی شما کلمات یك بیت مشهور را در اینجا در هم‌ریخته ایم بکو شید تا اصل شعر را پیدا کرده برای ما بفر ستید :

به - رودی- دجله- گردد - بنادر - خشك - کوه -به- بار ان سالی - اگر - ستان

با یک خط!



آیامی‌توانید بدون اینکه قلم رااز روی کاغذ بردارید ویااز یك نقطه بیش‌ازیك بار عبور کنید ،این شکل رارسم نما ئید ؟قبل‌از اینکار تعداد صحیح مثلثهارا حساب‌کنید!

آیامیتوانید؟





پارچه های‌که در زیر این کلیشه‌دیده میشود هرکدام ازیك قسمت رسم بریده شده ، آیامیتوانید هرقسمت را دوباره درجایش‌بگذارید؟

به‌کسانیکه حداقل‌به چهار سوال این دو صفحه جواب درست بد هند به‌اساس قرعه یک سیت جرا ب اسپ نشان جایزه داده میشود .

گذرگاه تبسم

استراحت

دو دوست در جاده ای با هـــم تصادف کردند اولی گفت :

ـخبر داری که بالاخر ه محسن خان به آسایش‌واستراحت همیشگی نایل شد .

دومی با تاثر گفت :

ـاوه متا سفم... بیچاره چه‌وقت فوت کرد.

اولی گفت :

ـنه جانم ...اوفوت نکرد همین دینه روزنی پریروز خشو یش عمر خود را بخشو ی تـو بخشـــد و جوانمرگ شد.



عاشق بیقرار

مردی بدیدن دوست خود بخانه اش رفت. دوستش گفت :

ـمیدانی ... از روزی که من بـا این دختر نامزد شده ام. نه چیزی میخورم ونه چیزی مینو شم.

ـچرا .... آیا تا این حد عاشق او هستی که از غمش خـوردن و نوشیدن رافراموشم کرده ا ی .

ـنه جانم ... مو ضوع ازینقرار است که نامز دم برای من پولـــی باقی نمیـ گذارد که چیزی بخو رمو بنو شم .

ـلبخند بزن عزیزم

نکته

ترسیتان برنار میگوید .

علامت عشق بزرگ اینست که بعد ازمدتـی هم عاشق وهم معشوق فراموش‌کنند کدام‌یك اولتر گفته است دوستت دارم .

فانتیزی وطنی

نوشته :جلال نورانی

سوء تفاهم

این واقعه هـر چند عجیب وباور نکردنی مینماید . بهر حال چیزیست که واقع شده ومن آنرا فعلا بشما حکایت میکنم ـدر ضمن برایتان حوصله زیاد آرزو دارم .

درین مسالهٔ مقصر اصلی قدوس بـــود زیرا او بابچه همسایه جنگ کرد وباسنگ سر اورا شکست وخودش از خـانه‌فرارکرد. معمولا در کوچه بین پدر ها ومادر هایعنـی بین دو فامیل بر خورد ها وجنگ هایی که اثرات آن سالها باقی میماند از نزاغ های بچگانه ای آغاز میشود که بین دوطفل‌بخاطر یکدانه تشله ویایك قلاچ تـار جر شده‌گدی پران در گرفته است.

عبدا لتواب جان آدم حلیم وبرد باری‌بود از نزاع های فامیلی خوشش نمی‌آمد ویگانه آرزویش ایـن‌بود تـابا همسایـگان و اهـل کوچه باصفا وصمیمیت زندگی‌کند پیروجوان را سلام میداد وسلام اطفال خرد سال ر ا وعلیکم میگفت، وقتی که بخانه آمد وفهمید که قدوس بچه سیزده ساله او سر بچـــه همسایه را با سنگ شکسته خیلی عصبانی وپریشان شد ـ ازهمین جهت‌به مادراولادها گفت :

صد دفعه بتو گفتم که ای جوانمرگ سر چك شده بی پدر مادره نمـان که بیرون‌بر آیه «البته قدوس هم پدر داشت وهم مادر ولی از عصبانیت زیاد پدرش اورا بی پدر ومادر خطاب نمود »

مادر قدوس آهی کشید، چون نمی‌خواست بیشتر شوهر خود را عصبانی بسازد حرفی نزد وقبول کـرد کـه درین مسأله مـلامت است. عبدالتواب خان این طرف وآنطرف‌در بین اتاق قدم زده بعد پسردیگر خود را که نه ساله بود وصبور نام داشت خـوا سته گفت :

ـ اوبچه ... یك خط نوشته میکنـم زود بـرو پیش کاکا غلام جانت ، برت پول‌میته بیار .بعد کاغذی نوشت وپسر خود را بـه خانه غلام جان دوست صمیمی خود فرستاد.

او از غلام‌جان پنجصد افغانی خواستـــه بود تا ذریعهٔ آن دعوتی ترتیب داده فامیـل همسایه را بخواهد و از ایشان به خـاطر واقعه‌ایکه رخ داده معذرت بخواهد .

صبور طفل کوچك عبدا لتواب خان نامه پدر خود را به‌غلام جان‌داد وغلام جان عینك های خود را بچشم گذاشته نامه را اینطور در دلش خواند .

«برادر بجان برابر وعزیزالقدرم غلام جان

بعد از عرض سلام امیدوارم‌بربا لهای شاهین عافیت سوار باشی وباعث تحریـــر اینکه بخاطر مساله ای بـه مبلـغ پنجصد افغانی ضرورت دارم اگربدست برادرزاده‌ات بفرستی ممنون میگرد م»

وقتی که غلام جان نامه را خواند آهـــی کشید ـاوپول نداشت اما نمیتوانست خوبی هاوکمك های عبدالتواب جان‌را فراموش کند بنابـرین قلم و کـا غـذ بـرداشته نـامـة نوشت وغلام حیدر پسر ده ساله خود رابه جائی فرستاد ـصبور پسر دوست خود را در خانه منتظر ساخته گفت:

ـجان کاکا خودم ندارم اما از یك‌دوست خود بـربابیت پـول خـواستـم انشاء الله میاره

* * *

میرزا شفقت نامه را از دست غلام‌حیدر پسر غلام جان گرفته آهستـــه در د لش چنین خواند :

«دوست شفیق ومهربانم را فدا شو م... از آنجایی که مشکلی پیش آمده به مبلغ پنجصد افغانی اشد ضرورت پیدا نموده ام چون مانند اسمت به دوستان شفقت دار ی امید است بدست برادر زاده‌ات مبلغ مذکور را بطور قرضه حسنه فرستاده ممنون سازی ...» میرزا شفقت دست به پیشانی خـــود کشیده گفت :

ـ جان کاکا مه خو پول ندارم، اماتوبشی مه پیدا میکنم .

میرزا شفقت پسر خود را خواسته قلـم وکاغذ طلبید وچیـــزی نوشت وبدست ا و داد .

* * *

میرزانواز بادستان‌ضعیف چرخ‌چاه‌راتاب‌داده یك سطل آب بیرون کشید بعد آفتابه راپر نموده خواست وضو بگیرد ـدر همین اثنا صدای کوبه در بلند شده او آفتابه را به زمین گذاشته بطرف در براه افتاد .دستش را بلند کرد وبـه تنبـه در فشار داد ودر راباز کرد ـوقتی که پسر میرزا شفقت را مقابل خود دید گفت :

ـ خیرت اس بچیم ؟

پسـر میـرزا شفقـت بـلند وصدا دار تـوسط بینـی نـفس کشیده در ضمن خودرا از زحمت پاك کردن بینی خلاص کرد و گفت :

ـسلام

چون بخاطر اینکه یکبار بعلت فـراموش کردن سلام چند قفاق خورده بود بـا عجله سلام داد وگفت :

ـبا بیم سلام گفت ....بعد از سلام‌گفت که .. اینه یك خط برتان نوشته کده. طفل کاغذ را که در میان دستا نش عرق کرد ه تر شده بودبه میرزا نواز داد ، میرزا کاغذ را باز کرده بعد برای اینکه در روشنـــی بیشتر آنرا مطالعه کرده بتواند از درواز ه بیرون شد زیرا راهروی دم دروازه کوچـه تاریك بود. او مکتوب را چنین خواند .

«رفیق عزیز و بجان برابرم را سلام بادا ... برای جمله اهل و عیال از خدای متعال صحت وشادمانی تمنامی نمایم وآرزو دارم همگی تان لباس عافیت به تن داشتـــه از معایب ومصائب درامان باشید .

عزیز بجان برابـرم عرضم اینست‌که به مبلغ پنجصد افغانی برای اجرای معامله ای ضرورت دارم اگر داشته باشی وبفرستـــی خوشحال میشوم »

میرزا نواز از پسر خرد سال میـــرزا شفقت پرسید :

ـ بچیم چه گپ اس ... بـابیت پوله چه میکنه کودك جواب داد:

ـمه چم !!

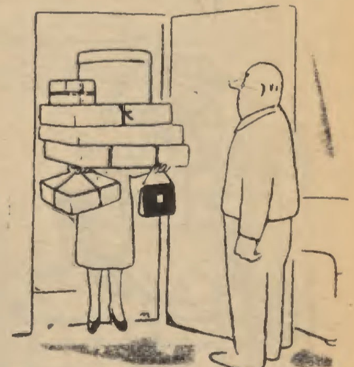
میرزا نواز بفکر فرورفت او پسر دوست خود را بدرون خانه برده گفت :

ـتوصبر کوجان کاکا لباس بپوشم مه هم همرایت خانه تان میروم .

بعد خانم او وخودش همراه پسر میـرزا شفقت با پنجصد افغانی براه افتادند ـوقتی به آنجا رسیدند میرزا نواز گفت :

ـ بیادر ...خدا شاهد حال‌اس که صرف همین پنجصد افغانی داشتم اگر زیاد مـی داشتم ازت دریغ نمیکدم ـولی ایره بگو که خیریت اس .. میرزا شفقت که حیران‌مانده

بقیه درصفحه ۵۷



وقتیکه خانم از خرید برمیگردد

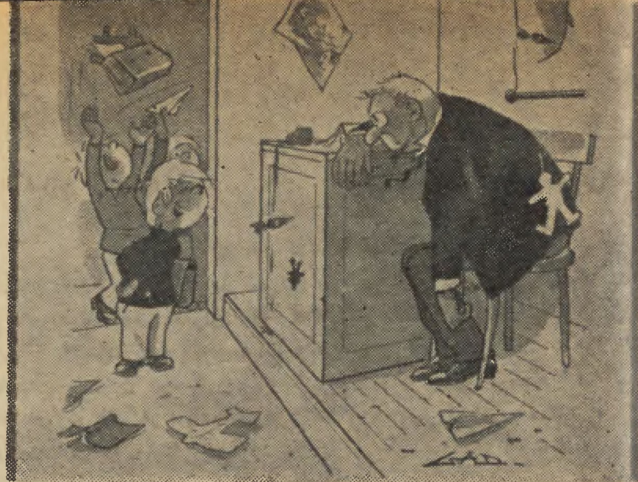
مگر من نگفته بودم ؟

مردی در رستو ران داد وفر یاد کرده مدیر رستو ران را خواست وگفت :

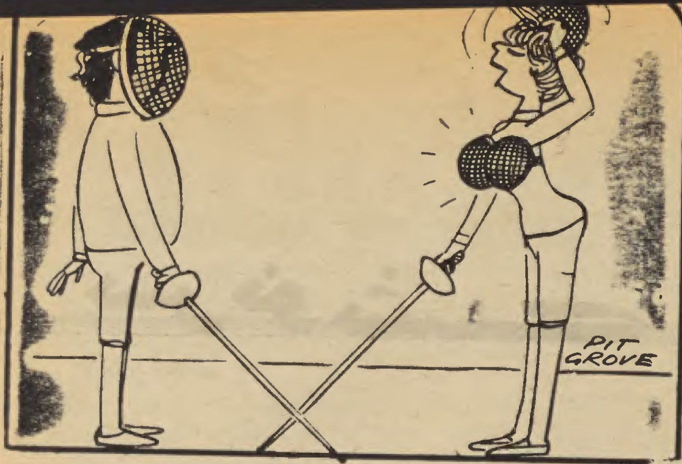
ـخجالت نمی کشید که چنیـن تخم های گندیده وبو گـر فتـه را نمیرو میکنید.

مدیر رستوران نگاهی به‌بشقاب انداخته گفت :

ـبلی حق با شما ست ... مـن این آشپز احمق را گفته بو دم‌ازین نوع تخم ها ی دیر مانده در سایر غذاها استفاده کند. ولی او آنـرا نمیرو پخته .



- جوانمرگ ها... چراخنده میکنین .



بدون شرح

فانتیزی خارجی

نوشته :سلاوی سلا ودف
ترجمهٔ: غالمغالی

آیینه ساز

اودکان آیینه سازی خود را منحل ساخته
شامل سازمان شیشه سازی دولتی شده بود
وبعلت کمبود اشخاص فنی او را در بست
امر شعبه شیشه سازی مقرر نموده بودند
اواخر ماه نوامبر هوا دفعتاً خنك شد
وهمزمان با آن تیلفون کردن مردم هم آغاز
گردید -یکی میگفت :
پس چه وقت شیشه های کلکین ما
انداخته میشود ؟ دیگری یك نفرمیخواست.
شیشه ها را برای شان ببرد .قهر مان
داستان ما که اکنون آمر شعبه شیشه سازی
شده در جواب همه میگفت :
لطفاً شیشه ها وآیینه های خود را این
جا بیاورید .از بس این جمله را تکرار
کرده بود برایش عادت شده بود اگرکسی
میگفت :خانه‌ما چطور میشود ؟وی فوراًپاسخ
میداد :آنرا اینجا بیاورید ...
آیااینکار امکان داشت ؟ طبعاً مردم یا
باوی جنگ میکردند ویا سنگ قناعت به
سینه زده دیگر تقاضایی نمیکرد ند. آ ن
روز صبح مردی در تیلفون از او میخواست
تا کسی را بمنزلش بفرستد، زیرا در یکی
پنجره های خانه‌او بایدآئینه نصب گردد.
آمر دستگاه شیشه سازی باو ی پرخاش
کرده گفت :«امکان ندارد »وچون طرف‌مقابل
حمله گی کرد گوشك را محکم بروی تیلفون
کوبید تا طرف مقابل هر قدر بخواهد، بوی
دشنام بدهد .
آنا پیشخد مت رستوران محله او را با
تبسم همیشگی استقبال کرد زیراوی در
کورس هوتل داری آموخته بود که باید از
مشتر یان بالبخند پذیرایی کند .
آمر دستگاه شیشه سازی هم از مشتریان
همیشگی ا و بود .آنا کرکتر وعادات او را
بخوبی میدا نست .بعد از نوشیدن گیلاس
اول رافقط «آنا» بعد «آنکه» سپس (آنچه)
وبعد از نوشیدن گیلاس پنــجم وی ر
«کبوترم» خطاب می نمود .ولی اینبار دفعتاً
آئینه ساز یك گیلاس «دبل» بـا سگرت و
گوگرد خواست .آنا رفته فرمایشـس او را
برایش آورد وگفت :
- خیرت‌باشد... امروزیك اندازه‌ناراحت
بنظر میرسید !...
آئینه ساز با ناراحتی گفت :
- اوه که چقدر اینها شلـه ومزاحم‌هستند
میدانی آنا .. امروز یك مرد که مزاحم در
تیلفون همرای من پر خاش کرد ... هنوز
هم سرم ازگفتگو بااو درد میکند ...
تو خوب فکر کن ... بمن میگوید استادبیا
بخانه ما زیرا یك شیشه پنجره شکستــه
است. حالا دیگر خودت فکر کن... من باید
بخانه آنها بروم ...مرا هنوز هم یك آئینه
ساز عادی فکر میکند -در حالیکه ما دستگاه
داریم ... من هم آمر دستگاه ... من کــه
نمیتوانم خانه‌به‌خانه بروم‌وشیشه‌های‌آنهارادر
کلکین نصب کنم ...
«آنا »برای اینکه اعصاب اوراآرام ساخته
باشد گفت :
-بلی نمی توانی ...خوب جوابش دادی.
مرد گفت :
-نه برای او نگفتم ... فقط گوشــك را
بروی تیلفون کوبیدم ...
باز تاشور بخوری شکایت هم میکنند .«آنا»
پیشخدمت رستوران برای اینکه خود را از
پرگوئی اونجات بدهد بطرف پیشخوان بـه
راه افتاد ومرد گیلاسش را سر کشیـد .
درســت موقعی که میخواست گیلاس خــالی
راروی میز بگذارد دید که یك زن جوا ن
ومقبول مقابل میزش ایستاده -زن باتبسم
شیرینی گفت :
- اجازه میدهید نزدیك شما بنشینم ؟
-اوه البته خانم قشنگ ... چرانی ؟
زن جوان گفت :
-امروز هوا خیلی سرد است ...از همین
سبب نزدیك شما آمدم ... آخر میز شمـا
نزدیك بخاری قرار دارد .
-اوه بلی ... هوا سرد است ... هــه
... اگر یك گیلاس کنیاك بنوشید ... درین
سردی ... یعنی من میتوانم شما را بیــك
گیلاس ...دعوت کنم ... خانم بـا اشا ره
سر رضائیت خود را اعلام کرد. آمردستگاه
شیشه سازی دیگر تامل را جائز ندانستـه
فوراً پیشخدمت رستوران را صدا کرده دو
گیلاس کنیاك سفارش داد .
لحظهٔ بعد «آنا» با نگاه های کنجکا و به
میز آنها نـزدیك شده گیلاس هـا را روی
میزگذاشت . خانم جرعه‌ای ازکنیاك نوشیـد
ولی آمر دستگاه محتویات گیلاس خـود را
با عجله در گلو خالی نمود .دفعتاً احساس
کرد گرم شده وقلبش مانند آدم های عاشق
می تپد -دید بدون اینکه احساس خجالت
کند میتواند با آن زن صحبت نماید لـــذا
پرسید :
-معلوم میشود که شما در خانه غذا یی
نمی خورید .
-بلی .. من .. هه... امروز نخو استــم
در منزل غذابخورم آخر میدانید ... درخانه
خود را درین اوا خر خوب احساس نمیکنـم
... دلتنگ میشوم
آئینه ساز باخود فکر کرد ایــن زن یـا
یك بیوه تنها ست ویا تازه ازدواج کــرده
ولی میخواهد طلاق بگیرد . لــذا با جرات
بیشتر به چشمان زن دقیق شد زن زیبا هم
با چشمان بزرگ خود بطرف او میدیـــد -
چشمان سیاه شفاف ومشتعل که طرف مقابل
را بخوبی گرم میساخت -در عین حال درین
چشمان آفتاب مانند نـاراحتی نـاشناخته‌ای
خوانده میشد .
مرد تکانی بخود داده‌گفت :
-پس ازقرار معلوم درخانه بشما خوش
نمیگذرد ... بلی؟ زن زیبا با تبسم ملایمی
پاسخ داد:
- والله چه عرض‌کنم ... خانه ماهم‌سرد
است وهم دلتنگ کننده .
آئینه ساز خاکستر سگرت خود را پف
کرده از روی میز پایین انداخت وبه ایــن
وسیله علاقه خود را به زن جوان نشان داد
وبعد صدا کرد :
-آنو ... دوتای دیگر هم بیار .
«آنا» بازهم دوگیلاس آورده پیشروی آنها
گذاشت و زیرلب غم غم کـرد ولـی حرفش
فهمیده نشد .
آئینه ساز برای زن جوان وزیبا از کا ر
خود وگذشته خود بسیار گفت وپر حرفـی
کرد وبین خود ما باشد یگان لافهم زد -زن
جوان در آخر گپ هایش گفت:
-البته که شما آدم قوی وصحت مند ی
هستید واین مطلب از هیکل وقیا فه‌تـــا ن
فهمیده میشود ..
«اوه‌که من چقدر آدم های صحتمند و قوی
را میپسندم .باین تعریف ها آئینه ســاز
نزدیك بود بال کشیده پرواز کند - باخود
میگفت :مثل اینکه بخت با من یاری کرده
که بااین لعبت طناز آشنا شــده‌ام . او با
دست وپاچکی شرو‌ع کرد به مرتب کرد ن

بقیه درصفحه ۵۸



برتان مکتوب رسیده

جشن تولد

مردی به دوست خود گفت :
-من باید بر وم وتـر تیبا ت
سالگره سی سالگی خود را برا ی
فردا بگیرم..
دوستتش گفت :
-اوه ... چقدر به سالگره سی
سالگی آشنایی دارم ... آخر هفت
سال میشود که پشت سر هم زنم
سالگره سی سالگی‌خودرا بر گزار
میکند.



بدون شرح

سرنوشت

از منابع فرانسوی

مترجم و مرتب : قاسم صیقل

در شماره گذشته خواندید :

«ایرین» دختریست که در شرکت عطر فروشی یك وکیل دعوی بنام ژیو کار میکند وی اصرار دارد که کارش کسل کننده است و می گوید که ایستادن در پشت میز وبفروش رسانیدن عطر او را ذله ساخته است او بعد از اینکه از «ژیو» جدا میشود بخانه رفته و لحظه یی به یکی از همصنفان دوره شاگردی اش تیلفون میکند . وگذشته‌هایش‌را بخاطر می‌آورد .

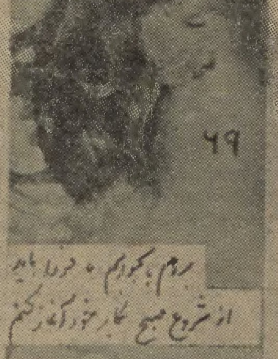
واینك بقیه داستان



او در مقابل آئینه ایستاده، به چهره اش می بیند و
را بجا می آورد .
۶۷



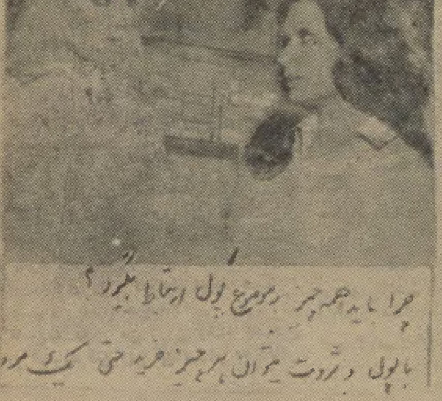
به سیلوی نزدیک می شود : بلی فوراً اینها را برایش میگیرم
۶۸



اما او قدرت یک کارگر و زن
را ندارد . نمیتواند که
سیلوی را اداره کند
۶۹
بروم بخوابم . فردا باید
از شروع صبح کار خود آغاز کنم



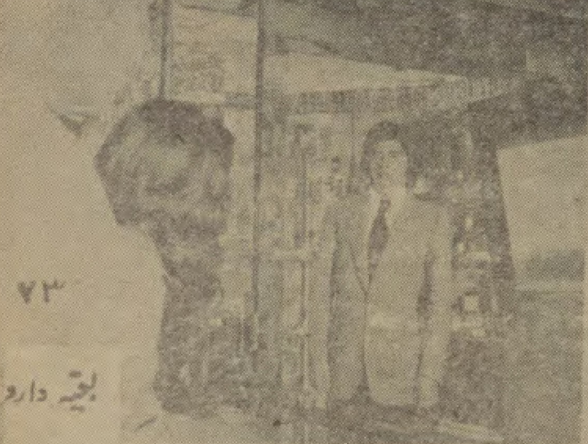
زن : من میدانم که
اما قطعاً
۷۰
آیا تو مطمئن هستی که او با این دختر
ازدواج میکند ؟



بلی آقا با خوشحالی زیاد به قریه ما رسیده
اینجا خیلی فرق ... است ...
چرا باید همه چیز به موضوع پول ارتباط بگیرد ؟
با پول و ثروت میتوان هر چیز خرید حتی یک مرد



بلی همینطور است ، عزیزم ... اینه یک مشتری آمد
۷۲



« دادا » از دیدن مورلیس بگریت می افتد .
۷۳

بقیه دارد

بقیه صفحه ۱۱

شناور...

– شنیده‌ام یکی ازعملیات داکتر وانکادرا راشما سریعتر ازاو انجام داه اید .

خندیده گفت :

– ها.... اصلا عملیهٔ مذکور یعنی عملیه صندوق از اختراعات یك شعبده باز آلمانی است ولی وانکادرابخاطر سرعت درانجام دادن عملیه مذکور مدال طلا گرفت من هم همان عملیه راانجام دادم به این تفاوت که حتی ازوانکادرا هم سریعتر انجام دادم .

گفتم :

– ومدال گرفتی ....

خندید وگفت :

– نه من مدال طلانگرفتم ... خوب دیگر نگرفتم ....

شناور همانطورکه به میزکارم تکیه داده‌بود گفت :

– من فواد راهم دیدم فوادهم یك شعبده‌باز دیگر ترکی بود،اوادعا میکردکه دربین‌پنجاه‌و دوکشور جهان درشعبده بازی مقام دوم رادارد. من هم بصورت شفاهی و هم بروی صفحه روزنامه انیس بااواعلان مسابقه دادم . ولی او حاضر نشد بامن مسابقه بدهد .

پرسیدم :

– شناور .... دونفرشعبده باز چگونه باهم مسابقه میدهند ؟

بازهم لبخندی زده گفت :

– مسابقه هم میتواند در اجرای عملیات باشد وهم در قسمت معلومات ذهنی . بطور مثال دوشعبده بازدرمیدانی مقابل هم قرارگرفته دربرابر چشمان داوروتماشاچیان هردوبهترین ومهیج ترین عملیات خودرا اجرا میکنند آن وقت بخوبی واضح میگردد که‌کدامیك بیشتر مهارت دارد .

سوال دیگری راکه درمغزم ایجاد شده از اومی پرسم واو پاسخ میدهد :

– بصورت دقیق من درین رشته استادی نداشته‌ام درفراگرفتن این فن بیشتر به دماغم مدیونم .

قصه های ریش سفیدان ومردم که ازآمدن شعبده بازان خارجی به‌کابل چیزهایی میگفتند مرابطرف این فن جلب نمودازجانب دیگرکمبود اشخاصی راکه درین قسمت درکشور خود ما چیزی بدانند حس میکردم وتوقع داشتم خودم تااندازه‌ای این خلاء راپرکنم . به عملیات شعبده بازان دقیق میشدم درمجله ها مطالبی راکه درین مورد بچاپ میرسید می خواندم و بعد درمورد آن عمیق فکرمیکردم تارمز آنرا پیدا نمایم .

می پرسم :

– تاحال شاگردی هم درین رشته تربیه نموده‌ای ؟

– ها... سه نفرهموطن ویك خارجی ازمن چیز هایی آموخته اند .

ازشناورکه حاضراست باهرشعبده بازی در هرجایی‌که باشد مسابقه بدهد پرسیدم :

– درکدام ممالك این مسلك رواج بیشتر دارد ؟

اوگفت :

شعبده بازی مرکب ازچند رشته اختصاصی است‌که یکی‌آن«ایلوزیون» است وشمامیتوانید آنرا «چالاکی دست» ترجمه کنید . درین قسمت اتحاد شوروی وآلمان اشخاص فنی دارند وگمان میکنم ازسایر کشورها شعبده بازان این کشور مؤفق ترباشند . من خودم «کیوك» روسی رادیده‌ام اودرین رشته مهارت عجیبی دارد چند پسر خودرا هم درین رشته تربیه نموده است . بخش دیگری از شعبده بازی «فکیریزم» است که‌انواع مقاومت‌های جسمانی رادر برمیگیرد ازقبیل خوردن شیشه وپاکی خوابیدن بروی میخ ومقاومت در برابر آتش وغیره که‌درین قسمت سابقا هنداول بود ومرتاضان هندی محیرالعقول ترین عملیات راانجام میدادند درایران هم شخصی بنام علی جامی درین رشته مهارت داشت .»

شناور خودش درهردو رشتهٔ فوق مهارت دارد، مردم کابل وولایات عملیات عجیب و شگفت انگیز اورادیده اند. من دفعتا بیاد دسته های اکروباتیك خارجی که گاهگاهی‌بوطن ما می آیند افتادم . پرسیدم :

– آیا شعبده بازی باعملیات اکروباتیك رابطه‌ای دارد ؟

شناور پاسخ میدهد :

– ازنظراینکه درهرتروپ اکروباتیك یك یا دونفر شعبده باز هم شامل است‌میتوان ارتباطی رامیان این دورشته قبول کرد. چه‌هم شعبده بازی وهم اکروباتیك ازنگاه نمایشی بودن و سرگرم ساختن بیننده و هم ازلحاظ اینکه هردوتعجب وتحسین بیننده رابرانگیخته انسان رابه‌شگفتی می اندازدباهم ارتباط دارند ولی باآنهم شعبده بازی شعبده بازیست و اکروبات کسی است که عملیات اکروباتیك را اجرا میکند .

یك اکروبات ازسن کودکی تمرین میکند. یافتن موازنه چستی وچالاکی وتمرین متداوم کلیدپیروزی اوست – اماشعبده بازی به‌تمرین های دیگری ضرورت دارد .

– چون این دورشته بدرستی تفکیك نشده بعضا مرابعوض شعبده بازاکروبات مینامند .

دفعتا ازشناور می پرسم :

– شناور ... گمان نمیکنم این اسم تو اسم بی مسمایی باشدمنظورم ازکلمه «شناور» است ... خوب باآبیازی چطوری ؟

پاسخ میدهد :

– بلی من آبیازبودم وهستم وبخاطر همین علاقه‌ام واگرخود خواهی نشود مهارتم درآب بازی بچه هااسمم راشناور گذاشتند . من به آببازی عشق وعلاقهٔ مفرط دارم .

دراول این احساسات بحدی شدید بودکه چندین بار پیشنهاد کردم بگذارند درمسابقات ثقیل آبیازی دربحیره مانش شرکت کنم علت خونگرمی وعلاقه‌ام به مسابقات آبیازی این‌بود که تمرین زیاد داشتم ودرحقیقت شناوری حرفه‌ام شده بوداگر شناوری راآدم خوب بیاموزد وبه تخنیك آن بلدشود آنوقت باتمرین کم هم میتواند آبیاز خوبی شود .

به شناور گفتم :

– خوب حالاچه درنظرداری به همین رکود فعالیت های خودادامه میدهی یااینکه ....

حرفم رابریده میگوید :

– من درهر موقعی حاضر به خدمت‌هستم چه درتدویر نمایشات وچه درتربیه شاگردان حاضرم بامقام ویا موسسه‌ای‌که ازمن همکاری بخواهد همکاری کنم .

میگویم :

– معلوم میشود خسته شدی .... بیشتراز این ازت سوال نمیکنم فقط اگر پیامی به خوانندگان مجله .....

بازهم به تندی میگوید :

– ها.... پیام دارم ... اولتر از همه جمهوریت جوان افغانستان رابه تمام هموطنان خودتبریك میگویم وثانیا آمادگی خودرا برای هرگونه خدمت به هموطنان اعلام میدارم ....

ازجابلند میشود . چوبدستش را برداشته بامن خداحافظی میکند ......

توضیح : مانظر شاغلی محمد علی شناوررا نشرکردیم و امیدواریم این گفتگوی جالب خوانندگان عزیز مجله راراضی ساخته باشد، باید بگویم مرجعی که شناور ازآن شکایت داشت حالاازهم پاشده تغسر نام وتغسرشکل داده وتماس‌گرفتن باآن موسسه مسر نبود . ولی اگرشخصی ویاموسسه گفتار شاغلی شناور راقابل جواب میداند ماحاضریم نظرآن موسسه راهم تقدیم خوانندگان عزیز مجله بنمائیم .



شناور حین اجرای یکی ازعملیات خود

بقیه صفحه ٤٦

تسخیرناپذیر

هانس به دختر چنین‌گفت : اماتوبه یك دختر دهقان شبیه نیستی .

– خوب چی .

مادرش توضیح کرد– اومعلمه است .

– هان ، پس تحصیل کرده است .

دخترشانه های خودرا بالا کشید اما هانس باخوش قلبی وبافرانسوی شکسته خوداادامه داد .

– پس توباید بفهمی که تسلیم شدن به نفع شماست ماجنگ راراه نینداختیم شما آنرا شروع کردید وحالاما ازفرانسه مملکت شایسته یی خواهیم ساخت .

مانظم رادراینجا برقرار خواهیم کرد ما کارکردن رابه شمایاد می دهیم شما اطاعت ودسپلین راازما خواهید آموخت .

دختر مشت های خودرا فشرده وبه سوی اونگاه کرد. نفرت درچشمان سیاه اومیجوشید ولی خاموش ماند ویلی به هانس گفت :– تومستی .

– هوشیارتر ازهمه هوشیاران . من‌حقیقت رابی پرده میگویم وبگذار آنهااین حقیقت را برای همیشه بفهمند .

دختردادزد– نی– تومست هستی. اوبیشتر ازاین تحمل نتوانست .

– خارج شوید بروید .

– پس توالمانی هم میفهمی . خوب من میروم . توفقط برای خدا حافظی مرا ببوس .

دختر خودرا عقب کشید اماهانس دستش را گرفت .

دختر فریاد زد– پدر– پدر.

دهقان بالای المانی حمله کرد هانس دختر رارهاکرده وباقوت تمام به صورت پیرمرد کوفت . اوروی اتاق افتاد. دختر فرصت نکرد تافرار کند وهانس همانجا اوراگرفته وتنگ درآغوش کشید دختر دست عقب برده وسیلی محکمی به‌گونه اونواخت . هانس کوتاه و آمیخته باغضب خندید .

– وقتی یك سربازالمانی میخواهد ترا ببوسد تو اینطور پیش آمد میکنی ؟ ...

توبه سزای خودخواهی رسید .

هانس دست اوراباقوت تمام تاب داده و بطرف دروازه‌کشاند . امامادرش خودرا بطرف هانس انداخته وبه آستینش چسپید . تلاش میکرد تااورا ازدخترش جداکند . هانس در حالیکه بایك دست دختررامحکم گرفته بود باکف دست دیگر پیرزن راهل داد وپیرزن که بمشکل به پاایستاده بود بطرف دیوار غلطید .

ویلی فریاد زد. هانس ... هانس ...

– توهم خفه شو ..

هانس درحالیکه دهن دختر را با دست محکم گرفته بود تامانع فریاد هایش شود اوراازدروازه بیرون برد .

تمام چیزهااینگونه اتفاق افتاد پس شما قضاوت‌کنید . دراین جریان کی‌گنهکاراست. آیا دختر گهنکارنیست چرا سیلی‌زدمیگذاشت تااورا ببوسد اوازهمانجا میرفت .

هانس یك لحظه بطرف پدرکه هنوز هم روی اطاق افتیده بود نگاه کرد وبمشکل از خنده خودداری نمود .

زیراپیرمرد حالت مضحکی داشت وقتی هانس بطرف پیرزن که دردیوار چسپیده بود نظرانداخت چشمانش پرازخنده شد پیر زن مترسیدکه نوبت اونیز خواهد رسیداوبیهوده ناراحت بود .

هانس ضرب المثل فرانسوی را بخاطر آورده گفت : تنها قدم اول مشکل است. حاجت نیست که پیرزن گریه کند .

هانس بکس جیبی اش راازجیب پهلو کشید .

(ناتمام)

بقیه صفحه ۱٦

پنج هنر از هفت هنر

آهنگسازان آن شهرت بزرگی بدست آورده اند . عده‌ای از موسیقی دانان پولند ، بعد از سال ۱۹۵۵ توانسته اند جایزه هـــای بزرگ موسیقی را بدست آورنـد . توجـه میشود تا نمایش ، ساز وموسیقی سطح عالی داشته باشد. آرکستر ای‌فلارمو نیك وارسا وآرکسترای کبیر سمفونیك‌رادیو وتلویزیون پولند‌در بسیاری کشورهای جهان‌سفر نمودند آهنگساز ویلون نوازان، خوانندگان‌وسرایـنده گان پولند توانسته اند تا درستیژ هنـری بسیاری کشور های جهان ،هنر نما ئـیی کنند .

تیاتر :

غنای موضوع وشکل های متعدد شخصیت سازی تیاتر معاصر پولند ،مقام بلندی رادر میراث هنرجهـان بدست آورده است. دراین جا دوعنصر باهم ترتیـب شده‌اند . سنـت دراز مدت تیاتری وطر ح های همگا نی. ارقام ،گویای غنای فرهنگ تیاتری پولنـد است. پولند ٩٦ تماشا خانه تیاتـر داشته‌و در سال ۳۰ هزار تماشا چی را در خـــود گنجایش داده‌ودر هرسال ٤٠٠ نمایشی روی صحنه می‌آید. امروز هنر نمایشی دربرگیرنده اصل های وهمه گونه ها تـــیاتر است . نمایش های جدید ازسراسر جهان‌روی‌صحنه نمایش گذارده میشود وگاهی نمایش مذکور همزمان با کشور نمایش دهنده ،روی‌ستیژ می آید .

تغییرات ودگـر گونی هـــای اجتمـاعی، وظیفه وهدف هنر دراماتیك را تعیین نمود. زمانی تیاتر محل خواص بودولی امروز همه بزبان هنری تیاتر آشنا یی پیدا کرده اند بـه همیـن سبـب رسیـدن بـه ایـن مـامـول وظیفـه سنگینـی را بـر دوش گردا نند هنر تیا تر در پولند می گذارد . اساسی ترین وظیفهٔ تیاتـر دراینجا آموزش فرهنگ بوده وآثار غول های تیاتر چو ن شکسپیر ،مولیر کلدونی سلاواکی فرداوچخوف وغیره به نمایش گذارده میشود .

قابل یاد آوری است که تیاتر هم اکنون محل تجمع‌بهترین اندیشه های خـلاقه است. شاعران معروف باتیاتر پیوند یافته اند. نقاشان چیره دست برای طرح تز یین های تیاتر آثار می آفرینند وبهترین نویسنگا ن و آهنگسازان پروانه وار گـرد شمع تیاتـر می‌چرخند. دربین نمایش نامه‌نویسان پولند چهره تاربوز اوژو یکز شاعر ودرامه نویس سترگ درخشش چشم گیر دارد. تمام آثار اصیل او بامو شگا فی محیط اطراف،زند گی ودردسرهای آن‌مملوبوده وآنرا بالحن‌شاعرانه باديد فلسفی‌عمیق بازگو مینماید .درسالهای اخیر ،آثار اودر خارج مرزهای کشور چون آلمان غرب وایالات متحده بروی صحنـــه آمده است .

فلم :

صنعت فلم سازی پولند ،در هر سا ۲۵ فلم داستانی و ٥٠ فلـم تـربیتی مـی سازد .فلم های کوتاه وتلو یزیونی بد جهان تعلق دارد یکی راه جاری ژورنالیسم ودیگر نمایش هنر سنگین .

طی سال های اخیر تیپ وسرشت فلـــم داستـانی در این جا دچار دگرگـونی شده است. نام مکتب فلم پولند یا چهره های چون مونك ژوه وزییکنیو سیبو لسکی پیوند دارد .

درو نمایه های اساسی فلم هارا «زندگی» باهم پیچیدگی هایش می‌سازد .

ولی اکنون بامیان آمدن موج نو ،درونمایه فلم سرشت مستند را بخود گرفته است. نمونـه های این خـلاقیت «ساختمان بلـور» اززانوسی و«سوراخی در زمین » از کومذر اتیوك واثری از ژا لوسکی میباشد .

ادبیات :

تراژیدی جنگ ،زمان سقوط وانقرا ض باوری های روانی ملیون ها انسان ، سـوال مسؤلیت اجتماعی وسال های دو باره سازی پس ازجنگ ،اساسی ترین عناصر جا ن مایه های ادبیات پولند را میسازد .اینددرد سر ها بصورت وسیع از طرف نویسند گان تحت بررسی قرار گرفته است .

ادبیات معاصر پولند آنقدر زنـده وحرکی بوده‌که به سختی میتوان بران چوکات دسته بندی زد. ولی میتوان نام های بزرگی‌را ذکر کرد .

– ژرزی پوتر امنت نشر نویس وکاوـ شگرتم های ریا لیسم کنونی .

– ژان پارا وونو سکی ،نقاش معروف

– تارز بـار نـیکـز نویسنده ناول های تاریخی .

ستنا سلاولم نویسنده داستان های علمی.

هم اکنون فرهنگ پولند وارد یك مرحله جدید رشد اقتصادی وبلند رفتن سطـــح زندگی مردمان شده وبا گذشت هر روز بر گنجینه غني هنری آن افزو ده میشود .

بقیه صفحه ۲۷

ابوریحان البیرونی

الجماهر فی‌معرفة الجواهر :

ابو ریحان بیرونی این اثر معروف خودرا در زمینه معدنشناسی نوشته ومتن عربی آن درسال ۱۳۵٥ هـ در حیدر آباد دکن ازطرف جمعیت دائرة‌المعارف عثمانی بطبـع رسیده‌و اخیراً بزبانهای زندهٔ جهان ترجمه گـردیده است . در تصحیح و مقابله کتاب داکترسالم کرنکوی المانی صرف اهتمام نموده و درین کارخود برسه نسخه‌ای که در کتابخانه های جهان وجود دارد اتکا کرده است .

بیرونی این کتاب را در سنین پیری تالیف نموده‌وبه‌مودود بن‌مسعود غزنوی(٤۳٤_٤٤۱م) اهداکرده است . بیرونی در تالیف کتاب از یکتعداد کتبی‌که در زمینه جواهر شناسی از ابواسحاق یعقوب الـکندی و نصرالدیـنوری وکتاب منافع الاحجار از عطارد وبرخی تالیفات ارسطو که نزدش وجود داشته وطور عمده‌از تجارب و معلومات خویش و معدن شناسان وجواهر شناسان استفاده کرده است .

در مقدمه کتاب طی مباحث عالمـانه ای راجع به طبیعت وکرکتر انسان ، پدیده‌های گوناگون طبیعی ، خصائل عالی بشری‌واخلاق انسانی ، دربارهٔ نظافت بدن وروح دربـارهٔ غرائز بشری ، ضرورت انسان بمبادلهٔ اموال واحتیاج به دفینه هایی که‌در اعـماق زمین خفته‌اند ، ارزش واهمیت فلزات نجیبه و احجار کریمه و موارد استفاده انسان‌ازآنها طور عمومی بحث میراند وسپس طی فصول بعدی‌کتاب ازخواص طبیعی ،طـرق استفاده وبهره برداری ازجواهر ، محل پیدایش‌احجار کریمه ومواد معدن مهم وطرق استخراج‌آنها به تفصیل سخن میگویـد وبـا استفاده از اشعار شاعران کلاسیك عرب واتكاء به‌تجارب خویش خواص آنهارا بیان میدارد .

کتاب الجماهر بیرونی ازنقطه نظر احتوای یك تعداد کلمات مربوط به السنه مختلف‌که در تعریف جواهر ازآنها استفاده میکند ،خود مجموعه لغوی قابل توجهی بشمار میرود‌که‌در نوع‌خود بی‌نظیر است .(٥٦)

واینهم فهرستی ازمهمترین‌کتب ، رسالات ومقالات ابوریحان بیرونی که‌در رشته های مختلف علوم ازخود بیادگار گذاشته بود :

٦ـ کتاب مقالید علم الهیئة ومـا یحدث فی بسطة الکرة .

۷ـ کتاب استیعاب وجوه الممکنة فی‌صنعة الا سطرلاب .

۸ـ کتاب الوساطة بین‌ابی الحسن الاهوازی والخوارزمی .

۹ـ کتاب جوامع الموجود لخواطر الهنود فی‌حساب التنجیم .

۱۰ـ کتاب اطوال البلاد وعروضها .

۱۱ـ آلالات والعمل .

۱۲ـ الشعاعات والقمر .

۱۳ـ الحساب .

۱٤ـ الازمنة والاوقات .

۱٥ـ المذنبات والنوائب .

۱٦ـ کتاب تحقیق منازل القمر .

۱۷ـ عشقر مقالات فـی خـواص المعادن والهندسة والطبیعة والفلك .

۱۸ـ التنجیم .

۱۹ـ کتاب دوائر السماوات فی‌الاسطرلاب.

۲۰ـ کتاب منازعة مجال الاسطرلاب .

۲۱ـ کتاب اصلاح شکل مناولاس .

۲۲ـ کتاب مواقع السمت .

۲۳ـ کتاب مسائل مسائل الهندسبة .

۲٤ـ کتاب کریة‌السماء .

۲٥ـ کتاب القسی الفلکیة .

۲٦ـ کتاب الارشادفی احکام‌النجوم .

۲۷ـ کتاب تکمیل زیج «حبش» بـالعلل و تهذیب اعماله فی‌الزلل .

۲۸ـ کتاب اختلاف الاقـاویل لاستخراج التحاویل .

۲۹ـ کتاب مفتاح الهیئة .

۳۰ـ مقالة فی‌نقل ضواحی الشکل القطاع الی‌مایغنی عنه .

۳۱ـ کتاب فی‌تهذیب الاقـوال فی‌تصحیح العرض والاطوال .

۳۲ـ مقالة فی‌تعیین البلد من‌العرض‌والطول کلاهما .

۳۳ـ کتاب تهذیب الفصول الفرغانی .

۳٤ـ مقالة فی‌اختلاف‌ذوی‌الفضل فی‌استخراج العرض والمیل .

۳٥ـ مقالة فی تصحیح الطو ل و العـرض لمساکن المعمور من الارض .

۳٦ـ کتاب ایضاح الادلة علی‌کیفیة سمت القبلة .

۳۷ـ مقالة فی‌استخراج قدرا لارض برصد انحطاط الافق من قلل‌الجبال .

---

(٥٦) برای معلومات بیشتر رجوع شودبـه کتاب «الجماهر فی معرفة الجواهـر» تالیف بیرونی طبع جمعیت دائرة‌المعارف عثمانی‌ـ حیدر آباد دکن ۱۳٥٥ هـ .

سوء تفاهم

بود ناچار اصل قضیه را بوی گفت ـآنگاه زن میرزا نواز گفت :

ـها .... بخیالم که غلام جان دخترخوده شیرینی میته که پول‌خواسته کوکو ،گل‌خانم میرزا شفقت هم حرف اورا تائید کـرد گفت :

ـها .. بخیالم که همینطور اس ..خـی بخیزین که‌همگی ما همی پوله گرفته برشان ببریم ومبارك بایی بریم ...

هر دو فامیل بطرف خانه غلام جان براه افتادند وقتیکه غلام جان در را بروی آنهـا کشود تعجب نمود بهرحال همه را به خانه دعوت کرده گفت ـبفرمائید ... خانه خـود تان است .

وقتیکه او فهمید که دیگران در مورد او چه فکر کرده اند ـگفت :

ـ نی بابا مساله شیرینی دادن نیس ... اصل مطلب ایس که همی عبدالتواب جا ن دوست عزیزم که شما هم اوره می‌شناسین به پول ضرورت داشت وبه مه نامه نوشته کده بود ـچون خود م‌پول نداشتم به میرزا شفقت جان نامه نوشته کده ازش پـــول خواستم تا بر تواب جان روان کنم .خانم میرزا نواز گفت :

ـخو ... خی ایطور اس ..اما تواب جان چرا پول خواسته ... حتماً کدام گپـــی است .

خانم میرزا شفقت هم تائید کرد :

ـبخیالم که سرشته بچه خوده گرفتـــه

در ینوقت زن غلام جان وارد صحبت شد و گفت :

نی‌بابا همراه‌پنجصد افغانی کسی‌سرشته طوی یـا شیرینی خوری ره خون میـگیره . میرزا شفقت حرف اورا تردید کرده گفت:

ـخود گه... حتماًپول داره صرف‌پنجصد افغانی کمبود کده :

ـها ... همطور اس

ـ پس حتماً سرشته بچه خوده میگیره

ـ بلی ... کدام معامله خوشی داره

ـبیائین که مبارك بایی بریم .

ـمیریم .

ـهمگی میریم

دخترك خردسال تواب جان ازحویلی دویده بخانه رفت به پدرومادر خودگفت :

ـ بابه جان ... بوبوجان ... یك کوت نفر آمده ...

پدرش سراسیمه گفت :

ـ چی .. گفتی یك‌کوت نفر ؟

ـ ها ...

زن وشوهرکه ازپنجره به حویلی نگـــاه کردند وتعدادی زن ومردوطفل را مشاهـــده نمودند ، چون قبلا بخـاطـــر عمل پسرخود سراسیمه بودند ازدست وپاچگی زیاد موفق به شناختن دوستان خودازدور نشدند وخیال نمودند همسایه ایکه پسرشان بدست پســر آنهامجروح شده برای جنگ آمده بنابران‌تواب جان سراسیمه شدگفت :

ـ وای .. وای ... ازدست توس ..

همطور اولادبی تربیه باید هم باعث آبرو ریزی شوه .... اینالی‌جواب اینهاره چه‌بتم.؟ شاید به پولیس هم شکایت کرده باشن...

• • •

تازه واردهاوارد خانه شدند وتواب جان را که عقب رخت خواب هاپنهان شده بود بیرون کشیده تبریك گفتند .

اوکه‌گیچ شده بود باچشمان ازحدقه‌برآمده به همه نگاه میکرد ..

ـ چی ... مه بچه خوده زن میتم ...

مه ... هموقلوس جوانمرگ بـی پـدر و مادره ... هه .. هه ..

منتهی این سؤتفاهم قدری مفید ثابت‌شد وهمسایه که دیدرخانه تواب جان بیروبار است نخواست بخاطر پسر خود شکایت‌کند.

«پایان»

بقیهٔ صفحهٔ ۵۳

آیینه ساز

سرووضع خود موهای خود را شانه کرده نکتایی خودرا درست نمود دفعتاً چیزی به فکر ش گشت وازن پرسید :
ـشما در کجا زندگی میکنید ؟
ـ در همین نزدیکی ها ...
زن گیلاس خود راتا آخر نوشیده باعشوه خاصی چشمان زیبا وافسو نگر خود راچرخ داد وچشمکی زد آئینه سازیك بارد یگرروی میز را پف کرده گفت:
ـآیا امکان دارد ... هه ـ... خوب اولا در همین جا غذا میخوریم وبعد ... چطو ر؟
ـآوه نه ... اگر راست بگویم هیچ اشتها ندارم ونمی خواهم چیزی بخورم .. اما ما میتوانیم برویم .
ـبکجا؟
ـبخانه من ...
ـآخر شوهر تان ....
ـ بفکر او نباشید .... حالا او بخانه نیست .
آئینه ساز باخود میگفت : هرچه باداباد بخانه اش میروم دیگر فرصتی بهتر از این کی دست خواهد داد .

• • •

زن زیبا و جوان از دروازه آپارتمان داخل شد ـاز عقبش آئینه ساز هم بدرو ن خانه رفت .زن زیبا در حالیکه دست ها ی خود را بهم می مالید گفت :
ـاوه .... چقدر گرمی را دو ست دارم..
او با فشار شانه اش دروازه رامحکم بست دروازه قفل شد .
زن ادامه داد :
ـ دایماً آرزو دارم درخانه گرم ازمهمانان خود پذیرایی کنم ... ولی ... ایـن،، اوه ...یك صدا
آئینه ساز میخواست به او نزدیك شده اورا در بغل بفشار د اما زن اندکی خود را به عقب کشیده انگشت روی لب گذاشت واو را به سکوت دعوت کرد ـآهسته گفت :
ـمثل اینکه درآشپز خانه کسی است...
درینوقت صدای مردی از آشپز خانه به گوش شان رسیدکه میگفت :
ـ مارو ... توهستی ؟
زن آهسته گفت :
ـ اوه ... شوهرم ...
آئینه ساز که سخت ترسیده بود دست درجیبش برد ـ اتفاقاً شیشه بر خودرا پیدا کرد وآنرا برای دفاع از خوداز جیب بیرون کرد . شوهر زن از آشپز خانه به دهلیز آمده گفت :
ـمارو ... آمدی ...آوه ،،، خلیفه آئینه ساز ،،، خودت هم آمدی .. خوب کردی‌که آمدی یك شیشه کلکین ما شکسته ... اینه خوبست‌که شیشه‌بر راهم باخود آورده‌ای...
آئینه سازکه ازحرف های اوتکان خورده بدش آمد ،بود ولی چاره‌ای نداشت غم‌غم کرد :
ـهوم ... کجاست شیشه شکسته ..
زن زیبا وجوان فوراً اورا به سالون رهنمایی کرد وشیشه شکسته را به او نشان داد. همچنان شیشه ای راکه خریده بودند در اختیار وی گذاشت .
آئینه ساز باخلق تنگی‌واز روی مجبوریت بکار شروع کرد زن وشوهر بطرف همدیگر دیده می‌خندیدندوحرکات‌اورا تماشا میکردند.
شوهر زن گفت :
ـآقای آئینه ساز .... من امروز به‌اداره شما تیلفون کردم یك آدم احمق حرفم را نشنید .

ازین گپ‌ها آئینه ساز رنگ برنگ میشد واز عصبانیت زیاد رگ های گردنش‌متورم شده بود ولی نمیتوانست چیزی بگوید.
او فهمید کسی که امروز صبح بوی تیلفون کرده پر خاش نموده بود. همین شخص میباشد او متوجه این مطلب شد که زن وشوهر بابکار بردن این حقه‌او را بخانه خود آورده اند. وقتیکه کار تمام شد . شوهر زن دست آئینه ساز را فشرده گفت:
ـمتشکرم آقا ...شما آدم خوبی هستیدولی آمر دستگاه شیشه سازی چه مرد مزخرفی بود .
آمر دستگاه یعنی قهرمان داستان ما باز هم حوصله کرد وچیزی نگفت ـزن جوا ن گفت :
ـ کجا میروید! ... باما غذا صرف‌کنید شوهرم غذایی خوبی پخته .
آئینه ساز «اوه معذرت میخواهم» آمر دستگاه بدبد بطرف آن زن زیبا دیده‌به‌تندی گفت :
ـ نخیر ... من میروم .
وچند دقیقه بعداو بازهم پشت‌میز رستوران عصبانی نشسته بود و به «آنا» دم‌به‌دم کونیاك سفارش میداد .

پایان

بقیه ازصفحه ۲۶

حادثه‌در نیمه‌شب

این کامیابی وظفر به اندازهٔ برای اوخوش آیند ودلچسپ کننده بودکه نمونهٔ از آنرا ساخت . این نمونهٔ زیبا وقشنگ بود واز شکوه و ظفر خبر میداد . درآن اطاقهای مواشی وجود داشت . میناتور کاری، اطاقها گوساله های مقبول وباصفا و زغال سنگی‌که درآتش خانه میدرخشید بچشم میخورد.اطاق های آن توسط جوالهای متنوع مملو گردیده وجامه دانها درآن وجود داشت . درچوکی وجایگاه مسافرین چراغها ولامپ های ضخیم آویزان بود. چوکی های بخصوص وحروف کوچك و برجسته روی آن نوشته شده‌بود. برجسته ترین قسمت این مجموعه عبارت ازیك قطار آهن مسافر بری بودکه بنام نمایندهٔ شاهدخت سرخپوستان یاد میگردید . این‌قطار آهن به‌صفت مکمل یك معجزه باداشتن چراغ جلوی بزرگ طوری معلوم میگردید که‌برای همیشه جادهٔ سرراهش را روشن و نورانی نگهدارد .

(ناتمام)

ماست چیست

مواد هرکدام اثر حیاتی در زندگی وسلامتی ما دارد. باید گفت ماست از رشد وپیشرفت مکروب ها در روده‌نیز جلوگیری نموده‌ودر درمان اسهال مو ثر است ودارای ویتامین ا،ب‌ا،و ،پ نیز می‌باشد ا گر میخواهید پیری‌زودرس ،فشار خون وتصلب شرا ئین به سراغ شما نیاید ماست راهر روز باغذامیل کنید .

«کبرا وردك»

بقیه ازصفحهٔ ٤٤

آداب زندگی

خانه است ولی اگر قرار باشد هر چیزی راکه اومرتب کرده شما تیت نمائید واودوباره نا چار بمر تب کردن آن بشود این یك نارامی محض است . واگر خدمتگار ندارید لازم نیست که بابی نظمی خود کار دیگران را مشکلترکنید بایست هر کس کار خودشس راانجام‌بد هدودر زندگی بهتر آنست‌که هر فردبانظم وترتیب کار کند.

(نسرین وردگ)

بقیهٔ صفحهٔ ۳۷

آهنگ شباویز

این‌کار قبلا تر تیباتی گرفته ام و آمادگی های دیده‌ام و دربدل‌پولش خریده‌ام و تا این لحظه انتظار فرا رسیدن این مو قع‌طلایی راکه‌ناگزیر باید میرسید ، داشته‌ام ، و لی نخواسته‌ام آنرا بکسی ا ظهاردارم، زیرا این کار من شدیداً نیاز مند دقت واحتیاط و بکاربستن‌هوشیاری ونیرنگ بوده است .
آری ، ازین چیزها حرفی هم‌بوی نگفتم که درشبانگاه طولانی خواب بسراغم نیامد و سراسر شب را بابیداری بروز آوردم و پیوسته در بارهٔ گذشتهٔ دور و امروز، در بارهٔ فردا و آ ینده می اندیشیدم، د ر حالیکه او غرق اندیشه در با رهٔ حبوباتی بود که فرو خته وسودی سرشار از آن انتظار داشت، دربارهٔ هوسرانی های خویش و آرزو های برآورده نشده می اندیشید و این احلام شیرین او سراسر و جودش را بحر کات مناسبی که‌بخواستهایش توافق‌داشت وامیداشت و جملات بریده و کلمات گو ناگونی متناسب بااین حرکات بر ز بانش جا ر ی میگر دید . هن این چیز هارامیدیدم

اظهار سپاسگزاری

ازز‌حمات وروئهٔ نیك بناغلی دوکتور محمد عظیم (رضازاده)معاون ریاست ومتخصص گوش ـگلوو بینی وزیر اکبرخان روغتون ودو کتور س عطیه (مختار زاده) راحله سر همشیره وعزیزه نر س که در تشخیص و عملیا ت مو فقا نه اینجانب سعی بلیغ نموده انداظهار تشکر مینما یم‌وموفقیت مزیدشانرا درانجام وظیفه‌از بار گاه ایزدمتعال تمنا دارم . با احترام

(سید مطیع الله کا ر گر مطبعه دولتی وفامیل شان)

بقیهٔ صفحه ٤٤

اندک رنجها...

کار او را سر زنش نموده نارا حتش می کنید ؟
حسادت متعادل نمك زندگی است ولی حسادت افراطی شما رانه تنها ناراحت عصبانی بلکه بدبین وشکاك می ساز د. گله های زنان همیشه از شوهر ان اینست که چرا دیر بخانه می آیند ،چرا به زنان شان توجه ندارند در حالیکه شوهر بیچاره دیر جهتی به خانه می‌آید که کار بیشتر کند زندگی مرفه تری برای زنش مهیا سازد .
زن معقول وفهمیده این نکات را درك نموده به شوهرش کمك می کند تا خستگی هایش رفع شود .محیطسالم وراحتی برایش ایجاد میکند که رفع خستگی نماید نه اینکه محیط خانه راآنقدر کسالت آور نماید که شوهر از منزل گریزان شده دنبال‌خوش گذارانی هاو لاقیدی ها برود .بلی زن خوب مهربان وصمیمی خانه را به بهشت وزن بد خلق بدزبان وشکاك از خانه جهنمی بوجود می‌آورد که غیر قابل تحمل است .

واین کلمات را میشنیدم ودلم بحال وی و بحال خودم میسو خت، بحال وی از ر هگذر حیات کوچك‌ومحقری که خالی از هرنوع احساس د قیق وعاری از هر نوع شعور و تفکر عمیق بود و بحال خودم از ر هگذر این حیات پر اضطرابی که ما لا مال از احساس های تند واندیشه های عمیق و پر از حوادث و مصا ئب است .

(باقیدارد)
ژوندون

بقیه صفحه ۲۵

خانه‌فروشی

خانم گریمز بالحن ملایم گفت :
«این رهایشگاه را من هم دوست میدارم، آقای واتر بوری ، واز همین لحاظ تاجاییکه حوصله یاری میکرد ، قیمت آنرا بلند بردم تااز یکطرف متسلی شوم واز جهتی کسی نتواند از شبکهٔ هزاران دالر، بآن راه یابد.»

«درست میفرمایید خانم ... گمان‌نکنم منزلی باین شمایل ، بیش‌از ...»

زن معمر فریاد کشید :

«دیگر بس است !.. من‌قبلا بشما تصریح کردم که‌هیچ میل ندارم ساعات خوب زندگی خودرا وقف جدال باشما کنم وبرای ارزش بلند منزلم منطق بتراشم . اگر قیمتی راکه من میخواهم ، خیال پر داختن ندارید، موردی نمیبینم زیاد روی آن بحث نمایید .»

«اما، خانم گریمز ،اجازه بدهید ...»

«خداحافظ آقای واتربوری !»

خانم پیر از جایش حرکت کرد وطوری وانمود ساخت‌که که گویا بصراحت میگوید: «دیگر چرا نشسته اید ؟.. ولی مشتری تکان نخورد . وی خودش را جابجاکرد وگفت :

«یك لحظه صبرکنید ، خانم گریمز ... صرف یك لحظه کوتاه : گرچه میدانم که تسلیم شدن باین قیمت گزاف ،کاراحمقانه ایست ، ولی‌من می‌پذیرم ... بلی‌خانم ، من حاضرم هفتادو پنج هزار دالر در بدل این تعمیرکهن بپردازم .»

زن سالخورده یك لحظه بسوی او دید.بعد سوال کرد :

«آیانزد خود سنجشی کرده اید ؟ مطلب اینست‌که آیا این اقدام شما نتیجهٔ یك فکر عمیق است ویاصرف احساساتی شده اید ؟»

«نه،من تصمیم خودم را گرفته ام . پول بحدکافی دارم . اگر شما بقول خود تان ایستاده اید ، من‌حاضرم ..»

خانم گریمز لبخندی زد . آهسته ازجا برخاست وگفت :

«لیموناد حالا دیگر یقیناً سرد شده...یك گیلاس برایتان می‌آورم وبعد میخواهم‌مطالبی را درباره این منزل شرح دهم .»

مشتری فربه قبل از آنکه لیموناد راسر کشد ، بار دیگر عرقهای سر وگردن خودرا بادستمال شکری رنگ پاك کرد . مایع زرد وسرد وشیرین همینکه ازگلویش فرورفت، بدنش جان تازه ای یافت . خانم گریمزدوباره روی چوکی گهواره‌ای نشست وگفت :

«این عمارت که از سال ۱۸۰۲ باینطرف بملکیت فامیل من شامل شده ، پانزده سال قبل ازآن تاریخ اعمار شده است . باستثنای پسرم «میشل» همه اعضای فامیل من دراتاق خوابیکه بطبقهٔ دوم عمارت ساخته شده ،تولد یافته اند .

باآنکه من‌از نظر تربیت باسایر اعضای فامیلم تفاوت فاحشی نداشتم ، ولی خیالات جدید واحساس نو پسندی وگرایش بمظاهر تمدن ، فکر شفاخانه وزایشگاه وزایمان بسبك جدید را در مغزم زنده ساخت ...»

پیره زن نگاهش را بسطح اتاق رهاکرد وپس از اندکی مکث ، افزود :

«... بالاخره ، بعداز تولد پسرم (میشل) بمنزل برگشتم ... من میفهمیدم که‌منزل من ازجملهٔ ساختمانهای مستحکم شهر نیست،ولی بار دیگر برای من خیلی ناگوارآمد که«تهکو» آن پراز آب یافتم ... ازآن تاریخ به بعد،تهکو هرگز خشك نشد . آرون معتقد است‌که ستونهای عمدهٔ چوب پوش‌را نیز موریانه‌خورده اند، من نمیدانم ... باوصف اینهمه کسرهاو عیب ، من این خانه را دوست میدارم، میفهمید ؟»

واتر بوری اظهار کرد :

«بلی،بلی، خوب فهمیدم.»

پیره‌زن بحرفهایش ادامه داد :

«وقتی میشل نه سال داشت ، پدرش‌چشم ازجهان پوشید . آنوقت شدیداً بمضیقه اقتصادی بودیم . علاوه برآنکه من‌از ناحیهٔ دست دوزی عایدی بدست می آوردم ،قسماً ازپول تقاعد پدر متوفایم وسایل زندگی را تهیه میکردم . البته نمیشد اسمش رایك زندگی مرفه و سعادتمند گذاشت ، ولی‌بهمه حال مأیوس نبودم ... میشل بعداز فراغ مدرسه از شهر کوچك ایوی کارتر ،علی‌رغم تمایل‌من – بیرون رفت . خوب ،میدانید، بچه‌های این زمانه را نمیشود باپند و نصیحت ومنطق پیرانه بسادگی براهی کشید که‌خلاف مسیر ذوق وهیجانات این سن وسال است.. میشل بشهرهای بزرگ میان تودهٔ درمظاهر بوقلمون غرق شد و اینکه اوبه چه‌کاری مشغول بود ، نمیدانم ... ولی او مرتباً بمن پول میفرستاد .»

چشمان پیره‌زن پرآب شد وادامه داد :

« نه‌سال تمام میشل را ندیدم ... البته تحملش مشکل است ومشکلتر ازآن اینکه یکروز بخانه برگشت برای رفع یك مشکل خودش ...»

واتر بوری چیزی نمیگفت وتنها بطورثابت بچشمان خانم گریمز میدید .

فروشندهٔ پیرکه در اندوه حکایت‌غم‌انگیزش فرورفته بود ، مسلسل حرف میزد :

«من نمیدانستم مشکل پسرم تاچه حدی بزرگ است او دفعتاً در نیمهٔ شب واردمنزل شد ، رنگش پریده و قیافه اش لاغر بنظر میرسید . بکس سفری سیاهرنگی باخودداشت وقتی می خواستم بکس را بردارم ، قریب بودبا مشت بسینه‌ام بزند ... بلی، او میخواست مرا بزند ، مادرش‌را ، کسی‌را که نه‌سال تمام در انتظارش بود ، کسیراکه با عصارهٔ وجودش اورا پرورده بود !

خلاصه‌اورا مانند زمان کودکی اش به‌بستر بردم ... ودر طول شب آواز گریه اش‌بگوشم میرسید ... بلی ، او میگریست ،نمیدانستم چرا ؟

روز دیگر ازمن خواهش کرد، چند ساعت از منزل دور شوم و اورا تنها بگذارم . اینکه چه منظوری دارد ، هیچ حرفی نزد.ولی هنگامیکه در ساعات عصر همانروز بخانه برگشتم ، ازبکس سیاه سفری پسرم اثری نبود .»

چشمان مرد چاق که از بالای گیلاس‌لیموناد بسوی زن سالخورده میدید ، بزرگ شد:

«این دیگر چه‌معنی دارد ؟»

زن معمر باهمان لحن پیشین جواب داد :

«درآن وقت معنی آنرا ندانستم . ولی‌بعد بحادثهٔ وحشتناکی پی بردم‌که سراپایم را مرتعش ساخت : آنشب مرد ناشناسی بمنزل ماآمد ومن اصلا نفهمیدم او چگونه وارد شده است ؟ فقط وجود اورا در اتاق میشل وقتی درك کردم که آواز آند و بصورت مغشوش بگوشم رسید . گوشم را بدر دوختم تااز ماجرا چیزی دستگیرم شود ،... لااقل‌بفهمم که‌جگر گوشه ام به‌چه مشکلی مواجه شده است .اما من صرف فریاد ها وتهدید هارا شنیدم و بعد ...»

خانم گریمزخاموش شدوشانه هایش‌پایین افتاد . قطرات اشك‌از چشمانش فرو ریخت وبعد ادامه‌داد :

«... ودر اخیرصدای شلیك بگوشم‌رسید، شلیك یك‌تفنگچه ... وهمینکه باعجله وارد اتاق شدم ، پنجرهٔ اتاق خواب گشوده بود واز مرد ناشناس اثری دیده نمیشد ... و میشل ؟... او بروی زمین افتاده ومرده‌بود.»

آواز چوکی گهواره‌ای بلند شد ولحظه‌ای بعد خانم گریمز گفت :

« این حادثه در پنج سال قبل رخداد،بلی پنجسال تمام درین اندوه بی‌پایان سوختم.. درآن لحظهٔ غم‌انگیز بقدری ماتم زده بودکه اصلا ندانستم چه واقعه رخ داده است،ولی پولیس ماجرارا برایم حکایت کرد .ماجرائیکه دردانگیزتر ازحادثهٔ‌قتل پسرم بود .پولیس شرح‌داد که‌میشل بامردناشناسی ،به‌دستیاری هم مرتکب جنایتی شدند ،جنایت بزرگ‌و ودهشت انگیز ... ودرین جنایت میشل وآن همدست ناشناس وی ، صدها هزار دالر را بسرقت بردند .

میشل نوتهای بزرگ را میان‌بکس سیاه سفری میریزد واز محل حادثه فرار میکند او میخواهد ازان ثروت سرشار به تنهایی استفاده کند ... برای پنهان ساختن آنچه بسرقت برده بود ، محل مطمینی جزمخفی‌گاه منزل دور افتادهٔ مادرش ، وجود نداشت میشل پولهارادرهمین عمارت قدیمی وشکست خورده مخفی مینماید ... درچه نقطه‌ای ؟ اینش رادیگر نمیدانم وتا امروز ازآن اطلاعی ندارم .»

زن سالخورده لحظه‌ای خاموش شد وبعد ازسرفهٔ مختصر افزود :

«وقتی مرد ناشناس- همدست پسرم‌بعد ختم جنایت سراسیمه بسراغ میشل می‌آید تاسهم خودش را بردارد ، می بیند از پولها اثری نیست . بین شان گفتگو میشود وبعد ازتبادل حرفهای رکیك ، میشل راجابجابقتل میرساند وخودش فرار میکند ...»

خانم‌گریمز نگاهش‌رااز سطح‌اتاق‌برمیگیرد وبصورت واتربوری میباشد :

«.. وازین جهت من‌حاضر شدم خانه‌را بمعرض فروش بگذارم وقیمت آنراهم۷۵هزار دالر تعیین نمایم ... زیرا من میدانستم‌که بالاخره قاتل‌پسرم یکروزاینجا می‌آید وحتی حاضر میشود این خانه را بقیمت خیلی‌گزاف هم‌باشد ، خریداری کند ،آخراو باخریداری این منزل به‌گنج پنهان دست می‌یابد ...من دیگر کاری نداشتم جزآنکه منتظر بمانم آن مرد ناشناس بسراغ منزل آید وبرای یك زن فرتوت وناتوان ، در بدل یك عمارت فرسوده وشکست خورده هفتادو پنج هزار دالر بپردازد .»

درلبان خانم گریمز تبسم مظفرانه‌ای‌موج میزد . واتر بوری گیلاس خالی لیموناد را روی میز گذاشت ... رنگش پریده بود ، چشمانش دیگر نمیتوانست اشیای دوروپیش خودرا بد رستی تشخیص دهد . عرقهایش خشك شده‌بود وسرش بی‌اراده باینسو وآنسو متمایل میشد ......

وقتی پیك کلاه پولیس ازخلال درنمایان شد، واتر بوری بی‌اراده ازجا برخاسد، وبه خانمَ گریمز گفت :

«عجب است ، لیموناد شما مزهٔ تلخی داشت !!»

(پایان)

د۲۱مخ‌پاتی ؟

واک‌اوژواک

هر کلی کیږی اوپه **یقین سرمویلی**شو چه نیکمرغی ز مونږ په بر خه ده، دملت دمادی او معنوی ملا تړاو عملی همکا ریو په برکت‌به‌زمونږ ټولی هغه پسمانــــی، اقتصا دی‌کمزورتیا او نیمگړ تیاوی لیر ی‌شی **چه‌همیشه ورسره لاس‌او گر یوانۇ**

زمونږ ولس دغه‌او سنی حال‌نیك‌فال نیولی او په ربنتیا چه طبیعی مساعدت هم دده نیك فال بنه‌مثال گرځیدلی دی، مثلا څه مو دەمخکښی په ننگر هار کښی دکرکروندی‌لپاره‌او به کمی وی او کروند گروداو بو دنشتوالی له کبله سخت په‌تشویش‌کښی وو، مگر دسرطان پـه (۲۷) نیټه هلته داسی یوباران و شو چه‌دواره‌یی هم هواسره کړه او هم د فصلونو اوبا غو نو دپاره کافی اوبه‌پیدا شو، دغسی‌بارانو نه تر اوسه پوری ځوځلی تکرار شوی دی چــه‌دنیك **فال بنه مثال حساب کدی‌شی**

په کند هار، تگاو او نورو ځایوکښی دانارو ونی دو مره بارداری‌دی چه ددی طبیعی مسا عدت څخه هـر څوك وایی‌چه **وگوری سږ کـــا ل** زمونږ فال څومره نیـــك او په زړه‌پوری دی.مونږ ددی‌نیك او بنه‌آغاز پړاونه **درسیدودپاره خوشبین‌څه‌چه‌متیقن یودلوی خـدای پـه مرستـه** او ددی خاوری دصالحو و گړو دنه‌ستړی کیدونکو هلو ځلو په اتکا د ټولنی دیووالی او ورورگلوی **پــه‌برکت دافغانستان‌داتاریخی‌افتخاراتو** په استناد او دسپیڅلی عقید ی اوارادت په رڼا کښی مونږ د هیواددغه بیرته پاتی کاروان داو سنی زمانی‌دگړندی حرکت په سر عت سـره دمقصد پړاوته رسوو .

دجمهوریت دلو مړی ورځـــی په‌اولو شیبوکښی می‌دادزړه خبری د یوی ترانی په ژبه هم څرگند کړی‌چه دچنگا بنی د(۲٦) و رځـــی پـــه سهار کښی **درادیونه خپور شودلته**بیاهم داتکی ویل غواړم چه:

گوره (انتظاره) داوطن فدا کاری‌غواړی
کار غواړ ی زحمت‌غواړی، ولس سره یاری غواړی
ټولو وطنوالو لره‌دغه‌دی **پیغام** زمونږ
دابنکلی نظم‌دا زمونږ ،دانوی نظام زمونـږ

بقیه صفحه ۱۳

مردانیکه باحادثه•••

کمی سکوت میکند وبعد اینطورمیکو ید:

ـیکروز صبح کمی ناوقت تراز خا نه برآمدم، در سرویس ها بیروبارزیاد بود، ازجانبی باران هم بهشدت میبارید، تکسی یی‌را صدا کردم واز او پرسیدم که تاشهر مرابه چند میبرد تکسیران در جوابم گفت کهسوار شوم پروا ندارد،من‌هر چنداصرار کردم دیدم دریور باکلمات‌احترام آمیزکرایه اش‌را تعیین نمیکند و میکو ید کههر چه دادم پرو اندارد ،منهم سوار تکسی شد م واز کارتهٔ چهار به مقابل وزارت مالیه آمدم درآنجا یك نوت پنجا ه‌افغانیکی برایش‌دادم بهانتظار نشستم تا بقیهٔ پولم رابرایم‌بدهد، دیدم تکسیران به اصطلاح خپ خود را زده، کمی صبر کردم، دیدم دریور دل‌پسی دادن پول راندارد، آخر مجبور شده بهاو گفتم :

ـمن پول میده نداشتم بیست افغا نی آنرا بردارید وبقیه را بدهید .

درین لحظه مرد آهی میکشد و میکو ید:

آنروز بیش از (۲۰) دقیقه باتکسیران زبان زدم، ولی او بقیهٔ پولم راپس نداد وگفت‌که کرایه اش درین روزبارانی‌از پنجا ه‌افغانی کمتر- نمیشود ،اما جالب اینجاست کهوقتی بهاداره رفتم درآنجا هم‌غیرحاضرشده‌بودم..

خوب این بود درد دل یك همشهر ی ما کهازتکسی و تکسیرانان داشت‌حا لاماجرا ی حمید تکسیران را برایتان قصه میکنم:

صبح زود است ... باد تندی میوزد ... مردی باعجله مقابل تکسی یی را میگیرد و بعد زن جوانی رابه مو تر سوارمیکند،تکسی باسرعت بسوی شفاخانه در حرکت میآ ید صدای ناله های‌زن‌جوان‌وگریهٔ‌مرد همراهش دل راننده را آب میسازد ،آهسته آهسته‌ناله های مریض خاموش میشود و دقیقه یی‌بعد دیگراز او هرگز صدایی بر نمی آید، آنگاه استکه فریاد مرد درآن صبح فضا را پر میکند ،تکسیران مو تررا تو قف مید هد.. بعد آنمرد هم‌از شدت تأثرو گریه بیهو شی میشود وتکسیران میماند بایك بیهو ش و یك‌مرده ....

این بودگفته های حمیدالله تکسی را ن اومی افزاید : آنروز بیش ازیکسا عت بامرد وجسد زن به کو چه های محلی که آنها رابه موتر سوار کرده بودم گشتم تـا منزل شان راپیدا کرده و اقارب آنها ،مرد بیهوش ومرده زن را گرفتند ... من‌نمیدانم کهآن زن چه مریضی داشت که دربین مو تر من‌مرد، اما بخدا تاروزی کهآن مو تـر را داشتم یك لحظه هم حالت مرده وچهر ه غمزده شوهر ش از برابر چشما نم دو ر نمیشد بالاخره مو تر رافرو ختم واین‌تکسی را خریدم ....

بقیه صفحه ۱۹

آهسته‌تر بران

بشدت نسبته بیشتر تعقیب میشود در آنجا باید رانندگا ن تکسی و مو تر های سرویس که تحت‌اشتباه کمبود عضو ی باشند در هر شش ماه مورد معاینه قرار میگیر نددکتور مو نش معتقد است به‌تعداد اشخاص چهل سا له که دوا طلبانه فور مه های ترفیع خود را واپس میدهند بتدریج افزود میشود آنها مراجعه کرده میگویند : تصور میکنم که از عهده اینکار دگر برآمده نمی‌توانم» وزارت پست فدرا ل از روی تجارب ولایت باویر استنتا جهایی کـرده است . کسانی که پیر تر ازشصت ساله باشند همه ساله مـو ر د معاینه قرار میگیر ند علاو ه‌مفتشین در اثنای رانند گی از راننده هـا مراقبت میکنند وهمیشه راپور مـی دهند .

در آلمان تقریبا از جمله پنجهزار راننده مو تر های سرو یس هیـچ کدام معمر تر از شصت سال نمی باشد با اینهم‌برای اطمینان خا طـر از طرف داکتر در هرنیمه‌سال‌معاینه میشوند. معاینهٔ زود آنها ازلـحاظ مالی اشکا لی راپیش نمیکشد واگر یك درایور احساس نماید کـه قادر به ادامه کار نمیباشد در آنصور ت برای چنین اشخا ص رانند گی‌اکیدا قدغن است .

آنچه برای خدمات عامه مناسب است برای رانند گا ن موتر هـا ی سرویس هم اعتبار داده می شو د. نظربـه قانون فدرالی کسانی کـه باشند ، حق رانندگی موتر هـای حد اقل بیست‌و سه سال دا شتـه سرویس را دارنداما داکتر مو نش معتقد استکه حداکثر سن‌راهم‌باید قید کنند اما مقامات ترا فیکی‌مدعی هستند که کسی درین باره‌تاکنو ن فکری نکرده بود .

بقیه صفحه ۳۳

بوژورا

ـشاید براستی باگا نیلا ازدواج کند .

میخواست بخانه گانیلا رفته بالای اوحمله کند رویش‌را باناخن های خود پاره نمـوده موهای سرش رابکند وبعداورابقتل برساند ولی دفعتا بفکر می‌افتاد وآرام میشد. بدون اینکه چیغ بـزند ودیوانـگی کند همانطـور می‌ایستاد وبفکر فرو میرفت. تقریبا اراده خودرا ازدست داده بود تصمیمی مـیگرفت ولی اجرا نمیکرد، بعد کاری میکردکه اصلا درباره آن تصمیمی نگرفته ویا اراده ننموده.

بادست های خود رویش راپوشانده گریه میکرد، اشك هایش سرازیر میشد، بـاخود فکر میکردکه چگونه این‌گانیلا خارچشم‌اوست ولی گانیلا مالك هرچیز بود. ثروت مند بود وبایك زن کـولی نمیتوانست مقـایسه شود بوژورا چـگونه میتوانست با او بـه رقابت برخیزد .

بوژورا باخود میگفت :

ـ خوب ... بگذار آندو باهم ازدواج کنند آنها برای همدیگر ساخته شده اند... وقتی باهم ازدواج کـردند خـودم رفته برای شان مبارك باد میگو یم. وبلای شان را میگیرم.. موهای طلایی گانیلا رانوازش میدهم ومحبت اورا جلب می‌نمایم، صرف برای اینکه مـرا بگذارد بخانه اش بروم ودروازه خودرا بروی من نبندد تامن بتوانم گاهگاهی ولـو ازدور واسیلچورا ببینم .

اوتمام شب نخوابیده بود، خیال میکرد از کوچه صدای پای اسپ‌ها بـگوش میرسـد صبح وقتی‌که بیرون برآمد طفل خودرا هم درپشتش بسته بود،مثل سایه قدم‌برمیداشت ونمیدانست بکجامیرود، صدای گریه‌هابگوشش رسید، صدای گریه‌زنها ... مثل اینکه این صدا تمام قریه‌را فرا گـرفته باشد، بوژورا بخود لرزید زیرا صدای گریه ازطرف خانه واسیلچو بیشتر می‌آمد، اوصدای گریه مادر اورا تشخیص داد. اشیایی که‌دراطراف‌خود میدید شروع کردند به چرخیدن، تمام‌بدنش میلرزید، به مشکـل خودرا تـاخانه رسانـد ونزدیك کلکین‌نشست،ازبیرون مردم‌میگذشتند وباهمدیگر صحبت مـیکردند ولی او ازیـن نجواها چیزی نمی‌فهمید دفعـتاً مثل اینـکه درخواب می‌بیند آواز پاپ میندورا شنید که به معاون خود میگفت :

ـ کارهای خداوند است پینو ... کارهای خداوند است ،هیچکس نمیداند کهچه چیزی وچه سرنوشتی درانتظار اوست ... اجل هم عجب چیزی است ... انسان مثل ماشین‌است یك روز می‌شکند وازکار بازمی‌ماند ... اینه ببین واسیلچو چگـونه رفت... او نـه ... اسپ هایش مانـد... اسپ او را باکـلاهش اوردند ... اورادر «دبراواتا» بقتل رساندند کار های خداوند است پسرم .

بو ژورا حرف هی اورا شنید ..دقا یقی چند درهمان حال باقی مانده بود، بعدازکوتاه ترین راه ازقریه برآمد .

اول بهار بودو بیابان نو سبز شده‌بود هنگام غروب بـود وکـوه سر خرنگ بنظـر میرسید. بـوژورا راه قبرستـان را درپیش گرفت، درجائی یك روشنی بنظرش رسیـد چون پیش رفت گانیلارا دید، اوگریه نمیکرد لباس غزا بتن او بود .بوژورا نسبت بوی دردلـش نـه احساس دلسوزی داشت ونـه حسادت. دردی بزرگ را دراعماق قلب خود احساس میکرد، ازکنار گانیلا گذشته به راه خود ادامه داد. مثل آن‌بودکه کسی اورابدنبال خود میکشد .بعضی‌هااورادیده بودندکه‌باطفل خود روان است. براهی میرفت‌که بدریا چه منتهی میشد اوازجنگل گذشت، کنارآن‌سنگ بزرگ که اطرافش‌را آب احاطه کرده بـود رسید، آنجامحزون‌وخموش نشست‌وزانوهایش را دربغل گرفت، اوآب‌را تماشا میکرد، آب صاف وشفاف را، هوابیشتر تا ریك شـد دربـرابـر چشمان او تاریـکی قرار داشت وسیاهی ،چنین بنظر میرسید که‌به هیچ‌چیز فکر نمیـکند، اوحتـی صدای امـواج راهـم نمی‌شنید، یك وقت طفلش که درعقب اوبود گریه کرد، اوطفل خودرا ازروی مهرودلسوزی دربغلش فشرد، ناگهان سیل اشك‌ازچشمان سیاه وزیبایش سرازیر شد. برای اولین بار بعدازینکه به جوانی رسیده بود به آوازبلند گریه کرد تاباشدکه اندکی رنج خودرا بافرو ریختاندن اشك فراوان کم بسازد. تاریکی کم‌کم به روشنی مبدل شد. آب‌بنظرش‌روشن گردید. شفاف مثل آیینه ،درآن‌آسمان آبی رنگ‌وپاره ابرهای سفیدش رادید، تصو یر خودراهمدید ودر کنارتصویر خوداوراهم‌دید اوه واسیلچو بود...

بطرف اوتبسم می‌نمود، بوژورا غرق‌تماشای تصاویری بودکه درآب میدید، اوهم خندید بطرف تصویر نزدیك شد ... به واسیلچو نزدیك شد ...بازهم نزدیـك و... ودیگر کسی اورا ندید ...

(پایان)

بقیه صفحه ۴۳

درددل جوانان

سکتگی در تحصیل ازش معـذ رت بخواهم اما او تمام حرفهای مـرا نادیده گرفته وهنوز هم پافـشاری میکند تا به این ازدواج که از نظـر شخص خودم بکلی نا میمون اسـت تن در دهم وتاحال صرف همینـقدر توانستم‌که تنها مادرم را قانع‌بسازم اما از روزیکه مادرم به اصطلاح بـا منست پدرم با او نیز سر ناسـاز گاری را گرفته و اورا محکوم بـه تحریك من میسازد .

حالاکه بی نهایت بیچاره شده ام این مطلب را بشما نوشتم که بـه نشر برسد تا پدرم با مطالعه آن و درك حقیقت موضوع ونقاط اساسی ازدواج در شرایط امروز ازین‌عزمش منصرف شده دیگر باعث درد سـر خود، من وخانواده اش نگردد .

م. رحیم ازکابل



پروین توره کی

وفات المناك مرحومه پروین جوان را به فا میلش وبخصو ص به برادر سید رحمن توره کی جکتورن هوایـی صمیم قلب تسلیت گفته روح آن مرحو را شاد میخواهم .

م-ج نورا

بقیه صفحه ۲۴

زمین لرزیدو...

شتافتند .آنها باین محل آمدند تا بچشم‌سر این حادثهٔ عجیب را مشا هده نمایند .

یك مرد هفتاد ساله ساکن نانوت کـه پیشهٔ نکری بافی دارد حدوث شبیه چنیـن حادثه را چند سال پیش بخاطـر آورد. و درست ساحهٔ از زمین در همین قسمت باثر زلزله فرو رفت اما بهیچ رنگی آب‌از داخل آن مغاك فوران وتجمع نکرد .

نظر به اعتقاد مردم تایلند ـباید هـر حادثه طبیعی در قبال خویش تاثیـرا ت روانی وقدسی داشته باشد بناء بعقیده آنان آبی‌که درین ساحه درداخل فرورفته‌گی زمین تجمع کـرده اسـت مظـهر تقـد س این محل شده میتواند وآب مذکور شفـا دهنده وپاك است .

مردم تایلند باسطل‌هاو ظروف پلاستیکی به‌قصد غسل وآب تنیی درین حوضچه‌طبیعی میآیند . آنها ازاین آب‌بحیث آب‌چشمهٔ شفا یا عوض دوا استفاده میکنند وطرفه اینـکه اغلب خوشبا وران تایلندی برای تبرك‌نیـز مقداری از این آب را بخانه خود می برند اما باو جوداینها در میزان آب کاهش رونما نمیشود وحوضچهٔ طبیعی همچنان مملو ا ز آب است .

صفحه ۶۰

بقیه صفحه ۸

حضرت ابوبکر صدیق

بردگان آنرا صرف وبه انفاق بی نوا یا ن بمصرف میرسانید چنانچه از فر ط شفقت وعطوفت هفت تن از غلامانی که بادار های شان از خورد نوش مانع میشدند وآنها را حبس میکردند ودر راسس شان بلال حبش «رض» قرار دارد آزاد سا خت .

وقتیکه حضرت ابو بکر (رض) در آزادی غلامان ضعیف مبادرت زیاد ورزید پد رشس ابو قحا فه روزی چنین گفت. ای فرزند م توبردگان ضعیف وکنیز ان ناتوان را کـه از ایشان در تجارت وکار استفاده کـرد ه نمیتوانی آزادمی سازی اگر غلام های تنومند را ازاد سازی بهتر خواهد بود حضـر ت ابوبکر «رض» در جواب گفت. ای پدر من درآزادی بردگان وکنیزان ضعیف و بی نوا جز رضای الهی هدفی ندارم همان است که آیه کریمه، فامامن اعطی واتقی و صـــد ق بالحسنی فسینسره للیسری یعنی پس اما کسیکه داد وترسید وتصد یق نمود سخن نیکورا پس آهسته آهسته بر سا نیم اورا بر آسانی در وصف شان نازل شد .

وقتیکه اجازهٔ هجرت از مکه بمدینه بـه اصحاب داده شد حضرت ابو بکر «رض» نیز خواست تابوی اجازه هجرت داده شود رسول خدا (ص) گفتند (تعجیل مکن شاید خداوند تراهمسفری عنایت کند«همان بود که درتدارك مواد سفر شد تااینکه دو شیر تهیه دیدوبا رسول خدا بمدینه هجر ت کردند .

هنگا میکه، اجازه مهاجرت برسول خدا از جانب پرورد گار بشارت شد وموضوع رابه ابوبکر صدیق(رض) اخبا رکردند مو صوف ازفرط سروز بگریه آمد مصاحبت رسـو ل خدارا نعمت بزرگ می انگا شت، همان بود که هردو بصورت مخفیانه، با استفاده ازتاریکی شب مکه رابرك ومدت سه شبانه روز به غار جبل ثور پنهان بودند کفار قریش هرقدر کوشیدند تا شانرا دریابند مگر موفق نشدند وحتی تا لب غار رسیدند درین اثناحضر ت ابوبکر «رض» بسیار نگران شد که مبادا بحیات آنحضرت«ص» صدمه داده شودو لی پیغمبر اسلام او را اطمینان داده گفت .ای ابو بکر غمگین مباش که خدا با ماست ازشنیدن این سخن اطمینان قلب ابو بکر «رض» تاری گشـــت د ر حالیکه دشمنان فا صلهٔ زیادنداشتند واگر قسمت درونی غار می نگریستند البتـــه آنها رامید یدند قرآن کریم باوصا حت کامل موضوع را چنین حکایت میکند که اگـــر مدد نکند رسول رابه تحقیق نصرت داد ه ورا الله هنگا میکه بیرون کشداور آنا نکه کافر بودند در حالیکه، دوم تن از دو بود هنگامیکه هردو در غار بودند آنگاه که گفت رسول برای رفیق خود غمگین مشو بیشك الله همراه ماست پس فرود آور د ا لله تسکین خودرا بروی تقو یت داداورا بلشکر های که نمید ید آنرا).

این آیه کریمه دلالت بر علـــو م مقـــام شخصیت حضرت ابو بکر (ض) مینما یـد چون رسول خدا (ص)اتحاد تام برا یشس بداشت البته بحیث همسفر انتخا ب نمی نمودند درچنین سفریکه احتمال تلف شدن جانی شان یقین بقریب بوداز ا عتما د حضر ت (ص) به ابو بکر «رض» آنهـــم اینکه اورا احترام میکرد مقامش را بلنـد میدانست ودر نماز او را نا ئب وخلیفه خود تعیین فرمودند وگفتند :اگر من در زند گی دوست انتخاب کنم البته ابو بکر را خواهم گزید .

دروقت هجرت رسول خدا (ص) اولا د ابوبکر «رض» باغلا مش نیز د رین کمك سهیم بودند چنانچه عایشه واسماء دختران شان طعام تهیه میکردند وعبدالله پسرشان جریان حوادث مکه درپایان روز بـرا ی ایشان خبر میداد حتی غلام شان ازطرف روز گوسفندان ابوبکر (رض) میچرا نیدو ازطرف شب نزدیك غار برای شا ن شیر تهیه میدید .

حضرت ابوابکر صدیق (رض) در جنگ بدر احد وخندق صلح حدیبه خیبر فتح مکه چنین طائف تبوك وحجته الوداع اشترا ك نموده از جمله نخستین کسانی بودکه در مساعدت مالی (غزوات مبادرت میو رز یـد چنانچه حضرت عمر رض میگوید پیغمبـر اسلام مارا در جنگ تبوك به اعانه تشو یق فرمودند ونصف مال خود را احضار کر دم وباخود گفتم که امروز از حضرت ا بوبکر سبقت خواهم کرد درپرسش پیغمبر اسلام که گفتند آیا چیزی به فا میلت گذاشتی ؟ گفتم مانند آنرا حضرت ابو بکر (رض) را دیدم که تمام دارائی خودرا آورده پیغمـبر اسلام گفتند که امابه منسو بینت چیـــزی گذا شتی . درجواب گفتکه خدا ورسو لش رابه اوشان گذا شتم وگفته رسو ل خـــدا واقعا بجا ست که فر مودند مال احد ی مانند مال ابوبکر بمن نفع نرسا نیده است . در مورد تواضع حضرت ابوبکر (رض) میگویند که قبل از احراز مقام خلافت بقبیلهٔ خــو د گوسفندان شانرا میدو شید وقتیکه بمقا م خلافت رسید کنیز کی از قبیله گفت . حالا ابوبکر گو سفندان مارا نخواهد دو شیـــد این خبر بسمع ابو بکر (رض) رسید گفت دروضع ابو بکر تغیری رخ نداده اکنون هم حاضر استکه این کار راکند.

درباره احراز خلافت شان مینو یسنـــد هنگامیکه حضرت پیغمبر اسلام وفات نمودند مسلمانان بخاطر انتخاب خلیفه اجتما ع نموده باهم مشوره میکردند حضرت عمر (رض) به پا خاست و بحضرت ابو بکر (رض) گفت آیا پیغمبر اسلام ترامر نفر موده بودند که مارا امامت کنی ؟پس توخلیفه شما نهستی وما بتو بیعت میکنیم سپس دست بیعت دراز کردو دیگران نیز با پیروی از حضرت عمر (رض) بیعت نمودند همان بودکه حضر ت ابوبکر بحیث اولین خلیفه اسلام انتخا ب شدند ودر نخستین بیانیه خود گفتند بعداز حمد وثنا اینکه :مراکه نسبت بشما بهتر نیستم خلیفه انتخاب کردید اگرمرا در حق حقیقت دیدید یاری کنید واگر باطل دیدید مانع شوید آنکه مستحق است در نزد من قوی استو در تمامی اموراز خداوند یار ی میخواهیم .

حضرت ابو بکر (رض) در مقـــا بـــل مدعیان دروغین نبوت مرتدهاو گرو هیکه از دادن زکات امتناع ورزید ه بودند مو قف ثابتی داشت چنانچه مدعیان نبوت اعلام جهات نمود ودر باره زکات واخلال گران جهـا د نمودودر اداره مانعین زکات واخلال گران جهاد باتدبیر کامل در مقا بل مرتـــد ها ومـــا نعین زکات پیروز شد .

همچنان حضرت ابو بکر (رض) سپا ه اسامهٔ بن زیدراکه پیغمبر اسلام قبل ا ز وفات شان جهت نشر اسلام تهیه میدیدند ولی اجل مهلت شان ند اد تنظیم بخشیـــد وقتیکه خلافت به ابوبکر (رض) تعلق گرفت به اعزام سپاه امر داد وبا اسامه جهت وداع درحالیکه اسا مه سو ار وحضرت ابو بکر پیاده بود تا منزل سپاه رفت درین اثنا اسامه به حضرت ابوبکر (رض) گفت ا ی خلیـــفه رسول خدا قسم به خدا که شما سوار خوائید شد ومن پائین خواهم آمد

حضرت ابو بکر درجواب گفتند توفرو د نخواهی آمدو من سوار نخواهم شدو آ یا لازم نمی بینی که سا عتی پاهایم در را ه خدا گرد آلود شود همچنان حضرت ابوبکر (ض) بخاطر اظهار قوت اسلامی وحما یت آن از دشمنان به بلاد فارس و روم سپاه تهیه دیدو بالا خره این خلیفه صادق وشجاع اسلا م طبق گفته ابن اسحاق در روز جمعـه هفتم ماه جمادی الاول ۱۳ قمری مطا بـــق ۲۳ اگست ٦٣٤ م بعمر ٦٣ سالگی بعداز خلافت دو سال وچندماه چشم از جهـــا ن پوشید ونماز جنازه اش را حضرت عمـــر (رض) امامت نمود .

حضرت ابو بکر (رض) مرد متین ودارای ارادهٔ قوی بوده به پیروی از قرآن وسنت رسول خدا نمونه بزرگی میان مسلما نا ن محسوب میشو ند .

حضرت ابو بکر «رض» باو جود یکه با پیغمبر اسلام ملازمت زیاد داشت احاد یث بسیاری جز ٤۲ حدیث متفق علیه بخار ی ومسلم روایت ننموده است که امام بخاری ۱۱حدیث ومسلم یکحدیث رابصورت انفرادی روایت کرده اند.

خوانندگان عزیز

وی پس این دختر را که همه چیـــــر خود را از دست داده است دوباره به شهر می آورد ودر نقطهٔ از موتر پایان کرده وبه دست سر نوشتش ـسر نوشتی کـه و ی برایش آفریده است می سپارد وخود بـــه عقب گل دیگری میرود تا از بنش بکند و پرپرش نماید .

همسایه ام حکایت میکند که این جوانك برای وی گفته است که :این دختر ســـه چهار روز مرا سر گردان کرده وبه خوشی خود با من آشنا نشد از همین سبب اززور کار گرفتم وسزایش را دادم .

خوب حالا شما بگوئید :آیا واقعا سزای دختر های پاك همین است آیا این دختـــر چه گناه داشت .البته ممکن استبا پوشیدن لباس های تنگ ـبدن نماو کوتاه رفـــتا ر های جلف وسبك وعرضه کردن اندا م هوس انگیز خود دل هوس خواه جوان را بر ین از اشتیاق نموده باشد ... ولی آیا این عمل دختر از گناه جوان کاسته می تواند پس مصئو نیتی که ما از آن دیروز حرف مـــی زدیم کجا بود ؟وپولیس چرا گذاشت حتـــی **اگر واقعاً نامزد وی هم میبود در روی** بازار سیلی بازانش نماید .حقیقت اینجا بود که دیروز قانون زور حکم می راند وپولیس هم در خدمت زور بود وصرف حرف زور رامی شنید نمیدانم ... بدبختی کدام یك از اینها رقت انگیز تر است ازآن یکی که بانوشتن قصهٔ بدبختی خود به اصطلاح دل خود ر ا خالی کرده است ویا این یکی ممکـــــن است پس ازنشر شدن این سطور باخواندن جریان بدبختی خود یکبار دیگر غرق اشـك می شود .

بلی هر دو همه چیز خود را از دســت داده است منتهی آن یکی فریب خــورده و این یکی شکار زور شده است .وهر دوقابل ترحم است ولی دومی قابل ترحم تر ،آیــا چنین نیست ؟

لیلی عزیز !این قصه را من به خاطـر تو نوشتم ـبه خاطر تو که در ـآغوش رنج وبدبختی می لولی ـبه خاطر آن نوشتم که تو آن را بخوانی وتسلی بیای وبدا نی که نظیر تو کسان دیگری هم هستند که بـــه مراتب ـبدبخت تر از نواند .

لذا همانطور یکه وطنت ومردمت بـــه زندگی باز گشتند ـتو هم به زندگی بـــاز گرد ودست ازاده ات را بفشار وپیش برو .... ویقین کن که پیروز میشوی وسعادتت را باز می یابی .

آخر درین اجتماع ماهمهٔ انسانها نیستند وهمیشه راه سعادت برای انسان بسته نمی ماند .

ع ـ ك «بغرا »

آخرین دیدار

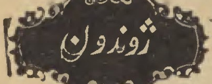
جنگ در اطراف پنوم پن برمی آید که قوای طرفدار سهانوك برای آخرین پیکـــار جهت اشغالی کامل پنوم پن توتیبات میگیرد واین ترتیبات تاحد زیاد شبیه حمله به برلیـــن وآخرین روزهای جنگ جهانی دوم است بااین وصف وحشت عظیم مردم شهررا فرا گرفته است زیرا آنها ازین هراس دارند که اگـر ما ر شـــا ل لون نــول بــه د فــاع از شـــهر بپــر دازد و جنگـــك د ر کوچه هاوخیابان هاادامه یابد تعداد کثیری از مردم تلف خواهند شد مخصوصا که دریـــن اواخر برنفوس پنوم پن نیز افزوده شده وعده از مردم ازشهرهای اطراف به پایتخت روآورده اند عجالتا این شهر بیش ازدونیم ملیون جمعیت دارد .عمال مارشال لون نول ازکثرت نفس استفاده کرده وحتی درآخرین روزها خوراکه باب وسایر احتیاجات مردم رابه بازار سیاه می فروشدوازین راه نیزدرآخرین روزهاسرمایه هنگفتی بدست می آرند وبقول اکثرروز نامه نگاران حتی حقوق عساکری راکه در مقابـل قوای سهانوك جنگ می کنند نیزبجیب خـــود می کنند .

بااین وصف وضع درپنوم خیلی وحشت انگیزاست .

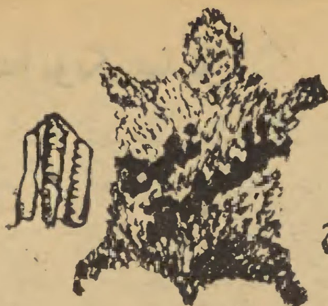
آخرین تلاش !

آخرین تلاش مارشال لون نول نیز بی ثمر خواهد ماند .

زیراوقتی بمباران امریکا قطع گردد وآنگهی دیگر جلوحمله سیل آسای قوای سهانوك را نمیشود به آسانی گرفت واکنون که فرجام این جنگ معلوم است بهترآن است کـــه امریکائیان حتی درآخرین روزها مستقیماً بـا سهانوك داخل مذاکره گردند وبخاطر جان ومال بیش ازدونیم ملیون نفوس پنوم پن ازخونریزی درین شهرجلوگیری کنند .



دامتیاز خاوند :
د مجلا تو نشراتی مو سسه
دموسسی رئیس :
سراج الدین وهاج «توخ»
تیلفون : ۲۳۸۳٤
مسؤول مدیر :
حسین هدی
ددفتر تیلفون : ۲٦۸٤۹
دکور تیلفون ۳۱٦٥۱(۳۳)
دچاپ مدیر : طورانشاه شهیم
دارتباط اوخبرنگارانو مدیر :
روستا باختری
فوتو را پورتر :مصطفی وزیری
عکاس :محمد ظاهر یوسفزی
پته: انصاری واټ
داشتراك بیه
په باندنیو هیوادو کښی ۲٤دالر
دیوی گنی بیه ۱۲ افغانی
په کابل کښی ٤٥۰ افغانی



شرکت سهامی صناعتی دری بارساخ

پوست بکس ۳۳۷ مقابل گمرک جدید - کابل - افغانستان

برای خدمت هموطنان وبه منظور جلب بیشتر اسعار به کشور درسرطان سال ۱۳۴۹ شروع به فعالیت نموده است .شرکت سهامی صناعتی دری باز ساخ درساحه‌های ذیل فعالیت مینماید:

چرم نیم پخته‌را بصورت (پیکل گوسفندی، بزی، وگاوی) وبلوی گوسفندی ،بزی وگاوی تهیه میدارد.

شرکت سهامی صناعتی دری بارساخ پوست مواشی راپس از موی گیری ویك سلسله تغیرات بامحلول‌های کیمیاوی آماده ساخته چرم پخته میسازد، تابه خارج به‌قیمت بیشتر به‌فروش برساند.

شرکت سهامی صناعتی دری بارساخ،محصولات خودرا به‌ممالك ذیل که‌عبارتنداز، انگلستان،فرانسه جرمنی،امریکا ،لبنان،وازهمه بیشتر به‌ایتالیاصادر مینماید.

شرکت سهامی صناعتی دری بارساخ، افتخاردارداینکه نسبت به‌گذشته که پوست‌های مواشی بصورت نادرست وخام به‌قیمت خیلی ناچیز بخارج فروخته میشد وبه‌اقتصادکشور لطمه‌شدیدوارد میکرد. اما امروز خوشبختانه بصورت خوبترودرست‌تر عرضه‌شده‌وبقیمت مناسب بفروش میرسدکه‌این امرجهت جلب‌اسعار مفیداست‌وهم ازپشم،پوست مواشی ،جهت‌صنعت قالین‌بافی استفاده به‌عمل می آید.



یخچال فیلپس، یخچال یخچال‌ها ست.

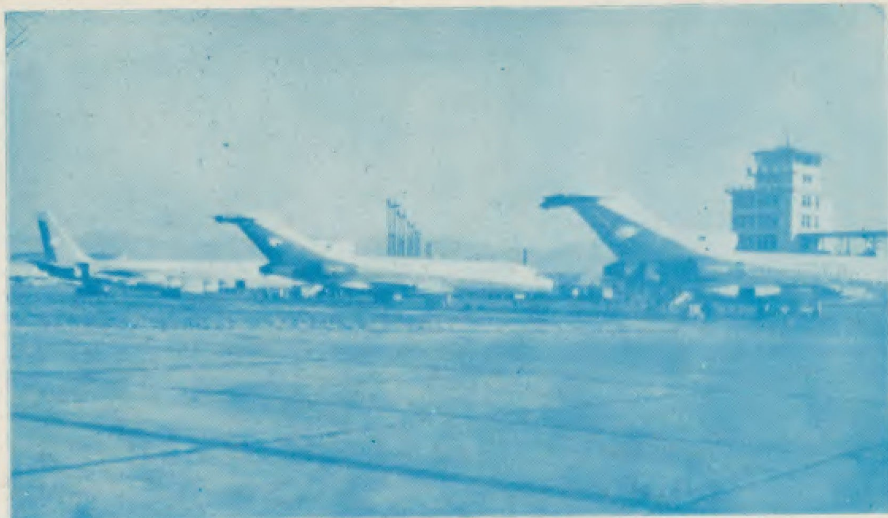
یخچالها ودیپ‌فریزرهای فیلیپس یک‌دروازه‌ای و۲ دروازه‌ای به۲۱مودل‌وسایز
های مختلف از ۹۰لیترتا ۵۵۰ لیتر ،یخچالهای فیلیپس قشنگ وبادوام
وباآخرین تخنیک‌اتوماتیک وسیستمی
یخچالهای فیلیپس باگرانتی ۵ سال



همیشه بهترین‌را داشته‌باشیدو همیشه بهترین لوازم الکتریکی‌رافلیپس میسازد .
محصولات الکتریکی فیلیپس‌انواع‌لوازم فامیلی وانواع رادیو هاو کسیت
ریکوردرهاوغیره‌جهت‌آسایش‌وخوشی‌شما ،

نمایندگی فیلیپس ،نمایشگاه فیلیپس ، ور کشاپ فیلیپس درخدمت‌شما.
آدرس : ۳۰ محمد جانخان واټ ،تیلفو نهای ۲۵۴۸۴ ـ ۲۵۴۸۶ ـ ۲۸۸۰۴

دولتی مطبعه





طیارات بوئنگ جت د آریانا افغان هوایي
شرکت مسافرین محترم خویش را به همه
نقاط جهان میرساند. برای پرواز خویش از
کمپنی هوایي ملّی خویش استفاده کنید
برای معلومات مزید لطفاً به تیلفونهای ٢٤٧٣١-٢-٣ مراجعه فرمایید



ARIANA AFGHAN AIRLINES

قیمت یک شماره (۱۲) افغانی